

# ژوندون

پنجشنبه ۷ حمل ۱۳۵۴  
شماره اول سال ۲۷





# اختصاری از وقایع

## ۲۴م هفته

پنجشنبه ۲۹ خوت :

چهارشنبه ۶ حمل :

نباغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بعد از مسافرت های رسمی و دوستانه به کشور های هند، بنگله دیش و عراق مع الخیر به وطن مراجعت فرمودند.  
\* بل اسلام آباد با مصرف اضافه از ۷۹۰ هزار افغانی مورد استفاده قرار گرفت.

یکشنبه ۳ حمل :

علم روضه شاه ولایت پاب به دعای ترقی و سعادت افغانستان، صحت و هیر بزرگ نما نباغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بتاریخ اول حمل برافراشته شد.  
\* روز دهقان طی مراسمی خاصی قبل از ظهر روز دوم حمل در دامنه کوتل خیرخانه تجلیل شد.  
برادرزاده اش به قتل رسید.  
\* قرار داد خریداری ۸۰ هزار تن دیزل و تیل خاک با شرکت نفت ملی ایران امضاء شد.  
\* میلاد مسعود سرور کائنات حضرت محمد (ص) پیامبر بزرگ اسلام دسراسر کشور تجلیل گردید.

## اعلامیه مشترک افغانستان و عراق

دعوت نباغلی احمد حسن البکر رئیس جمهور عراق  
نباغلی محمد داود رئیس دولت جمهوری افغانستان از تاریخ ۲۹ خوت ۱۳۵۳ عراق بازدید رسمی بعمل آوردند.

مذاکرات وسیعی که مناسبات حسنه بین هر دو کشور دوست و انکشافات در جهان عرب، در منطقه و در دنیا را احتوا می کرد بین شان صورت گرفت.

نباغلی محمد داود رئیس دولت افغانستان نباغلی صدام حسین نائب رئیس شورای عالی انقلابی رادراقا متگاه پذیرفتند. مذاکرات بین مامورین رسمی افغانستان و عراق در چهار چوب مباحثه بر روابط صمیمی که بین کشور هایشان در تمام ساحات موجود است صورت گرفت.

مهمان محترم و هیات که با ایشان همراه بود بابعضی از مظاهر ترقی و موفقیتها در عراق که توسط انقلاب تحت زعامت حزب سوسیالیستی عربی بعث انجام یافته است معرفت حاصل نمودند. ایشان مراتب تقدیر و قدر دانی خویش را از این موفقیت ها و کامیابی ها ابراز داشتند.

نباغلی رئیس دو لست افغانستان و هیات معیتی شان از اماکن مقدسه در بغداد و کربلا نیز دیدن نمودند. مامورین رسمی و مردم عراق از ایشان استقبال با حرارت و برادرانه بعمل آوردند.

مذاکرات در فضای صمیمیت و تفاهم مطابق به مناسبات دوستانه ای که خوشبختانه بین جمهوری افغانستان و عراق موجود است به ترتیبی که موجب انکشاف این مناسبات

بقیه در صفحه ۶۳

از بالا به پائین: نباغلی رئیس دولت و صدراعظم هنگام زیارت مرقد حضرت عباس

نباغلی رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه در میدان هوایی کابل با سفیر کبیر عربستان سعودی وداع کردند.

نباغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه اعتماد نامه سفیر کبیر ایتا لیا مقیم کابل را در قصر ریاست جمهوری پذیرفتند.







جلیله جلیل معلمه صاحب مفکوره

نور و آسین و آخیرین

بهار حرکت است.

اولین سر مقاله ژوندون

کیسینجر گام بگام به منزل نرسید

دهنه غوری

شینم ونسیم

تریستان او وایزوت

طیارات آریانا

امین افغانپور سره مرکه

شاعر انساندوست

قدم به قدم با ژوندون

قهرمان شطرنج

لاله های دشت

هلی کلرنا بینای بینادل

صدیق کشور جهت حصول اهداف  
وصول بمقاصد عالیة بهتر ساختن  
زندگی و تأمین رفاه و آسایش  
اکثریت مردم در جستجوی اندیشه  
های نوی میشوند اندیشه هاییکه  
تعمیم مفکوره های مترقی  
زن و تنظیم تالشها و مساعی  
صادقانه و توأم با ایثار و از خود  
تروری محروک و مایه آست و نودون  
نیز افتخار دارد با مساعدت همکاران  
نویسندگان و دانشمندان درین زمینه  
و جابجای خود را ایفا و بانجام خد مانی  
توفیق یابد که مظهر اعتلای سطح  
شعرا و سوبه ثقافت ژوندون باشد  
و همراهی با منویات عالیة نظام  
مترقی و بسیار آرزو مند ما و با تلفیق  
این همه، خدمت بمردم را میسر  
سازد.

اکنون که با چنین مرامی نخستین  
شماره سال نو را بخوانند گمان  
گرامی تقدیم میکنیم، فکر توفیق  
ورستگاری درین آرزو مندی ها،  
تکلیف و تالشهای ما را سنگین تر  
می سازد، امید داریم همانطور یکه  
مردم ما و نظام ما با عقیده و روشن  
و ایمان بحقایق جهت و حصول به  
اهداف بزرگ خد متکذاری مؤثر  
و مفید بوطن و ممکن ساختن تحولات  
و ریفورمهای اساسی و مثمر قدم بقدم  
به پیروزی و کامکاری نایل  
می آید ما هم جزء این کاروان بوده  
گذشتن از دشواری ها را، آرزوهای  
وطنپرستانه سهل سازد تا در پایان  
سال و در آغاز سال دیگر در قضاوت  
مردم خویش از ناحیه خدمات انجام  
یافته در صفحات ژوندون، کفایت  
بخشای و خد متکذاری صادقانه  
و صمیمانه ژوندون سنگین تر باشد.  
درین راه و درین امید واری «توحید  
نظر و عمل، شکستن قیدهایی که  
مساعی و احساس را فشرده، اطمینان  
به سلامت تالشهای همدیگر و  
رسیدن به هدف بزرگی که در پیش  
داریم بماند و می بخشد» این نیرو  
از آنجا منبع میگیرد که «عاملاً  
اساسی انقلاب ما یک عشق سوزان  
و مقدس به سر بلندی و سعادت مردم  
ماست».

سال نو را برای هموطنان، برای  
کشور محبوب خویش، برای وطن  
پرستان و فرزندان صدیق و صالح  
کشور و جهت تعمیم مفکوره های  
مترقی و بلند مایه و سرانجام  
برای ژوندون سال موفقیتهای  
چشمگیر و پیروزی های بزرگ  
و بزرگتر از خداوند توانا، تمنا  
میکنیم.

## سپیک ژوندون

«از بیانات رئیس دولت»

ما همچنان که به توفیق خدانیازمندیم به تأیید مردم خود احتیاج داریم،  
عامل اساسی انقلاب ما یک عشق سوزان و مقدس و یک قربانی بی مثال سر بلندی  
و سعادت مردم ماست.

در ایفای وجایب و مسوولیت ها  
و تکلیف های ثقافتی اطلاعی  
و مطبوعات خود توفیق یافته است  
مرور بر گذشته و مطالعه صفحاتی  
که تدوین گردیده و مجموعه هاییکه  
وقایع شده است آسان می سازد.  
بهر حال اکنون که در آغاز یک  
بهار دیگر ژوندون در خدمت  
هموطنان قرار میگیرد خوشبختیم که  
با پیروی از مفکوره های مترقی و ایده  
آلهای مقدس نظام جمهوری سوسی  
ژوندون بیشتر در طریق معطوفی  
است که خدمت به اکثریت مردم،  
و حکایت از زندگی آنان و منعکس  
ساختن تمنیات و نیاز مندی های  
آنان را نمودار می سازد.

باین آرزو مندی و مرام، همان  
طوریکه فرد، فرد کشور ما، مؤسسات  
متنوع اجتماعی ما و سرانجام مردم ما  
سال نورا با تمنا ها و آرزو های نو  
استقبال و تالیفات ملی و فرزندان

هر سال با بهار طبیعت، بهار نو  
خدمات نشراتی ژوندون همراه میاید.  
از آنروزیکه ژوندون در افق مطبوعات  
کشور طلوع نمود تا اکنون که  
ربع قرن میگرد و ژوندون  
موازی با تغییرات و تحولاتیکه در  
مراحل مختلف در زندگانی اجتماعی  
ما رونما گردیده خد مانی را دنبال  
نموده است خد مانی را که از لحاظ  
صوری اگر تابع هر فکر و نظر و یا  
هر میل و تمنایی بوده مگر از نظر  
معنی به اهدافی متوجه بوده که از  
یک نشر به در ساحت خدمت مردم  
و کوشش در راه ترویج فکر و تأمین  
مطالب خواندنی و سرگرم کننده  
برای ساعات تفریح و فراغت مردم  
و برای پرورش اندیشه های نو  
و همراهی با مفکوره های نو توقع  
برده می شود.

فهم این مطلب را که ژوندون طی  
سالهای عمر و فته خود تا چه حدی



# نور و افسین و آخرین

## نوشته ع. ک. رها

آن نوررفت و او تنها ماند، لحظاتی بعد خود را در پایان کوه حرایافت و نخستین آیات الهی که فرشته وحی بدو رسانده بود در دلش پرفروغ تر از ماه و مهر آسمان می درخشید. «بخوان بنام خداوند یکه خلق کرد ....»

محمد از طرف پروردگار ماموریت یافت تا بشر همراه آنروز را از تاریکی باطل پرستی از نیایش اصنام نجات بدهد و بشاهراه یکتا پرستی و وحدانیت رهنمون شود، خداوند حکیم خواسته بود چراغ هدایت الهی بدست محمد یتیم در سرزمین گرم و سوزان عرب روشن گردد و راه حق و شریعت رستگاری هارا فرا راه بشر فرو افتاده در گرداب جهل و ضلالت، منور گرداند، عدالت و تقوی، انسانیت و مکارم اخلاق بر ظلم و شقاق، فتنه نفس و انحراف از حقایق غلبه یابد تا حقیقت خلقت انسان معدوم نگردد و مبهم نماند.

لذا محمد آمد و قرآن برای نازل شد کتابی که فرقان بین حق و باطل است ...

محمد بر گزیده و رسول الله شد با صفا تیکه بر گزیده و رسول خدا را شاید او نانش را به گرسنگان و جامه اش را به برهنه گان میداد، بر قوی میتاخت و مستمند و ضعیف رحیم بود، بر دشمنان کینه نداشت و در حق آنان از عدالت برون، حکمی نمیکرد، درس او استواری اخلاق و مکارم و فضایل آدمیت را محور بود ... با همه بندگان خدا مهربان بود و بنیاد تبعیض و امتیاز، تفریق و انتخاب را میان مومنین بر انداخته بود، مروت و مدارا و احسان و خیر خواهی دیگران در اندیشه بزرگ او می درخشید ... باین در خشنودی

میداد ... با چنین مناعت و بلندی باشماعت و بزرگی يك روح فاخر، فاخر بر همه کس و بر همه چیز، به چهل سالگی رسید ماه شب هفده هم رمضان در گریبان صبح بی حرکت افتاده بود بر کوه حرا، آشنای صمیمی محمد و زمین های اطراف مکه تا دور دست ها، دیبای شیرین رنگی افتاده بود، سکوت و آرامش سنگینی بر زمین و زمان ریخته و محمد در ابهت چنین ساعاتی می اندیشید که یکبار هوا از نور پر شد و زمین از فضا سبکتر به نظرش آمد، درین لحظات بود که خط فاصل میان دنیای کهنه و نو عرب روشن گردید، قبل از آنکه فجر بدمد و لبخند صبح بر چین صخره های آفتاب خورده کوههای مکه و بروی شن زار های سوخته و سیاه اطراف شهر پر تو افکند، موجودی را دید روشن تابناک با چشم های نافذ و سیمای ماکوتی، سیما یکه تازه محمد با آن آشنا می شد، لرزه بر وجود و توفانی در افکار او و در روح بزرگ او پدید آورد.

محمد هر اسان از او رو بر گشتاند ولی بهر سو باز، همان دو چشم رامیدید که نگاه با ابهت و جلالش را از او بر نمی دارد، فریاد بر آورد ... این کیست؟

این صدا با امواج هوا آمیخت و بر بال نسیم سحری نشست، همه جا را بلرزه آورد، هنوز نو سان و ارتعاش صدای محمد در فضا میدوید که آوازی به نغمه برگ گل و به طنین بالهای سبک پروانه ها جانش را نوازش داد:

محمد اتو رسوال خدا هستی!  
این صدا را با آن صورت از همه سو دید و شنید ...  
محمد تو رسول خدا هستی و من جبرئیل که این بشارت رامیدهم!

مستطاب رنگ پریده دوازدهم ربیع الاول در طلوع سپیده غرق شد، ستاره صبح چون گویی از جوگان خورشید رمیده پیشا پیشش در فضای پهناور میلغزید ... انوشیروان دقایقی قبل از نظاره ایوانهای شکسته و کنگره ویران قصر سلطنتی اش بر گشته، بزرگمهر حکیم در برابرش بود ... حادثه قصر و خواب دوشین او را تعبیر میکرد و می گفت: مردی از میان عرب ظهور کند و دینی بیاورد که همه عقاید و مذاهب پیشین را منسوخ سازد و رسالت او در حمایت قدرت الهی پیروز گردد در پایان آتش، صبح تازه شگفته بود که محمد (ص) بدنیا آمد، سواری چابک، به مداین رسید و خبر داد که آتشکده آذر بعد هزار سال عمر، جان داد و شعله ها بس بر انداخت ... یهودی یثرب از عراز قلعه ای فریاد کرد «این ستاره احمد است، ستاره پیامبر جدید ...» و عربی هم که از شن زار های گرم بیابان به شهر وارد می شد، پیشا پیش اشتر خود می سرود:

«یشب مکه در خواب بودو ندید که آسمانش چه نور افشان و ستاره باران بود، ماه که آنهمه بالا بود چگونه پائین آمد، ستاره ها که آنهمه دور بودند چگونه تا بداخل خانه های مکه فرود آمدند.»

\*\*\*

محمد یتیم با حلیمه در دامن صحرا رفت، آنجا یکه آسمانش پهناور، شب هایش پرستاره و فضایش بی غبار است ... خیر و برکت با او در هر جا همراه میرفت ... فرزند آمنة چار سال میان خیام قبیله بنو سعد ماند و مردم چادر نشین از وجود او فیض یافتند و آنوقت که به مکه برگشت در رفتار و گفتار و کردار از بزرگان قریش برتری نشان



## به توفیق خدا

### نیازمندیم به تایید مردم خود احتیاج داریم

#### خواهران و برادران عزیز :

سال نوین را به همه هموطنان عزیزم خجسته و میمون میخواهم .

با ورود نو روز آفریدگار سال دیروز ما را بگذشته می سپارد و فردا را در معرض آزمون ما قرار میدهد .

ملتی که پنج هزار سال از بنیان اجتماعی آن میگردد با تاسف امروز در حال آغاز است .

این آغاز به تیش قلوب حساس وطن خواهان ما به فعالیت عنصر واقع بین و بیدار مابه فداکاری ما به همت ما پیوستگی ها دارد .

چنانکه سال گذشته ما جزئی از تاریخ ما گردیده امروز مانیز بتاریخ میپیوندد از روزیکه جهان ما در مرحله علم و تکنولوژی وارد شده است بسی لحظات گرانبها را از دست داده ایم .

ذکر غفلت های ما بسیار تلخ است رنج این تلخی را میتوان مردوار تلافی کرد زیرا تلافی و تسداری آنچه از دست داده ایم هنوز در دسترس خود ماست .

ای بسا از موانع که ما خود ایجاد کرده ایم ایجا فاصله میان دستگاه دولت ها و مردم عدم احساس ضرورت مبرم به همکاری عدم توجه به سیر کاروان مدنی که ملل دیگر را باعلا و تقدیم رهنمون کرده یاس بی اعتمادی شک و تردید این همه موانع است که در شاهراه فردی و اجتماعی ما مایه رکود و انحطاط گردیده .

**خواهران و برادران گرامی :** با اندک تأمل میتوانیم در د های خود را احساس کنیم و ملتفت گردیم که رسیدن بیک

فر دای امید بخشش و درخشان وظایف ملی ما را تا چه اندازه سنگین گردانیده این وظایف سنگین است ولی انجام آن از همت جوانان و وطنخواه و فداکار ، افراد با عزم و با ایمان بعید نیست . دیگر آن فاصله میان دستگاه دولت و آرزو های مردم ما وجود ندارد این را من بار بار بشما اطمینان داده ام که دولت از مردم و برای خدمت به مردم است .

معرفت کامل با این اطمینان اگر از يك جانب به اعمال مامورین صادق و از خود گذشته پیوستگی دارد از جانب دیگر به تشخیص و احساسات سلیم مردم نیز مربوط می باشد .

توحید نظر و عمل شکستن قید هایی که مساعی و احساس را فشرده اطمینان به سلامت تلاشهای همدیگر در رسیدن به هدف بزرگی که در پیش داریم بما نیرو می بخشد .

ما در ساختن موادی که بنیان اجتماعی ما بران استوار است و پلان های عمرانی ما را تشکیل میدهد در ست است که به همکاری دیگران ضرورت داریم اما آن نیروی خلاقه که بقا و موجودیت ملی مابه آن پایدار است در ایمان و اندیشه خود ما وجود دارد . این نیروی خلاقه را نمیتوان جز در شعوه خود ما سراغ کرد .

هموطنان گرامی ! انقلاب ما وقتی بار آور و نتیجه بخش است که زنان و مردان ما متفقا بان همکار باشند .

ما همچنان که به توفیق خدا نیاز مندیم به تایید مردم خود احتیاج داریم .

عامل اساسی انقلاب مایک عشق سوزان و مقدس و يك

قربانی بی مثال بسر بلندی و سعادت مردم ماست .

احساس دردها ، حرمانها ، عقب ماندگی ها این عشق ما را سوزنده تر میگرداند .

با این احساس بوجود آمده ایم با این احساس زندگی میکنیم و با این احساس جان خواهیم داد .

در تلاش های ملی ناامیدی کفر اجتماعی است ما بایا س و ناامیدی مجادله خواهیم کرد .

در این مجادله آنچه به ما نیرو می بخشد توفیق خدا خواهد بود و همکاری و قضا و تسلیم مردم ما . امسال بر فهای مترکم طبیعت را برای سر سبزی و آبادانی دهقانان زحمت کش و با همت ما آماده گردانیده حیف است از این بهار فیا ض و زندگی بخش مستفید نگردیم .

راه سعی و عمل در روشنی امید به فردا و عبرت از تاریخ آموزگار و تکان دهنده مابروی همه باز است . جهد باید کرد .

جهدی که از زیر سقف مدرسه در برابر صفحه و کتاب تادامن کهساران دراستفاده از مظاهر طبیعت در هر لحظه و در هر جا وظایف ملی ما را در پیشگاه حس و نظر ما مجسم میگرداند .

بار دیگر سال نو را به هموطنان گرامی تهنیت میگویم از بارگاه خداوند بزرگسال نورا بسر بلندی سعادت و سلامت هموطنان گرامی و افغانستان عزیز مقرر و نمیکویم .

همچنان به امید مو فقیست کامل عمیق ترین تیریکات مردم افغانستان ، رفقا و خودم را به مناسبت این سال نو به خواهران و برادران پهنوستانی و بلوچ ابراز میدارم .



# در پهنای سال

## ۱۳۵۳

کشور مادر طی سالی که گذشت، گام های سریعی بسوی تحول وانگشاف برداشت و در دفتر زمان خاطره فراموش ناشدنی بجای گذارد.

حال که تاریخ، صفحه تازه ای بشود، نظری به گذشته می اندازیم و فهرست گونه واقعات وتحولات مهم اجتماعی را مرور میکنیم:

### ۱ - حمل:

پیام رهبر ملی ما، که بمناسبت سال نو بود، از طریق رادیو و روزنامه های کشور، نشر گردید.

بنیاعلی رئیس دولت و صدراعظم، درین پیام شان گفتند:

«تصمیم قاطع، خلل ناپذیر و دوامدار یک ملت می تواند او را به هدف عالی اش برساند»

• • •

### ۴ - حمل:

سپین زر شرکت اعلام کرد که برای ۱۷۰ هزار جریب زمین، پنبه دانه بذری توزیع مینماید با توزیع این مقدار پنبه دانه اضافه از سی هزار جریب زمین تحت، بذری بخته می آید.

• • •

### ۵ - حمل:

پروگرام انگشاف تجارت، پس از تصویب مجلس عالی و وزرا و منظوری رئیس دولت، به منصه تطبیق گذاشته شد.

هدف اساسی این پروگرام، که به تاسی از خطه مشی دولت جمهوری، که در بنایه (خطاب به مردم) قاید ملی ما توضیح گردیده است ارتقای سطح زندگی مردم کشور میباشد.

• • •

بقرات فعالیت های تجارتی، پس از تصویب مجلس وزراء و منظوری رئیس دولت نافذ گردید.

هدف ازین مقررات، هم آهنگ ساختن فعالیت های تجارتی با سایر پروگرام های اقتصادی دولت است.

• • •

دومین کنفرانس انجمن تعلیمات عالی سی انجمنی حوزه آسیای مرکزی و جنوبی، در ادینبورگ پوهنتون کابل افتتاح گردید.

سند فرمایش تکنیکی پروژه سازی دستگاه تجرید سلفر و گاز طبیعی شیرخان، با سایر تاسیسات مربوط آن، بین جمهوری افغانستان و اتحاد شوروی امضاء شد.

ژوندون



بنیاعلی محمد داؤدرئیس دولت و صدراعظم هنگام مضافه باعضای انجمن تعلیمات عالی انجمنی



بنیاعلی محمد داؤدرئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه معین وزارت خارجه جمهوری مردم هنگری را در قصر ریاست جمهوری پذیرفته اند



پناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت چهار بعد از ظهره حمل هیئت تملیحات عالی انجیری یونسکو حوزه آسیای جنوبی و مرکزی را در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند.

• • •

به اساس تصویب شورای عالی قضا و - منظوری رئیس دولت به دور حله محکمه ابتدایی اختصاصی پولیس و دیوان اختصاصی پولیس در چوکات محکمه عالی تمیز، تشکیل و تاسیس گردید.

• • •

نمایندگی جمعیت افغانی سره میا شتدر هرات، برای زرع دو صدوده جریب زمین سیلاب زده ولسوالی غودیان، بیش از پنج تن گندم و ابدست زارعان آنجا گذاشت.

۸ - حمل :

پناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم روز ۷ حمل دهمراسم نهال شانی که از طرف قوماندانی قول اودوی مرکزی، دو ساحه اراضی آن قوماندانی، ترتیب یافته بود اشتراک ورزیدند.

• • •

۱۰ - حمل :

به تاسی از رهنمایی های دولت جمهوری و به مقصد توسعه زراعت پخته، شرکت کود کیمیاوی افغان قرار داد های خرجه ۲۱ هزار تن کود کیمیاوی را با شرکت های پخته عقد نمود.

• • •

۱۱ - حمل :

به اساس پیشنهاد وزارت معارف، تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری رئیس دولت بوعنقی و تترزی در چوکات پوهنتون کابل احیاء گردید.

• • •

مرکز تربیوی وزارت فواید عامه، توسط معین آن وزارت افتتاح گردید و همزمان با آن سیمیناری به مقصد توسعه معلومات مامورین و منسوبین حفظ و مراقبت شا هراه های آن وزارت دایر شد.

• • •

عمارت جدید تخنیک جنگلک، ضمن مراسم خاصی افتتاح گردید، این عمارت با صرف یکصد ملیون افغانی از بودجه دولت و سه و نیم ملیون روپل کمک بلاعوض عالی و تخنیکی اتحاد شوروی اعمار شده دارای شعب ترمیم آلات برقی، ترمیم موتر و دستگاه خرا دی آهن می باشد.

۱۳ - حمل :

مکتب موسیقی دو شیر شاه هیئت افتتاح گردید.

دوین مکتب سی شاگرد رسمی و ۸۵ نفر به سویه های مختلف مصروف فراگیری فن رموز موسیقی می باشند و هشت نفر استاد ورزیده موسیقی، در آن تدریس می کنند.

شماره اول



پناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم قبل از عزیمت جانبیسکو در میدان بین المللی کابل مراتب احترام گارد تشریفات جمهوری را قبول و آنرا معاینه مینمایند.



پناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه پناغلی عبدالرحمن جلال نماینده خاص صدراعظم مالیزیا را در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند.





محترمه زینب داؤد، خانم ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگام قطع نمودن کیک سالگرد مادران ممتاز سال



هنگامیکه ښاغلی علی احمد خرم معین وزارت پلان و ښاغلی ایلوت سفیر کبیر ایالات متحده امریکا موافقتنامه را امضاء میکند.

۱۴ - حمل :  
بر حسب پیشنهاد وزارت مالیه، تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری رئیس دولت تصدی های انحصار مواد نفتی و شکر ملغی گردیده و بحث يك مؤسسه واحد، بنام ریاست انحصار دولتی، تشکیل گردید.

۱۶ - حمل :  
میلاد مسعود پیامبر بزرگ اسلام و هادی اعظم جهان بشریت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم، با انعقاد مجامع کلام الله مجید، قرائت احادیث تبوی در سراسر کشور تجلیل گردید.

۱۵ - حمل :  
از طرف ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم، تلگرام تعزیت به مناسبت وفات ښاغلی ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه، عنوانی ښاغلی ان پوهر رئیس جمهور وقت آنکشور بیاریس مغایره گردیده و در آن مراتب تأثرات عمیق و تعزیت شخص خودو

۲۰ - حمل :

عمارت شفاخانه سی بستر قلعه نو که با صرف پنج ملیون و پنجاه هزار افغانی تکمیل گردیده، افتتاح شد. این شفاخانه مجهز بانصب داخله، جراحی اتاق عملیات، کلنیک دندان، لابراتوار و اکسیر می باشد.

۲۵ - حمل :

موافقت نامه معادل سه صد و نود و هشت هزار دالر کمک بلا عوض ایالات متحده امریکا، برای پیشبرد امور ریاست اتحادیه مرکزی بین معین وزارت پلان و سفیر کبیر ایالات متحده امریکا در کابل امضاء گردید.

۲۶ - حمل :

به اساس امتحان کانکور یوهنتون ۱۷۳۱ محصل در یوهنخی های مختلف پوهنتون کابل جدیداً پذیرفته شدند.

۲۶ - حمل :

یک فابریکه صابون پودری، به سرمایه ابتدایی پنج ملیون و ششصد و پانزده هزار افغانی، در منطقه صنعتی کابل افتتاح شد. بارویکار آمدن این فابریکه سالانه معادل سی ملیون افغانی اسعار، از درگ تو لید صابون پودری ازخارج، صرفه جو یسی میگردد.

۲۹ - حمل :

مرکز امداد اولیه جمعیت افغانی سره - میاشت در شهر کندهار توسط والی آنجا افتتاح گردید. این مرکز با صرف ششصد هزار افغانی به کمک های اتحادیه صلیب احمر بین المللی اعمار گردیده است.

۲۹ - حمل :

رئیس دولت و صدراعظم مدیر روز نامه نیویارک چاپ راولپندی را اخیراً پذیرفته و در مصاحبه بی باوی گفتند :

۲۹ - حمل :

با حل یگانه اختلاف سیاسی قضیه پشتونستان، دیگر هیچ چیز مانع روابط حسنه بین افغانستان و پاکستان نمی گردد.

۲۹ - حمل :

یک منبع ریاست استخراج و انتقال گاز گفت که از آغاز صدور گاز تا حال بیش از پانزده ملیارد و پینجاه و پنج ملیون متر مکعب گاز از شیرخان به اتحاد شوروی و فابریکات کودو برق مزار شریف، انتقال و صادر شده است.

۳۱ - حمل :

بناسی از پروگرام های دولت جمهوری و بمقصد تشویق و تقویه بنیه مالی زارعان کلبو، در قیمت خرید هر سورت کلبو، نوده فیصد افزایش به عمل آمده است.

۱ - ثور :

تعدیل مواد قانون اجزای جزای ازماده اولی ۱۴۴، بعد از تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری رئیس دولت، نافذ گردید.

۲ - ثور :

موافقت نامه تجارتی و تادیا ت جمهوری افغانستان و جمهوری مردم چین و همچنان پروتوکول تبادل اموال بین کوشور برای سال ۱۹۷۴ عقد گردید. این پروتوکول را از طرف افغانستان معین وزارت تجارت و از جانب جمهوری مردم چین سفیر کبیر آنکشور امضاء نمودند.

۳ - ثور :

وزیر معادن و صنایع حین مراجعت از ولایت جوزجان اظهار نموده، که در ساحه چرغیق ولایت جوزجان یک منبع نفت، کشف شده است.

۴ - ثور :

وی علاوه کرد که قبلاً دوسا حه ۱ تگوت ولسوالی سر پل در حدود هفت ملیون تن نفت نیز کشف گردیده بود. معبر بالای دریای آمو، در منطقه گلغت که یک پروژه بزرگ است به سر رسید و مشکل صدور گاز، که در گذشته رونما میشد با اعمار این معبر رفع گردید. معبر مذکور ششصد متر طول دارد.

۴ - ثور :

به اساس فیصله مجلس عالی وزراء و منظوری رئیس دولت جمهوری افغانستان، حمل و نقل اموال دوایر رسمی و تصدی های دولتی، به سلسله ریاست ترانسپورت عمو می صورت میگردد.

۵ - ثور :

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و - صدراعظم، ساعت دوازده ظهر ښاغلی عبدالرحمن جلال نماینده مخصوص مالزیایا در قصر سلطانه بحضور پذیرفتند. طی این ملاقات ښاغلی جلال پیام خاص صدراعظم مالزیایا رابه ښاغلی رئیس دولت تقدیم نمود.

۷ - ثور :

بر اساس پیشنهاد وزارت صحت و - تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری رئیس دولت، ادویه جثریک، بدخل اماده، بموض ادویه پانت تجارتی، توریده می گردد.

این تصمیم بمنظور گسترش و تامین بیشتر و بهتر خدمات صحتی، مطابق به ارزش های نظامی مرفعی جمهوری و با دقت نظر داشت واضع مالی مردم، در سیستم عرضه ادویه، اتخاذ شده است.



# بهار حرکت است؟

ارجمند شریف جان !

تو درین خزان زندگی من اژمن خواهش مندی که به مجله فشنک توبهاریه نوشته کنم ولی مناسفانه عینکی که به آن رنگ آمیزی بهار را میدیدم دیگر کنون ازبیش چشم من رفته است و هم خوشبختانه گلشن انزوای من درویشی و تاریکی و رنگ و بوی خود دیگر پای بند نظام شمسی و گردش لیل و نهار نیست بلکه مربوط است به قلب و محور و منطقه افکار و خیالات و اخلاقیات و عادات خود من .

((چو حرص آسود چه روزه چه روزی))  
«چودیده رفت چه روز و چه روزن»

خودی در جوانان و درامی که هنوز بسیار جوان اند بیشتر گرویده محیط طبیعی خود است ولی «خودی» رفته رفته بیشتر رنگ اجتماعی میگردد و خصوصاً به دبانی که حیات تماماً اجتماعی شده و فرد حتی در انزوای خود هم نمیتواند بدون فکرت اجتماعی زیست کند.

اگر فلاطون (خودی) و (خیر) را در آغوش دنیای فطرت میدید و با او بیدل خودی را از تجلیات و مظاهر فطرت مشاهده میکرد این (خودی) عالی تری بود که بعد از خودی اجتماعی و بعد از فراغ از مجاهدات اجتماعی بوجود می آید و حتی بعضاً وسیله ایست برای حیات و خودی اجتماعی مکملتری.

شاعر ۱ نیکه بیشتر فریفته محیط طبیعی بوده اند کنشش ها و رستاخیزهای اجتماعی نزدشان بهیث صحنه های بدیع طبیعی جلوه کرده و آن شاعر عرب نیزه ها را به خوشه ها تشبیه نموده است. خاقانی میگوید:

«کوس و غبار سیاه طوطی و صحرای هنده  
خنجر و خون سمید آینه و بحر چین»

ولی من چنین تخیل میکنم که بهار حرکتی است اجتماعی و جانب دیمو کراسی، نباید گسی به این تغیل من خنده کند آنهایی که گرویده محیط طبیعی بوده هم به این عنوان بوده اند که محیط طبیعی را محیط اجتماعی می پنداشتند اگر فلاطون خیر را عبارت از خیر تمام کائنات میدانست این است که او تخیل کرده بود که تمام کائنات اجزاء مجتمع همدیگر اند و بهم ارتباط روحی دارند . ناگور در رساله (علاقه انسان به کائنات) میگوید ما از موجودات حول و وحوش خود بیگانه نیستیم و نباید بایشان بی علاقه باشیم.

به صورت محیط طبیعی ما خواه محیط اجتماعی، مایم باشد و یا نباشد درین شکی نیست که محیط طبیعی ما نمونه و اصل محیط اجتماعی ما است و ما باید قدم به قدم فطرت رفتار کنیم و فطرت همیشه سر مشق و رفتار

شماره اول

این مضمون به مناسبت تجلیل از آغاز دومین سال نشراتی ژوندون دوشماره اول حمل ۱۳۲۹ نشر گردیده است، انوقت شاعلی شریف ازیر سمت مدیریت مسوول مجله را داشتند.

• • •

ارسطو در فصل نهم قاطیغور یاس «کنه گوری عالم مقولات خود» حرکت را به شش نوع شناخته است.

(۱) حرکت از نیستی به هستی (یعنی کون)

(۲) حرکت از هستی به نیستی (یعنی فساد)

(۳) حرکت از هستی به هستی بیشتر (یعنی زیادت)

(۴) حرکت از هستی به هستی کمتر (یعنی نقصان)

(۵) حرکت از هستی باینجا به هستی به آنجا (یعنی انتقال)

(۶) حرکت از هستی با این طریق به هستی با آن طریق (یعنی استعجال)

گل از همه فشنک تراست ز یرا  
بیشتر اجتماعی است، درخت از همه بزرگتر  
است که حصه فردی خود را که بیخ باشد در خاک فرو برده و شاخهای پر میوه خود را که  
ظاهر اجتماعی او است بهمگان عرضه داشته  
است همه بهم آهنگانند. یکی سرو آزاد است

تاسیه کمتری داشته و افتاب را از یرا حتی  
که نیازمند تابش اند باز نداد . دیگری سرو  
سپی است تابشتر سایه افکنده و گیاهایی  
را که نمیخواهند نور خورشید را برداشت  
کنند زیر سایه بال خود بگریزد، یکی برو دیگری  
میجوهر کردام به ضعف و بی دست و پای  
عصا و تکیه گاهی است و هر کدام به طفیلی  
غای حیات مساعدت و بهلول بندی بر رویای  
دارد بونی بواسطه هم دایره اجتماعی خود را  
وسعت میدهد و گسترش بواسطه یارافتن.

بعضی هاین وظیفه را بدوش صبا میگذارد  
و برخی هم بیای کبوتران پروانه این نشو  
اجتماعی را شتر میکنند .

روزی که سیلاب طغیان میکند و بساط اجتماعی  
شان را تحیده مینماید ریشه هابیم دست  
داده سنی در مقابل طولان ایجاد می نمایند  
و اگر نسیم بشدت میوزد شاخه ها در هم رفتند بهم  
تساند بکنند دستبرد صرصر را از چمن جلوگیری  
مینماید و هم اگر گاهی صاعقه بغوا هسد  
بر خرمن حیات شان آتشی زند کردن فرازان  
چمن قلعهم کرده و واسطه وصل برق ابسر  
و زمین گشته آن صاعقه را از زمین میبرند  
و آن را در ابر منتعل می نمایند اگر دست بسی  
رحم درین مجمع شان دیواری میکشد ایشان  
از زیر دیوار ریشه میدوانند و هم از فوق دیوار  
سر می کشند تا اینکه بقوه نفوذ ریشه ها و به  
تقل و اضطکاک شاخه ها آن دیوار ظالمانه  
را از پای بیندازند زیرا قوه طبیعی اجتماع  
هیچگاه نمی گذارد آن دیوار عارضی بقای  
دائمه باشد و اگر ایشم نشود فوج بسیار  
باتر های خوشه وستان های سوسن و

شیبور های پتونی خیمه بهار آزادی خود را به  
آن سوی دیوار میزند و نمیگذارند تا بلو سی  
را که قلم موی قدرت در یک صفحه نقش نموده  
است تخته مشق خریطه و کرو کی بیگانگان  
باغ گردد.

ایشنا خود خواه محض نمی باشند بلکه دامنه  
اجتماعی خود را آنقدر وسعت میدهند که از  
اجتماع نوعی خود یا بعرضه اجتماع جسی  
می گذارند همه آبرای نمی آسانند تا جیزی بماند  
و برای تشکیل ابر بهاری سرمایه باشد به  
بروانان و بلبلان و مر غناییکه دستیاره و  
پیرایه بهار شان اند بغرا خد لی بدل میکنند  
و بلکه بعضی شان حیات خود را بهیث ماده  
غذایی برخی دیگر تقدیم میکند ویا دروا  
نردبانی دیگری از سرجان بر میخیزد .

و این یکی است از هزاران درسی که شاعر  
ما از سواد بهار خوانده است.

نشد درین دوسگام عبرت بفهم چندین رساله پیدا  
جنون سواد که کردم امشب اسیر اوراق لاله پیدا  
چه می شود چنان ما در حالیکه از منظره  
زبای بهار حسل معظوظ میگردند شعورا هم  
در آن فکری کنند و بدانند که در باصرف بسی  
سعودی نیست بلکه در نتیجه علم و اراده  
قویمی بوجود آمده است اگر این تعبیرات ما  
بایشان خوشنایند نیست فرقی نمی کنند  
خودشان ازین بهار برای خود تعبیری کنند  
ولی تعبیری که به حیات شان سازگار  
باشد

امروز دیگر آن دنیایی نیست که فرد بهیث  
فرد زندگی کرده بتواند بی باید از خواب  
بیدار نسویم و معجزه دانسته باشیم که هر کدام  
به آن علاقه جلی و ممتنی بیر وراثیم و بایشان  
بان پیش آیم .

باید این بهار ما را بهار پاریس ما بهتر  
باشد ، بهار طبیعی بهیث قدرت خداوند است  
ولی بهار اجتماعی را خداوند بسمی و عمل  
و افکار و اخلاق ما مربوط ساخته است .

ما هنوز بسیار چیز ها داریم که به عدالت و  
مساوات و دیمو کراسی دنیای مرفعی امروزه  
برسیم و این کاری است که مجاهدات های  
زیاد و فداکاری های بی دری بکار دارد اگر  
انجام آن بسیار دیر بدست می آید ولی آغاز  
آن باید به سرعت بدست اجرا گذاشته  
شود .

ما باید همین قدر بدانیم که زمان و مکان  
بکمال مساعدت و تقو خود رسیده است و وقتی  
است که به سالیان در آن انتظار آنرا داشتیم  
و کنون اگر چه دیر آمده است در دست آمده  
است و کمان نمیکند در این بهار، کوچکترین  
پایه در صفحه ۴۱



# سر مقاله نخستین شمارۀ ژوندون حمل ۱۳۲۸

و جوانان به کمال افتخار دست به کار  
تهیه و ترتیب و نشر این مجله بزنیم و آنرا  
به خدمت خوانندگان گرامی پیش نمایم.  
باید از ریاست مستقل مطبوعات وادارگان  
دانشمند آن که تماس نزدیکی با توده و -  
اطلاع از نیازهای علمی و عرفانی خلق دارند  
متشکر بود که بلافاصله با پیشنهاد که برای  
نشر مجله ژوندون (ژندگی) شد موافقت  
خود را اظهار نمودند و ضمن امتیاز نشر این  
نامه را که عجلالت تحت نظر مدیریت عمومی  
نشریات ریاست مستقل مطبوعات ترتیب  
میشود (به این نا چیز که خود معترف به  
نارساییهای علمی و هیچ مدانیهای  
خویش نیستند) دادن که محض به امید آنکه  
شاید در این وظیفه مصدر گوچترین خدمتی  
عرفانی برای هموطنان عزیز خود شده بتوانیم  
آنرا با کمال افتخار استقبال نمودم و باری  
یقین دارم مقدم از همه لطف خدای دانا و توانا  
و باز در عالم اسباب همکاری ریاست  
مطبوعات و دوستان دانشمند من و نیز  
صمیمیت خود مرا در این کار یار و مددگار  
باشد تا بود به کمک خدای نیروی اراده  
همگانی بر همه مشکلات نظر یابیم و روزی  
این ستاره کم نور گوچ کتونی در قلب  
اعمال ملی ما آفتاب تابناک گردد پرتو آن در  
تمام ساحه های تاریک زندگی مانور کند  
ما از نور آن قوه حرکت و فعالیت نشاط  
و تثبیت نیک را دریابیم.

تألمته نماند که صفحات نامه پانزده روزه  
ما برای قبول تمام مضامین و گفتنیهای  
حیاتی و لو در هر رشته از رشته های دینی  
تهدیبی - ثقافی - اجتماعی - مالی - اقتصادی  
عرفانی - ادبی و تاریخی - بخش خانمها و -  
تدبیر منزل پرورش اطفال و حصه تعلیم  
و تربیت و سایر مضامین موافقت آفاق  
حاضر است با کمال امتنان آنرا نشر خواهد  
نمود.

برای دلچسپی و حسن استقبال خوانندگان  
و سرگرمی شان مانامه خود را چنان که  
ملاحظه فرمایند تصور ساخته ایم - گرچه  
این نمونه ابتدایی و بسیار گوچ است اما  
آرزوهای بزرگ ما را نمایانده می میکند و البته  
طبیعی است هنگام که امکانات بیشتر میسر  
آید و استقبال خوانندگان و یاری همکاری  
مارا موید گشت دین اینک مجله هفته وار  
خواهد شد این قسمت ها رنگتر و شیرینتر  
بقیه در صفحه ۲۱

ژوندون

باسال نو، سال نشراتی مجله ژوندون  
نیز تجدید میگردد نخستین نگارنده مسوول  
ژوندون شاعلی عبدالعلیم عاطفی اولین سر  
مقاله ژوندون را با مفاهمی که درین صفحه از  
مطالعه شما میگذرد چنین آغاز نموده است.

## سر آغاز

ای نام تو بهترین سر آغاز  
بی نام تو نامه کی گم باز  
بنام آفریدگار عقل و خرد که آدمی زاد  
را به عقل و تفکر تو صیه میفرماید و از این راه  
وی را به جانب سعادت و روشنائی رهنموی  
میکند.

و باز به یاری روح پاک حضرت محمد  
(ص) پیغمبر بزرگ واد چمنده خدای عز و -  
جل که به گفته سعدی کتابخانه چند ملت را  
راسته و به جای اساطیر موهوم اساسی  
حقیقت محسوس و اصول دیموگراسی است  
و درست عملی را با خطوط نورانی برپیشانی  
بنیاد بزرگ عمارت بشریت نوشته است به  
نشر این نامه آغاز نماییم و از خداوند گداز  
علوم و حکمت میخواهیم که این نامه را دایم

و وظیفه پاک و بی الایشی که غایب آن جز سعادت  
و ترقی و بزرگی وطن و ملت ایران عزیز،  
انکشافات مزید حیات اجتماعی و مدنی -  
جلب التقات ملت و دوکت و واجبات اصل  
عظمت و ترقی و در نتیجه زندگی بزرگ  
نشانه و شرافتمندانه دگر مطلب و مقصدی  
ندارد در نشراتی که مکار گرداند تا باشد  
حصه از متنی را که بر ما و این نامه دارند  
متحیث و وظیفه انجام داده و با تقدیم مطالب خوب  
و خواندنی حتی المقدور خدمت نا چیزی برای  
تقویه قوا و ملکات فاضله نفسی و روحی  
خوانندگان کرده باشیم.

نیاز به نشر این نامه از روی محض یا  
هوس شخص نیست بلکه بوجود آمدن آن  
مربوط به یک سلسله احتیاجات معنوی -  
صاحبان ذوق و جستجو و تشنگان مطالعه و  
تفکر میباشد که خوشبختانه شما در آن روز  
افزون است و اینک این گروه در پی آن سخت  
دورنمازند و نیک و تلاش.

جای خوشی است که اکثری از زنان و  
مردان جوان حتی پیر افراد ملت را تشنه  
خواندن و یادگوش به او از شنیدن شیهنی  
ها و خواندنیهای سودمندی میبینیم و باز  
ملاحظه مکنم که چگونه جوان ها و متورین  
برای بلند بردن سطح زندگی و یافتن رموز  
ترقی در تجسس برآمده و روز رفته بطور  
محسوسی و بارزی در ذنیت حیات مدنی و  
اجتماعی و افکار هموطنان پدید میاید و افق  
نگاه خلق وسیع و وسیعتر میگردد.



# کیسنجر گام بگام بهمزل فرسید

وقایع

مهم

سیاسی

مفصله

هنری کیسنجر با یازده همین سفر بشرق میانه گامهای وسیعی بسوی حل قضیه مفلق شرق میانه برداشت . مساعی خستگی نا پذیر کیسنجر دراین سفر نمودار اطمینانی بوده که وی معتقد بود با سیاست گام بگام میتواند بهمزل برسد . اما بالاخره دوهفته سعی ممتد از طریق ملاقات ها و مذاکرات با سران کشور های شرقیانه نشان داد که این سیاست با واقعیات در شرقیانه هم آهنگ نیست و نمیتواند مسائل این منطقه را حل کند .

## نظر سوریه

قبل از سفر دکتر کیسنجر بشرق میانه حافظ الاسد رئیس جمهور سوریه طی مصاحبه با نامه نگار مجله تایم امریکا گفت :

«موضوع اساسی شرق میانه صلح است که برای رسیدن بان باید یک گام بزرگ بسا شرکت تمام جبهه هابر داشت . اگر دیپلوماسی گام بگام این معنی را داشته باشد که عرب به سه جبهه مختلف تقسیم شود و مجددا هر جبهه به سه جبهه دیگر ، رسیدن بصلح امکان پذیر نیست .»

از این اظهارات بغوی پیداست که یک طرف عمده در شرق میانه یعنی سوریه باشک و تردد تمام به مساعی کیسنجر میگرد و معتقد است که نتیجه این مساعی دولیات به نفع اسرائیل است .

در حالیکه مساعی کیسنجر مو لقا نه پیش میرفت و سادات بادر نظر گرفتن مصالح ملی خود و موقف طرف های ذی علاقه عربی به کیسنجر روی خوش نشان نمی داد ، خطرانی احساس میشد که میافا ماموریت صلح کیسنجر سبب شود که مصر و اسرائیل به موافقه برسند و درزی در جبهه عرب به ایجاد شود و مساله فلسطین لایحل بماند .

## کنفرانس ژنیو

اقدامات کیسنجر در حلقه های شوروی اقدامات تبلیغاتی خوانده شد زیرا شوروی عقیده داشت که سیاست گام بگام نمیتواند ضمانت تامین صلح شرق میانه باشد و بلکه راه حل مساله شرق میانه تشکیل کنفرانس ژنیو است زیرا در این کنفرانس امکان حل مساله فلسطین میسر شده میتواند و مساله فلسطین ریشه اصلی بحران شرق میانه میباشد .

از اینجهت همگام با مساعی کیسنجر فعالیت های دیپلوماتیک شوروی با اعزام هتیا بمسالک شرق میانه آغاز گردید و ولادیمیرو-ینو گرادوف نماینده فوق العاده پر ژلیف به اردن رفت و یک هیئت دیگر شامل اعضای شوروی همبستگی کشور های آسیای افریقای اتحاد شوروی عازم دمشق و بیروت گردید .

این مساعی کشورهای اردن لبنان و سوریه رابسوی کنفرانس ژنیو پیشتر متوجه گردانید ، و مفکوره رجوع بکنفرانس ژنیو و بهیث یگانه مرجع حل و فصل قضیه فلسطین و شرقیانه تقویه کرد .

## قواندانی مشترک

دو حالیکه خبر ها می از ایجاد اختلاف بین مصر و فلسطین ها شنیده میشد خبر داده شد که سوریه آماده است با فلسطین به تشکیل یک قواندانی مشترک بپردازد و این بذات خود مظهر آن است که مسائل عربی چون حلقه های زنجیر با هم اتصال دارد و به هیچ صورت نمیتوان باحل یک مساله رسیدن به موافقه بایک طرف و نیروی مقاومت سایر طرف ها را ضعیف گردانید ، بلکه این مساعی فکر تقویه طرف های ذی علاقه دیگر را بوجود می آورد .

## تجارت اسرائیل

اسرائیل که همیشه با عرب بشدت تفرقات کرده است علی اثر غم فشار های که احساس میکرد باز هم در مذاکرات با کیسنجر موفق مساعی ندانست . طی این مذاکرات اسرائیل امدادی خود را برای تظلیه سینا منجمله نقاط استراتژیک که سادات میخواست تظلیه شود یعنی حوزه نفت غیز ابودوس و گلدرگاه کو هستانی میلا و جدیدا بسرائ داشت اما بشرطیکه مصر تعهد کند برای یک مدت معین دست بچنگ با اسرائیل نمیزند و با اسرائیل مناسبات سیاسی قایم میکنند و این پوره همان چیز است که معا لک عربی از آن خوف دارند .

## مساله سیاسی

مصر عقیده دارد که تنها میتواند در امر نظامی با اسرائیل کنار بیاید و اسرائیل اصولا باید مناطق اشغالی ۱۹۶۷ را در سینا تخلیه کند و قوای نظامی طرفین از هم فاصله بگیرند ، اما تعهد عدم توسل بچنگ و قایم کردن روابط سیاسی که در واقع یک سلسله تضمینات اقتصادی و رفاهی در قبال دارد مساله ایست که بشرا یط کتونی برای مصر غیر قابل تحمل است و این تهدید سیاسی که معنی خلع سلاح را دارم مصر را در جریان حوادث شرق میانه یعنی این منطقه در حال انفجار بهیث یک شاهد قرار میدهد .

## نگرانی امریکا

امریکا به رستی میدانده که مسوولان و افواج شرق میانه اسرائیل است و این اسرائیل است که هر روز بحران این حوزه جهان را دامن میزند در حالیکه اکنون اسرائیل از نظر سیاسی و نظامی و اقتصادی منزوی مانده و یگانه

## اتکاء اسرا ئیل بامر یکاست .

از جمله بودجه ۹ میلیارد دلاری اسرا ئیل سه میلیارد آنرا مصارف نظامی تشکیل میدهد دو حالیکه اسرا ئیل برای موازنه بودجه خود از امریکا خواهان ۲۰۰۹ میلیارد دلار است و این تقریباتام مصارف نظامی اسرا ئیل را احتوا میکند .

از طرف دیگر امریکا از نظر پرستیژ خود و از لحاظ اقتصادی مخصوصا مساله نفت به شرقیانه نیاز دارد . و از خطر اتیکه از ناحیه حواد شرقیانه ایجاد میشود سخت نگران است و دفع این خطر با همکاری اسرا ئیل میسر شده میتواند .

## تهدید امریکا به اسرا ئیل

طی دو پیامیکه رئیس جمهور امریکا به مقامات اسرا ئیلی فرستاده و یکی از این پیامها در موقع سفر کیسنجر مظاربه شده توجه اسرا ئیل را برای سعی کالی جهت رسیدن به موافقه معطوف داشته و ضمنا اخطار داده است که در صورت عدم همکاری در این امر امریکا به سیاست خود در شرق میانه تجدیدنظر خواهد کرد .

این خود میروسلد که امریکا به تجدیدنظر از حمایت خود از اسرا ئیل اهمیت میدهد .

## نازاه امریکایی

اگر برآستی امریکا دست حمایت را از سر اسرا ئیل می بردارد و امکان این امر برای امریکا میسر میشود اسرا ئیل محکوم بزوال میگردد .

موقعیکه کیسنجر اسرا ئیل را دعوت بهمکاری در حل مساله شرق میانه میکرد صعبو نیست ها علیه این اقدامات متاخره کردند و اظهار اندیشه نمودند که این اقدامات بالاخره مردم اسرا ئیل را به یح خواهد ریخت و این اندیشه حقیقتا و قتی قوت میگیرد که امریکا در سیاست و حمایت خود از اسرا ئیل تجدیدنظر کند .

## ناگامی کیسنجر

ناگامی مساعی صلح کیسنجر یکنسوع کامیابی سیاست شوروی در شرق میانه تلقی شد . زیرا راهی جز توسل بکنفرانس ژنیو باقی نماند هر گ که فیصله از سیاست اعتدالی انور السادات پشتیبانی میکرد . ضربیه دیگری بود که به پلان کیسنجر وارد گردید . که اکنون از این ناحیه اندیشه های لوی به وجود آمده است .

## آینده شرق میانه

بشرایط جدید اینک باقی زنگ های خطر در هر گوشه شرق میانه بصدا درآمده است ، و امریکا در دو راهی دشواری قرار دارد عدم سازش اسرا ئیل با عرب خصوصا عدم امدادی شناسایی فلسطینی ها مشکل بزرگ کنفرانس ژنیو است . اگر راه برای این کنفرانس هموار نشود خطر جنگ باز هم شدت میکند و این همان خطر است که برای آن امدادی های نظامی جدیدی از دو هفته باینطرف آغاز شده است .





با کشور های جهان آشنا شوید

ترجمه و تهیه: عزیزالله کبکدا

# عروس بحیرہ روم

## سرزمین عشاق گل

نقطه مهم سیاسی و دفاعی در بحیرہ مدیترانہ

## «قبرس»

جمهوریت قبرس کہ در یونانی قبریا کی و در ترکی قبرس یاد میشود دارای ۹۳ هزار و ۶۴۰ کیلومتر مربع ساحہ و ۶۴۰ هزار نفر جمعیت میباشد کہ در یک کیلومتر مربع آن ۶۹ نفر سکونت دارند . پایتخت آن شہر نیکوسیا و تقریباً در مرکز جزیرہ قرار گرفته است . گیماسول ، حکومت ، لارناکا و پافوس از شہر های مهم آن محسوب میگردد .

جزیرہ قبرس از زمانہ های قدیم زیبا بوده و در زیبایی خود شہرت بسزائی داشت و مردم و قتیکہ میخواستند بگویند فلان چیز زیباست در عوض می گفتند کہ فلان شیء قبرس است امروز ہم در اروپا ، قبرس تقریباً قائم مقام کلمہ زیبایی و بہمین جهت ہر چیز زیبا را بنام قبرس می فروشند مثل عطر شبیر یا گل شبیر و غیرہ کہ کلمہ شبیر دوزبانہای

خارجی بمعنی قبرس است بنابر ہمین زیبایی و همچنین جزیرہ مزبور کہ دارای معادن مس کافی می باشد چون مردم قدیم کہ از آهن و فلزات دیگر اطلاعی نداشتند و از طرفی بہسبب احتیاج زیادی داشتند از آثرو در آن زمان جزیرہ مذکور مکرر مورد تہاجم بی و حمانہای قرار گرفت تقسیمات اداری قبرس بہ ۶ حکومتی و زبان رسمی یونانی و ترکی قبول شدہ است .

بول رایجہ این کشور بنام فرانک قبرسی یاد میشود کہ مساوی یکگز اومیلو میشود .

مسلمانان قبرسی کسانی اند کہ در دورہ طولانی سلطہ امپراتوری عثمانی باین جزیرہ مسلمان شدند و یا اینکه از عثمانی باین جزیرہ آمدہ اند و ہمین ها استند جزیرہ مذکور را زیبا ساخته اند زیرا بر علاوہ حسن و زیبائی





همسایگان ترکی و یونانی در بازارهای هفتگی معمولاً به داد و ستد خیلی صمیمانه می پردازند.

شهر نیکوسیا در محل قدیمی حکومت قیصر عثمانی مصر، امپراتوری روم  
 لیدرای قبرس بود و در قرن ۷ بهیت و دیگر اغتشاشیون بود و در سال ۱۸۷۸  
 پایتخت قبرس انتخاب شد و سپس مدت -  
 درازی تحت تصرف فارس، الکساندر مقدونی  
 بقیه در صفحه ۱۴

خاصی که دارند بسیار بگل و گل کاری علاقه مند اند و از اینجا ست که جزیره قبرس در تمام فصول سال، شبیه یک گلستان جلوه می کند.

جشن گلها در جزیره ی قبرس بزرگترین عید ملی اهالی این کشور و این جشن همواره در آغاز ماه می با مراسم خاص برگزار میگردد.

سکنه این سرزمین برعلاوه مسلمان و عکدا غیر از چند اقلیت دیگر بقیه یونانی

استند و یونانی های قبرس همانطور رسوم و آداب قدیم خود را حفظ کرده اند که هیچ فرقی با یونانی های یونان نمی شوند و مردم خیال می کنند در سرزمین یونان قدیم حیات بسر می برند با آنکه از سلطه یونانیان ۲۲ قرن سپری میشود.

این جزیره زیبا هنوز هم عروس و ستاره درخشان بحیره روم است.

قبرس کشور زراعتی بوده حاصلات مهم آن گندم جو کچالو تماماً میوه جات مدیترانه ایی از قبیل نارنج، مالت، لیمو، کیله آناناس میباشد برعلاوه زیتون و تمباکو از حاصلات مهم

زراعتی این کشور بشمار میرود. از حیوانات مهم این سرزمین میتوان تنها گوسفند، بز، گاوها نام برد معدنیات قبرس رامس، سنگ ریشه و آهن تشکیل میدهد. صنایع این کشور ضعیف بود، شامل فابریکات برقی، سمته، کاغذ سگرت و گوگرد میباشد قبرس یگانه کشور ریست که در بحیره مدیترانه در

واقع شده است.



یکی از بنادر قشنگ قاناگو ستا بادیهوار قدیمی و تاریخی آن.



## عروس بحیرہ روم

نفوس کشور قبرس در همین شهر تمرکز یافته اند .

شهر نیکو زیبا در محل قدیمی حکومت در متصرفات انگلیس داخل شد. نیکو زیبا یگانه محلی بود که دایما مرگن آتش جنگل های نژادی و اقوامی بشمار میرفت بعد از جنگ دوم جهانی این شهر ش و آزاد یخواهی شدید تر شد و تا امروز بین قبرسی های یونانی زبان و ترکی مناقشه و جنگ ادامه دارد بعد از ۱۹۶۰ که جمهوریت قبرس به آزادی خود رسید . بازم نیکوسیا پایتخت کشور مذکور انتخاب گردید. اکنون نیکوزیا محل اقامت رئیس جمهور پارلمان و مرکز اداری ، سیاسی و اقتصادی کشور مذکور بشمار میرود همچنان پایتخت مرگمناعتی قبرس بوده قسمت اعظم فابریکات کشور در همین شهر تجمع کرده اند .

میدان هوایی نیکوسیا از مهمترین میدان های هوایی بین المللی اروپا و شرق قسما نه بوده بسیاری خطوط هوایی بین المللی درین شهر اخذ موقع نموده نمایندگانی بزرگ دارند که اکثر نقاط مهم اروپا و آسیا را به هم وصل میکنند مهمترین آن خط هوایی - نیکوزیا - لس آنجلس - لندن - مسکو - پاریس - است .

یکی از اساتید ختمانهای مهم و معروف مرکز قبرس قدیمی نیکو زیبا کلیسای کاتولیکی قرون وسطی که بنام کلیسای (ژوفیا) مشهور میباشد که در هنگام جنگهای صلیبی بنا یافته است بعدا ترکیب کلیسای مذکور را به مسجد تبدیل و در بالای آن دو منبر بزرگ و بلندی که از سنگهای ریاضی بنا شده است درین سر زمین محسوب میشود آباد کردند و نزدیکی آن بعضی عمارات مهمی و جود دارند که منجمله میتوان کتابخانه معروف تاریخی سلطان محمود در نام برده که موسس کتابخانه مذکور همین شخص میباشد . سلطان محمود درین شهر بر علاوه کتابخانه مذکور در ترویج علم و ادب سعی بلیغ بکار برده است کتابخانه سلطان محمود کتب و نسخه های خطی و عتیقه های تاریخی ، فارسی و عربی و ادراست در همان مشهور «اتاترک» بنا رویش بنا یافته است که دارای شش متر ارتفاع میباشد گفته میشود که وینسی ها آنرا از اسلامیانی فلس قبرس آورده و به عنوان سمبول حکمرانی وینسی بر جزیره قبرس در آنجا گذاشته اند .

در مرکز شهر مقر جدید ریاست جمهوری که به قسم ساختمان بزرگ قدیم خیلی عالی بنا یافته است . خرابه های دیوار دفاعی بهترین محل توریستی و بازگاہ دوست داشتنی اطفال بشمار میرود . خند قی که با تعمیرات و

## سرزمین چشمه ساران زلال و لبلبوی شیرین

### دهنه غوری

قریه ای که عروسی در آن صورت می گیرد قریه های دیگر را نیز تا آنجا که نزدیک است خبر میدهند و مهمانان هر کدام با خود یک یک بزرگوساله برای بزرگسالی می آورند که تحفه های شانرا سبک می گویند .

اگر دوفر از دوفریه با هم خوشی کنند چاپ اندازان قریه عروس و داماد به مسافه می برآیند و تا زمانیکه چاپ اندازان قریه داماد بزرگ به دایره حلال برساند عروسی معطل میماند .

زبان مردم ، پشتو ، دری و اوزبکی است و لباس محلی شان چین ، چوس و دستاو میباشند . کشتی گیری و بزرگسالی از ورزش های دلخواه مردم است بزرگسالی از ورزش های زمستانی است تا چند سال قبل که من ازین نقطه کشور دیدن کردم از چاپ اندازان قریه دهنه غوری ملائیم رانام میبردند و در کشتی گیری پهلوان غلام رابی و قیام میدانستند و میگفتند که در بسیار حصص گوشه های شمال کشور مردم از استادیوم می ستایند . بازی های اطفال در آن جای بادیگری نواحی آن ولایت تفاوت زیاد ندارد و توپ زده در بیاور ها رواج زیاد دارد . کچه بازی دوشب های زمستان سر گرمی خوبی برای جوانان دهنه غوری حساب میشود . جوانان دهنه غوری از روزیکه چرخهای فابریکه سمت در شهرشان به غرش درآمده است تا جایی به کار هاشمین پرداخته اند و پای عده ای بیکار از بیله گردی بازمایه است . کار زراعتی و مالدار ی نام مردم را آماده میسازد که در پهلوی آن سر گرمی های دیگر مردم که وسیله کسب معاش شان نیز حساب میشود کوچکتر و به بهانه کمتر است .

از آلات موسیقی غیچک و دمبوره و مردم دوست دارند .

سماوار های دهنه غوری مانند سایر شهر های ناحیه شمال مملکت بانفمه های دمبوره و خواندن های محلی فضای آرامی برای مردم بیکار است و برای رفع خستگی مردمان زحمت کش دهنه غوری یگانه فضای آرامش بخش به حساب می آید . علیراود از هنرمندانی است که از دهنه غوری تابشت میکروفون رادیو را هاش و باز کرده و چندتا از محلی از خود به یادگار گذاشته است .

ابتدایی چند راناب میکنند و از آن دیگ ، گاو آهن و جای جوش میسازند و ظرف چند نی ساخت دهنه غوری در اکثر نقاط شمال کشور شهرت دارد و این افتخار بیش از همه نصیب قریه ای است که در دهنه غوری به نام قریه آهنگران باد میشود .

صابون سازی در دهنه غوری خیلی ها زیاد است که تقریبا بیست فیصد صابون مورد نیاز ولایت بغلان از همین جات به میگردد و این صابون به صورتهای ابتدایی و ساده با وسایل دست ساخته خود مردم ساخته میشود . چرمگری نیز از جمله صنایع مردم است . از چرم دباغی شده بزرگوسافت و گاوگش دوزان دهنه غوری چموس ، پیژا و غیره میسازند .

استحصالی روغن از نباتات نیز آنجا رواج دارد . توسط جهاز های خود ساخت شان از زغر ، کنجد ، شرشم ، پنبه دانه روغن بدست می آورند .

از جاهای دیدنی دهنه غوری تپه بی است که در او در آن آب گرفته و راه بادیکی آنرا به خشکه پیوند میدهد و مردم راجع به آن افسانه های زیادی دارند . تپه خزانه در شمال شرق دهنه غوری افتاده است . از نام تپه اندیشه ها می در ذهن مردم راه یافته بود و نسبت وجود ثروت در آن تپه همان هایی می بودند تا آنجا که این گمانها به راستی پیوست و در این اواخر توسط گروهی باستانشناسان خارجی مورد کاوش قرار گرفت و بقایای شهر باستانی و باسکوهی در آن کشف گردیده است .

در غرب دهنه غوری کوه چنغار قرار دارد که شکارگاه خوب مردم است . کبک های کوه چنغار درین کبک بازان بسیاری حصص آن سامان شهرت دارد و جوانان شوقی با داشتن کبک چنغار می نازند . در دهنه غوری مکتسب های ابتدایی و مکتب های دهاتی تاسیس گردیده امروز دوشمول اطفال به مکتب علاقه سرشار مردم یگانه انگیزه حساب میشود . در دهنه غوری مدارس بزرگ و یک دارالفاظ برای طالبین علم باز است . از دارالفاظ مرکز دهنه غوری سالیانه حافظین متعددی فارغ میگردند . رسوم و عتقنات تاهوز در میان اهالی دهنه غوری دست نخورده مانده است .

میان ایلیک و پلغمیری وادی ساداب و سرسبزی با کوهساران آسمان سایش واقع شده که از جمله حاصلخیز ترین مناطق ولایت بغلان به شمار میرود .

این منطقه پر تر دهنه غوری نام دارد که متشکل است از قریه های (نیلان ، آبغورک ، خواجه پاک ، صیاد ، و خشک ، شککتو ، دشتک ، بیخ ، حولی ، دره کلان ، قلعه مراد ، عزیزان ، دهنه چشمه جنگان ، پشیماندره ، جنگ علی ، بکلاب ، توخه ، خول ، قشلاق ، کبه ، سیرمرمی ، کاوی ، اورته بلاقی ، خروتی ، سنگتپه و غیره ... دهنه غوری ، آب و هوای معتدل داشته و از میوه های گوناگون برخوردار است ، خربوزه دانه غوری در آن سامان درجه دوم راحیز است پسته ، انگور ، سیب ، ناک و دیگر هائیدر آنجا فراوان حاصل میدهد .

مردم دهنه غوری مالدار و زراعت پیشه اند و زراعت للمی و آبی هر دو رواج دارد و حاصلات فراوان عرضه میکند .

کنند ، جو ، جواری ، زغر کنجد ، شرشم ، ارزن و ماش از حبوباتیست که زراعت منطقه به کشت و کار آن علاقه زیاد دارند ، مزراع دهنه غوری تقریبا بیش از پنجاه فیصد لبلبوی فابریکه قند سازی بغلان در آن تدارک میشود . کوهها و بلندی های دهنه غوری با سبزه و گیاه فراوان برای پرورش گوسفند قره قل و تریه مواشی زمینه مساعدی را فراهم ساخته است .

باز ، گندنه ، بالک ، لبلو از سبزیجات مشهور و مروج منطقه است ، خربوزه و تربوز بالیزهای پنهانور این منطقه با شیرینی ولت خاصی که دارد در تمام کشور معروف است . در دهنه غوری منبع آب برای زراعت و استفاده باشندگان منطقه چشمه سارانیست که از سینه دره ها و آغوش دامنه های کوه معروف چنغار جاری میشود .

در صنایع دستی نیز مردم دهنه غوری چیره دست اند و با نیر و پشمت گاو مردم آنجا امید است این دستگاه های کوچک جای خود را به فابریکه های بزرگ بگذارد . از سابقه داورترین صنایع آن جای می باید ذوب چدن را به درجه اول یادآور شد . مردم دهنه غوری به طریقه های آسان و



## لاله‌های دشت

زیرا رگسانه دست به دیواری کشید و پیش می آمد... او بی سروصدا وارد اتاق شده بود.

- تویی فرهاد...

فرهاد بسوی او زدید:

- رگسانه!

نه ... ازین جا برو...

- من فرهاد هستم... نمشناسی!

نه ... همه چیز را فراموش کن. در آخرین

نامه ام برای تو نوشتم که مرا فراموش کن!

- نمیتوانم ... هرگز نمیتوانم!

- من با تو از دواج می‌کنم!

- نه ... این ترحم است!

- این حرفها را ازین رگسانه ... تو خبال

می کنی عشق مسخره است!

- مگفتم از اینجا برو... من دیگر نمی‌خواهم

صدای ترا بشنوم... من یک دختر نابینا هستم

و نمی‌توانم بایک مرد که دنیا را و از ویالها را

میبیند زندگی کنم...

...

دو سه هفته بعد سال نو فرا رسید. بوی

بهار دنیا را لبریز کرده بود و همه جاموج میزد.

لاله‌های دشت سینه زمین را شکافته و خون

تنش میکشید بودند. خجلت زده بغوشید

مینگریستند.

دو عید بود که در دزدند. دراکه باز کردند

مردی عصا بدست بدرون آمد عینک سیاه بچشم

داشت نوکر پیر گفت:

- باکی کار داریدا!

- بارگسانه .....  
 وقتی فرهاد وارد اتاق رگسانه شد چپه

کوچک طلانی را که بدست داشت بطرف او دراز

کرد:

- رگسانه.....

- او... تویی فرهاد..

- بلی منم... این هدیه سال نوست! برای

تو آورده ام.

دختر چپه را گرفت:

- رگسانه ... این چند قطره هدیه ناقابل

من است... رنگ لاله های وحشی دشت را دارد.

یادت میاید!

- آره یادم میاید... روز های زیبایی

بود... دشت پر از گل بود اما ترا چه شده ؟

هیچ ، فقط من و تو حالا با هم فرق نداریم ....

حق با تو بود یک آدم نابینا می تواند بایک آدم

بی نیاز زندگی کند.....

او عینک از چشمان خود برداشت... مادر

رگسانه که گوشه اتاق ایستاده بود فریاد

زد.....

اوسه چهار هفته پیش با دوسویخ گذاخته

چشمان خود را گور کرده بود... و این چند قطره

خون خشک در چپه از خون چشمانش بود ....

هدیه سال نو... برای مشغولش... برای او

که هنوز لبهایش مانند لاله های وحشی دشت

و خونین بود.....

و خونین بود.....

عمارات جدید و قدیم احاطه شده است در کنار پارک نوعی از انواع بازار های شرقی پساکاکین آهنگری که بساختن سلاح برنجی نقره‌ای و غیره فلزات مصر و فاندیده می شوند.

دوین شهر با وجود کوچکی آن بیش از یکصد دکان کبابی و شیرینی پزی با ساختن و طرز خاصی دیده میشود و یکی از دیگری - مهر است نان قبرسی که ملور و مسطح است خیلی خوشمزه است که اکثر با کباب تند و ری صرف می شود برای خوشه گی آن پیاز و لیمو در بالای آن به مشتریان عرضه میگردد نان و کباب مذکور هم ارزان و هم خوش طعم میباشد.

چون اولین مرتبه یونانهای قدیم مس رادرین جزیره بمقدار کافی بدست آوردند لذا امروز در تمام زبانهای اروپایی کلمه ای مشتق از نام این جزیره است و معدنی که از چند هزار سال قبل از امروز از آن مس استخراج میگردد در نزدیکی آن یک قلعه قدیمی و جود دارد که میگویند از ادوار تسلط یونان برای جزیره

باقی مانده و تا همین اواخر یک دسته از عساکر انگلیسی در قسمتی از اتاقهای مذکور زندگی میکردند و قتی که ترکان عثمانی -

قبرس را تصرف کردند خواستند آن قلعه را ویران نمایند و گرچه قسمتی از آن را ویران کردند اما از عهدی ویران کردن تمام آن -

بر نیامدند و هنوز قلعه ی مذکور برای سکونت و هم بمقاصد جنگلی قابل استفاده است.

در پهلوی مکاتب ابتدایی و متوسطه در نیکوزیا پولی تکنیک، یونو رستی و مکاتب عالی حرفه‌ای نیز موجود است در موزیم

این شهر و شهرهای دیگر آثار عتیقه از دوره‌ی مس وجود است بعد از تر میم و زیم مذکور سکه‌های مصری که نمایندگی از قرون وسطی میکنند در آن چاداده شده است و در -

کتابخانه این شهر بهترین آثار که نمایندگی از تاریخ وار کیو لوژی قبرس میکند دیده میشود علاوه بر کتابخانه سلطان محمود

کتابخانه‌های (قبرس) و (پنسرانیا) نیز دارای کتب زیاد و ارزشمندی میباشند نیکوزیا دارای یک تئاتر و چندین سینما میباشد که فلمهای مختلفه در آن نمایش داده میشود.

نیکوزیا مجموعه‌ای دارای ۳۰ روزنامه و مجله بوده که به اوقات مختلفه انتشار میشوند که معمولاً بزرگترین یونانی و ترکی انتشاراتی

مردم مهمترین اخبار آن بنام (هاراوا) و (نیل لفتیر) میباشند نیکوزیا علاوه بر استیشن رادیویی استیشن مجری تلویزیونی نیز دارد.

دختران و زنان جزیره زیبای قبرس که اغلب مسلمان هستند از زیباترین زنان نواحی مدیترانه بشمار رفته و بر اثر آمیزش نژادی یونانیان بسیاری از رسوم آنها را بخود -

گرفته و اکثر مثل آنها لباس می پوشند - چهره ملور، ابروان تند و موهای سیاه و غلوی

لطفاً ورق بزنید



دوشیزه قبطی بالباس ترکی با مرکب قبرسی را می‌توان در اکثر دهات قبرس ملاقات کرد



نمونه از منازل سنگی و کوجه‌های ناهموار و زندگی دهات قبرس شماره اول



## سبا ستیان برانت

میکرد و مجموع حیات را خلاصه  
این جلوه ها میداند که اینها  
همه نشانه های ویرانی و انهدام  
یک جامعه بوده و در کشتی  
دیوانگان تمثیل شده است ولی  
با آنهم این کتاب محبوب تمام  
ملت آلمان است . و در سایر  
ممالک نیز طر فداران زیا دی  
داشته و به بسیاری از السنه  
مردم جهان بر گر دانده شده  
است .

من عرقچین چرکین دیوانگان  
را به او می بخشم !!! حیات  
نزد این شاعر جلوه های  
خاصی داشت مثلا زکدگی مردم در  
نظر او به بزرگی، رنگینی مانند  
عراده دیوانگان که در یک شب  
مذهبی براه می افتد حماقت  
نا معقولی و نا پسندی جلوه

بخواندن اییات شیرین و  
نغز آن می پر دازند دهقان دهاتی  
و کارمند شهری تاجر و اهل  
کسبه محصل و استاد همه و  
همه بخواندن این کتاب ذوق و  
علاقه فراوان دارند .  
امرای مان او خواستند  
ازین نزاع دیوانگان دست  
بر دارند و لی او گفت : آنکه  
بر گفته های من نمی اندیشد

## عروس بحیره

آنها از خصایص این سر زمين محسوب می  
شود بر علاوه زنا نیکه در منزل مشغولیت -  
دارند معمولا به بافتن پارچه های قشنگ  
برای موبل منزل مشغول می باشند.



دختران و زنهای این جزیره که از زیبا  
ترین زنان اطراف مدیترانه میباشند بر اثر  
آمیز متعادی یونانیان بسیاری از رسوم  
آنها را بخود گرفته اند در تصویر میتوان  
چهره زیبای دو شیژه یونانی کلا سیک را  
خندان مشاهده کرد .



مردان قبرس اکثرا برو تنهای بزرگ و  
صوت ملور ویر جسته ای دارند که خیلی  
زحمتکش و فعال میباشند .

## قدم بقدم بازو ندون

دختر خود را نزد دو کتور ببرم دید هشام  
شده دوباره داخل حویلی شدم.

پرسیدم:

... طفلت چه می یفی دارد ؟

غمگین شد چهره اش را تاتر پونانیدو

گفت:

... سسته بفل است .

گفتم:

... چندساله است .

ناگهان صدای زنی که دستمالی را بنور

سرسی گره زده بود از عقب اوسی بگو ش

رسید.

... همدیره دختر م سه ساله است!

بقض شدیدی گلویش را فشردنتوا نست

که زیاد تر از این به سخنانی ادامه بدهد.

این است فشرده یی از زلدگی کسانی که

در همین نزدیکی هاودد شهر ها در میان کلیه

های کلوخی می لولند و زندگی میکنند آنانیکه

همه چیز شان ، هستی شان ، پر بها تر یس

سالهای عمر شان ، جوانی شان نوسر انجام

زندگی شان قطره قطره در کام چنین گرفتاری

های درد آلود فرومروند ..

بودوباش تنگست و طاقت فر ساست مگر

دلهای ما با هم میسازد .

از این فامیل که سالها ست در این جاها

حات بسر برده اند جدا میشو یم هواروبه

تاریکست تمام پرده غم انگیزش را انداخته

است همه جا فولا دی ونگ معلو میشود

وقتی خوا ستیم از این راه ها دوباره بطرف

دختر ژوندون بیا یم که ناگهان نگاه التماس

آمیز مردی که کودکش را به آغوش داشت ما

را متوجه ساخت و قتی نزد یکش و فتمیم

اوداخل خانه شد دروازه زدیم وبعد از لحظه

دوباره همان مرد آمد و دروازه را بروی ما

گشود. تعارف کرد که داخل شویم و قتی

پرسیدم: که چرا طفلتش را نزد دکتور نبرد

گفت:

به این نزدیکی ها داکتر و دواپی نیست.

بایکش هم نیست و قتی بیرون برآمدم که

وقتی چند قدم بالا تر رفتم دروازه که در

لای برافها گور شده بود تو جه ما را جلب

کرد. از زینته های که بروی بلندی بر فبا

عبور و مرور ر هگد را ن درست شده بود به

سختی گذ شتمیم به خانه نزدیک شدیم -

دروازه را کویدیم. صاحب خانه با مهربانی

و خوش رو یی ما را پذیرفت. و قتی داخل

حویلی گردیدیم. اولاً متوجه نشدیم که منزل

نشین است فکر کردیم خرابه ی باشد. غبر

قابل زیست ...

از زینته های گل آلودی گذ شتمیم به دو خانه

نشین که توسط د هلیز خورد و گو چکان

هم جدا شده بود نزدیک شدیم ، زن جوان

در حالیکه کودکش را به آغوش گرفته بود

تعارف کرد که زیر صندلی بنشینیم . خانه

تقریبا بزرگ بود، صندلی بزرگی در وسط

نهاده شده بود به یک گوشه ای اتاق دیکی

بالای اجاق میچو شید .

دردو گوشه دیگری اتاق رخت خوابها

یکی بالای دیکی چیده شده بود زن که خود را

جمله مهر فی کرد گفت :

... سه سال از عروسی من میگذ رد. تا صنف

سیزدهم درس خوانده دارای دو طفل

هستم و فعلا با قایل برادر شو هرم یکجادر

همین دو اتاق زندگی میکنیم.

پرسیدم:

... وضع اقتصادی شما چطور است ؟

... خنده ای کرد، بسوی پیر زنی که معلوم

میشد خوش کلا نش است نگاه می انداختو

گفت:

... خوب است ، من و شوهرم با صمیمیتی

که بین ما حکمفر ماست توانسته ایم که توازن

اقتصاد خانواده خود را با معاشی که حاصل

میکنیم ، نگه داریم .

در این حال خانم « برادر شوهرش » که

زیادتر از ۱۹ سال نداشت به اتفاق دا خل

گردیدو گفت:

... ما غریب مردم هستیم، دو قایلید و

کمال صلح و صفا زندگی میکنیم مگر چه جای

در زمستان حوصله بیرون رفتن از اتاق را ندارد هذا خانه و هذا آشپز خانه !.



# ای زن!

## تو مظهر عشق، امید و محبت مادرانه‌ای

ای زن، ای برق فروزانی که فروغ بیکران آفرید گارت ساخته شده‌ای  
نودیدگان مرا خیره می‌کند، ای زن و نشانی از درخشندگی قدرت اودارای،  
ای گلدان آراسته ایکه با نیروی ای زن برای چه دیدگان مشتاق مایه  
برابر نگاه های تو چنین مجذوب  
و فریخته می شوند؟ برای چه روح  
من . بندی را که بر پا یستم  
بسته است می‌کشد و چون عقاب  
لطفاً به صفحه ۳۲ مراجعه شود

سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران





حبیبه جلیل :

## سهم زنان در فعالیت های اجتماعی برازنده است

\*\*\*\*\*

حبیه جلیل دختریت تحصیل کرده و جزئی هم، تحصیلاتش را بدرجه ساینس دریوعنخی ادبیات پوهنتون کابل تمام کرده و فعلا به حیت آمر دیپارتمنت زبان دری و هم به صفت مربی دریسه عایشه درانی مصروف تدریس است. وقتی دعوت مجله ژوندون را پذیرفت عصر یکی ازروز ها او را در دفتر مجله ملاقات کردم از آنجاییکه در فرصت تحصیل پوهنخی باوی معرفت و آشنایی داشتم خودمانی تر در صحبت را مشغولیم بعد از تعارفات معموله و بعد از بگو مگوی های زیاد بالاخره

صحبتش را با صفحه زن مجله ژوندون که در خدمت همه خاوران است چنین آغاز کرده و گفت :  
از آنجاییکه مجله ژوندون و مخصوصا صفحه زنان عجالتا می تواند دردها، مشکلات و راز دل خاوران افغانی مارا که يك عمر رنج کشیدند و با هیولای مشقات دست و پنجه نرم کردند می شنود و می شنواید عملیست بگو واقعا میست یسنیدیه و امیدواریم این صفحه در حال و آینده بتواند خدمتی را برای آن عده از خاوران ما که واقعا نیاز به رهنمایی دارند خدمت قابل وصفی را بنماید .

در حالیکه به وی وعده نشرات مفید تر و کسره تر را میدادم پرسیدم :

خوب حبیه جان بگوئید چه انگیزه سبب شده که وظیفه مقدس معلمی را انتخاب نمودید و در حالیکه از وظیفه اش خیلی راضی به نظر میرسد گفت : از آنجاییکه معلم خورد سال بیش نبودم همین آرزو را داشتم که روزی بتوانم به حیت مربی و رهنمای اولاد وطن گماشته شوم و اکنون که به آرزوی دیرینه ام نایل گردیده ام میخواهم این وظیفه را ایمانا و وجدانا

=====



از آنجاییکه معلم خورد سال بیش نبودم همین آرزو را داشتم که روزی بتوانم به حیت مربی و رهنمای اولاد وطن گماشته شوم .



و با صفای طینت انجام دهم تا مدیونیت خود را در برابر وطن ادا نمایم .

خوب امیدوارم در انجام وظیفه موفق باشید اما خواهشمندم نظراتان را در مورد يك معلم خوب بگوئید !

گفت جای شك نیست که نظرات در پس قسمت مختلف و متفاوت است اما به نظر من صفات يك معلم خوب چنین است. صداقت در وظیفه، داشتن پشت کار و وسایلین شاگرد در مضمونی که تدریس می کند، دسترس داشتن در رشته که تحصیل کرده پیروی از ریغودم جدید که برای رویکار آمدن آن نیازی احساس می شد و دود کردن روحیه ای شاگردانش. بدین معنی که اگر شاگردی در مضمونش توجه ندارد دلیلش چیست ؟

آیا شاگرد مریض است یا مشکلی دارد. یا ذوق و علاقه به فرا گرفتن همان مضمون ندارد و یا از روش تدریس معلمش ناراضی است. این وظیفه معلم است که باز رنگی خاص شاگردش را درك کند و با شعبه مخصوص « اداره رهنمایی » که در هر مکتب موجود است در تماس شده و به مشکل شاگرد رسیدگی لازم نماید .

پیغله جلیل نظرش را پیرامون ریغودم بنیادی معارف اینطور اظهار کرد : از آنجاییکه اصل دولت جمهوری جوان ما روی خدمت به اجتماع و تامین عدالت و تساوی حقوق همه افراد جامعه استوار است لهذا ریغودم بنیادی معارف نیز قدمی مؤثریست در راه ترقی و نیل به آرزوها و اهداف ملی و مردمی ما. خصوصا توجه به معارف که تہداب اصلی و اساسی اجتماع را اعمار می کند همچنان گماشتن شاگردان مطابق ذوق و استعدادشان در مشقوق حرفه ای، زیرا شاگردان می توانند مطابق میل و خواسته خود شان رشته ای مورد علاقه شان را انتخاب کنند و استعداد نهفته ای شان را تبارز دهند تا شخص مفید برای خود و اجتماع گردند. وی به صحبتش ادامه داده و افزود : در مسیر این مرام عالیت که هر روز بهتر از روز پاد اهداف، عالی تر تقییب می شود و جامه عمل می پوشد، مثلا توجه به سویه معلمین بدرجه عالیت، رسیدگی به احوال متعلمین ارتباط با اولیای شاگردان در نظر گرفتن ذوق و استعداد آنها و غیره و غیره که البته قدم های اولی آنرا در قسمت ارتقاء صنف ابتدائی از شش سال به هشت سال مشاهده نمودیم و امید داریم قدم های بعدی آن نیز موفقانه و پیروزمندانه باشد .

خوب حبیه جان فکر می کنم همینقدر صحبت درباره مکتب ، درس و شاگرد کافیست حالا بهتر است نظراتان را درباره زنان روشنفکر در اجتماع که شما نیز جزء آنها هستید ابراز کنید !

تشکر سوالی خوبی را مطرح نموده اید از مدت ها انتظار داشتیم که زمینه آن مساعد شود تا نظرم را درین قسمت آزادانه ابراز کنم !





این وظیفه معلم است که بازرنگی خاصی شاگردانش را درک کند.

نداشتن زنان در وظایف خطیر و حساس دولتی و امور اداری و اجتماعی نشانه بزرگ اهمیت شان در جامعه کنونیست. حالا وظیفه زنان منور، روستفکر و یادارک ماست که ازین فرصت طلایی که عدالت مساوات و دیموکراسی حقیقی و واقعی در معرض تطبیق و تعجیل است مصدر خدمات بزرگ و فراموش نماندنی برای خود، وطن و مردم خویش گردیده و مسؤولیت سترگ را که در مقابل اجتماع احساس می نماید انجام بدهد.

وی درحالی که از مشکلات، نابسامانی ها و موقف اجتماعی زن در گذشته و حال اندکی برآشفته شده بود نظرس را دوباره تجلیل از سال بین المللی زن این چنین توضیح نمود. اگر دوباره زن و موقف اجتماعی آن اندکی دقیق تر فکر کنیم و ژرف بیندیشیم می بینیم که نقش زن در همه ادوار تاریخ منحیت مادر همسر و بالاخره عضوی از جامعه بشری همیشه برآورده و پراهمیت است زیرا همین زنان بقیه در صفحه ۲۱

و بحران اجتماعی بزرگ شده اند، مگر پیوسته در مبارزه اند و ازین مبارزه خسته نگردیده اند. و اکنون بنیز میگویند و آگاه اند که چگونه بخاطر بدست آوردن آزادی خود و انکشاف کشور شان متحد شوند و برای ازین بردن و ریشه کن ساختن محدودیت ها و زمینه های نا مساوی بزمند.

مسروریم از اینکه اکنون با درخشش انوار نظام مردمی جمهورییت ساحه این فعالیت ها بیشتر و گسترده تر گردیده است. و با قدم

نقش زنان روشنفکر در اجتماع مجادله در راه ازین بردن خرافات پسندی، گونشی در راه ازین بردن چهل و بیسواد و همنونی در راه زندگی نوین و آشنا ساختن اذهان مردم در بهبودی زندگی و پشت پا زدن به رسوم و عادات بی معنی و بنیادکن اجتماعی است که اینها متأسفانه در جامعه مارشیه عمیق دارد زیرا هنوز هم همان دختر فروشی ها ازدواجهای اجباری، اسارت زنان، چون نیش زهر دار دورگ های اجتماع ما اثر خود را میگذارد که این دردها جز به روشن ساختن اذهان عامه و سهم گیری روشنفکران در پیداری شعور اجتماع امکان پذیر نیست. زنان روشنفکر ما می توانند با فعالیت های پیگیر در دفع این نقیصه های اجتماعی خود بپردازند. همچنان زنان می توانند با شرکت در فعالیت های اجتماعی همروش با مردان منور و فهمیده ساحه فعالیت های اجتماعی خویش را گسترش دهند.

و باید گفت که خوشبختانه تاکنون زنان ثابت کرده اند که در هیچ مورد از مردان عقب نمانده اند، اما کسانی که مانع رشد استعداد های زنان بوده و آنها را محصور دانسته اند در حقیقت در راه اعمار افغانستان عزیز و ترقی آن سنگ اندازی کرده اند و آرزو داشتند تا افکار قرون وسطایی شان مانع همه نهفت ها گردد.

بیفله حبیبه به گفتارش ادامه داده و چنین افزود: بنا بر موجودیت افکار منفی هنوز هم در بعضی از نقاط کشور ما زنان، قسمت بزرگی از حقوق خود را بدست نیاورده اند، اما شاید ازینکه با گذشت هر روز، زمینه بهتر برای سهم گیری زنان در خدمات اجتماعی و ملی مساعد میگردد و نسوید آینده خوشبختی را به زنان افغان می بخشد.

با وجود اینکه زنان افغان در میان رنج شماره اول

صداقت در وظیفه داشتن پشتکار و رسانیدن شاگرد از خصوصیات معلم خوب بشمار میرود



# تشکیل

## اولین

### سازمان

### جهانی

## زنان

جنبش و بیداری زنان ارو پا  
و همچنین امریکا... منجر به پیدایش  
سازمانی بزرگ، بنام «نهضت  
اخلاقی» در دو قاره قدیم و جدید  
(اروپا و امریکا) گردید که مقصود آن  
رهائی زنان اروپا و امریکا از قید  
سنت های کهنه و دفسع  
هر گونه تحمیلات ناروا از ایشان  
بود.

این نهضت پس از آنکه انجمن  
های پراکنده خود را در اکثر کشور  
های اروپا و امریکا اندکی منسجم تر  
گردانید بعداً بتشکیلات وسیع تر  
دست زد، طی برپاداشتن کنفرانسهای  
بی در پی بین المللی، موفق به  
انتشار بیانیه ذیل گردیدند.  
۱- مابرای سلامت معنوی اجتماع  
و تحکیم مبانی تمدن انسان، داشتن  
تنها یک زن و داشتن، تنها یک  
شوهر را، اساس تشکیل خانواده  
میدانیم.

۲- ما برای زنان، تقاضای آزادی  
کار و امکان رشد کامل شخصیت و  
آزادی ظهور نیروهای عقلانی داریم.  
و برای کسب تساوی حقوق مردان  
و زنان و برخورداری از کلیه حقوق  
زندگی در شئون اجتماعی مابه مبارزه  
خود ادامه خواهیم داد.

۳- ما با توجه به اینکه وضع  
زنان کارگر، چه در صنایع بزرگ  
و چه در کارخانه ها و چه در خانه،  
یکی از بدترین و فجع ترین پدیده های  
امروز است، به مبارزه خود برای  
بهبود این مناسبات ادامه خواهیم  
داد.

### ژوندن و وزن

تاسیس مجله (ژوندن) برای نوان  
افغان اهمیت بزرگی دارد. چه این مجله  
برای اولین دفعه در تاریخ مطبوعات  
افغانستان چند صفحه خود را وقف  
خانمها نموده. درصدد آن برآمد که  
علاوه بر مضامین دلچسپ و مفید که هر کس  
از آنها استفاده کرده میتواند، بعضی  
چیزهای را که مطابق ذوق و استفاده  
خانمها باشند، نیز درج نماید. اگرچه  
تعداد صفحات (جهان زن) محدود و  
آرزوها زیاد است. امید است که در نتیجه  
کمک و همکاری نویسنده گان محترم  
و خواننده گان گرامی تا یک درجه در  
اجرای این امر مشکل موفق گردیم.

برای آنکه همه طبقات خواهران  
جزیره ازین چند صفحه نیکه مخصوص  
ایشان سیاه شده استفاده کرده بتوانند  
آنها را از روی مضامین به شبات جداگانه  
تقسیم نموده، برای هر موضوع جای  
مخصوصی تعیین نمودیم. تا هر خواننده  
به آسانی آنچه را ضرورت دارد پیدا  
کرده، مطالعه نماید. در انتخاب مضامین  
کوشش و سنجش زیاد بکار برده  
خواهد شد تا پسند همه کسی گردد  
اگر با وجود آن کدام غلطی از ما سرزند  
و یا خود مشیر، های محترم به کدام موضوعی  
که فراموش شده باشد، علاقه و دلچسپی  
داشته باشند، تنقیدات و پیشنهادات ایشان  
را بخوشی پذیرفته، در اصلاح و اجرای  
آن خواهیم کوشید.

مضامین (جهان زن) عبارت اند  
از یک صفحه مود، که در آن سعی خواهیم  
کرد به خواهران عزیز تازه ترین مود  
را از روی کتلاهای خارجی  
معرفی نماییم.  
۲- یک مقاله راجع به تربیه طفل.  
۳- چند سطر تصایح سودمند  
در باره نگهداری و اداره خانه.

### مجله (۱۴)

# جهان زن

### تربیه طفل

اطفال مهمترین ثروت قلمبیلی و ملی  
میباشند. و تولدشان همیشه مایه سعادت  
است. بنا بران نگهداری آنها بر  
هر خانواده و ملتیکه می خواهد ترفی نماید  
قرض است.

اگرچه هر طفل از بدو حیات دارای  
استعداد های طبیعی می باشد، گفته  
میتوانیم که سالهای اول حیات او بر  
انکشاف مزاج، سببه و احساساتش تاثیر  
بزرگی دارند. پس وظیفه والدین و  
مخصوصاً مادران، نه تنها نگهداری صحت  
و حیات طفل شان میباشد، بلکه باید  
آنها را طوری تربیه نمایند که این  
استعدادهای خدا داد به بهترین وجه  
ترین صورت انکشاف یابند. لهذا برای  
اجرای این وظیفه مهم مادران باید  
در باره اصول تربیه طفل معلومات کافی  
داشته باشند. تا بتوانند اولاد  
تندرست و قوی بار آورند.

### مادر

کودک را چون زاده مادر  
شبها بر گاهوار من  
لب خند نهاد بر لب من  
یک حرف و دو حرف بر دهانم  
دستم بگرفت و پا چا برد  
پس هستی من ز هستی او هست

۴- بهشت ویر گه درای یک یاد و نطفه  
دلچسپ و آسانی خواهد بود.  
۵- هدایت برای زیبایی.  
۶- یک مقاله تحت عنوان عمومی  
(ژنان نامدار دنیا) حاوی شرح حال  
بعضی از زنهای مشهور جهان و بالاخره

حیات طفل شیر خوار کاملاً در  
دست مادرش میباشد. چه او طبقه اولین  
نگهبان و مربی طفل خود بوده، در عین  
غذا دادن و پرستاری او اولین معضیات  
حیاتی را با او آموخته، حرکات و احساسات  
او را اداره مینماید. و تاثیر ترین ابتدای  
مادر در تمام مدته عمر دوام میکند.  
وفیات در سال اول زندگی خیلی زیاد  
است و اکثر آن نتیجه بی احتیاطی و  
بی تجربگی مادران میباشد. پس برای  
معاظنه این حیات گرانبها مادران  
جوان بکمر همتا و رهبری ضرورت دارند  
که آنها را درین راه پر پیچ و تنگ  
هدایت نماید. تا از خطرات و اندوه ها بکند درین  
شئون نقل خواهد شد امید است که  
تا یک درجه به مادران جوان در انجام  
این وظیفه مقدس کمک نموده کار مشکل  
تربیه را بر ای شان آسان تر سازد

پستان بد من گرفتن آموخت  
بیدار نشست و خفتن آموخت  
بر غنچه گل شکفتن آموخت  
الفاظ نهاد و گفتن آموخت  
تا شیوه راه رفتن آموخت  
تا هستم و هست دایرمش دوست  
«ایرج میرزا»

یک ستون پرسش و پاسخ که در آن  
جواب مکتوبها و سوالات خواننده گان  
گرامی نشر خواهند شد امید است که  
پرو گرام فوق مطابق خواهاشات و  
ضروریات خانمهای محترمه بوده آنرا  
پسند نمایند. «مآذ رحمانی»

### ژوندن شماره (۱)

تصویری از یک صفحه مجله ژوندن در سال ۱۳۲۸ که مطالب را جمع به زندگی  
زنان رابعنوان (جهان زن) منعکس می ساخت.  
این صفحه نمونه یکی از صفحات نخستین شماره سال دوم نشراتی مجله ژوندن است که در آن وقت  
در هر پانزده روز یکبار نشر میگردد برای آنکه از خدمات گذشته ژوندن و از هویت سالهای نخست  
آن نقشی داشته باشیم به تقریب تجدید سال نشراتی ژوندن آنرا در ردیف صفحات اختصاصی مربوط  
به زندگی زنان اقتباس کردیم.



## سال خر گوش

واقعیتی نخواهد داشت. می بینیم که قاره آسیایا قوای که به کنترل و اراده خودش نیست غیر ارادی توسط قوای عظیم به آلام و مصائب روبرو انقلا سیو ن جهانی ، بلند رفتن قیمت سرسام آورفت همه رابه بازی گرفته و برای همه مخصوصا هانگانگ سنگاپور و تایوان که مراکز تجارتی هستند دردآور است و زمانی اهمیت مار کیتی این مراکز حمایت شده میتواند که اقتصاد آمریکا و ممالک اروپای غربی رو به بهبودی برود .

مردم هانگانگ درجده ها از سال فمری اسمبال می کنند.



در هانگانگ، سنگاپور، تالیپی و یک عده شهرهای دیگر میزبان مردم خانه هایشان را با سنگوفه آلود و ساخه های نارنج تزئین کرده اند. خود ملبس به لباس های قشنگ و لوکس شده و رفقای شانرا برای مجالس و تفریح می طلبند جاده های هانگانگ همه از کارگر تاکارکنان موسسات و دوایر مهلو بوده آنها شور و شغف طولانی ترین رخصتی شانرا که سه روز اول سال خرگوش یا سال قمری است استقبال میکنند آنها این روزها را با رقصها و آتش بازی ها تجلیل میکنند.

یکی از نو وارد شدگان غربی درسیگون گفت: چنان فکرمی شود که درین روزدر هند چین از شدت جنگ کاسته شده آنها بعضی جنگ بیشتر مصروف تجلیل از این ایام میان سال بودند، روز اول سال قمری یا سال خرگوش را قسمت بیشتری از ممالک آسیا تجدیل میکنند مردم همه جا با هم رجوشی این روز هارا جشن گرفته و منتظر می مانند خرگوش چه چیز به آنها با رمغان می آورد.

این تجلیل عواملی دارد. سال پلنگ را سال جنگنا گفته اند و عقیده چنان است که در سال پلنگ جنگ و خونریزی زیاد میباشد، مطابق به جدول ستاره شناسی اکنون سال خرگوش سال انکشاف ، آرامش و خوشی است. که این تقریر سال یک تقریر امیدبخشی است و می رساند که نشانه های نکتت بپر پا یان پذیرفته است. مگر با او ضاعی که در آسیا مشاهده و بادر نظر داشت تکانها بحرا نپا نا آرامی ها ییکه در بر خی مناطق ملاحظه می شود چنان فکر میشود که ستاره هادر هر حالی و موقعی در کبکشان بانند تاثیر آنها در حال و احوال ساکنان زمین



نویسنده پنجاه و پنج ساله و سرمایه دار ماجرا جو ...

## مردی بر فراز ابرها

احتمال دارد بین جنوب فرانسه و صحرا ی اعظم آفریقا ، در کدام جایی فرود خواهد آمد.

اگر این سرما یلدار ماجراجوی ، در پلانش موفق گردید و سالم در آفریقا ویا اروپا فرود آمد نه تنها ریکاردی در نوع خود قایم خواهد گرد بلکه یک سلسله حقایق علمی نیز بدست خواهد آمد. کوبیلوت - عانس هابمر، یک درجن آلات دقیقه را درین بالون نصب کرده که جیت ستیریم را بصورت بهتری معلوم خواهد کرد.

اینکه این نویسنده پنجاه و پنج ساله و سرمایه دار ماجرا جوی ازین پلان خطر ناک خویش چه هدفی دارد حتی برای خودش نیز درست معلوم نیست.

وقتی پسرانش از سوار شدن بره و ترسایکل ابراز شادمانی کردند و خودش نیز در موقع استفاده از موتور سایکل حظ فراوان برد فورا به خریداری بزرگترین فابریکه موتور سبک سازی آمریکا که دو شر ق آن کشور قرار داشت اقدام کرد.

هفته گذشته به خبر نگار شتمون گفت که او در تطبیق این پروژه هیچگونه هراسی بدل راه نمیدهد.

بقیه صفحه ۱۹

## سهم زنان در

همین مادران اند که خود نصف از اجتماع را ساخته و نصف دیگر تربیت دیده دست همین زنانان زحمتکشند .

اما خوشنودیم ازینکه سال ۱۹۷۰ نقطه اعظمی در تاریخ پیشرفت های زنان بشمار میرود و این سال توسط یک قطعه نامه مجمع عمومی ملل متحد به حیث سال بین المللی زن ساخته شد. ازین جاست که به نقش عمده زنان در سراسر جهان آگاهی حاصل گردید و حقوق مساوی زنان با مردان عملا ساخته شد .

به سن داریم زنان افغان با شهادت

## سر آغاز

خواهد بود و خواننده را نمون خواهد ساخت.

من اعتراض دارم شاید نا مه ژوندون در بدایت امر خام و بی سلیقه باشد اما مطمئن هستم که ذوق سلیم خوانندگان محیط - خصوصا انتقاد ها و هدایات شان از طرق تجربه و توفیق برفع مشکلات از طرف دیگر بالاخره مارا موفق به تکمیل نوا قصه و حصول خشنودی علاقه مندان و متورین - مملکت خواهد نمود . و نامه زند گی (ژوندون) نمونه ذوق بدیع و طبع سلیم و نیز نماینده علم و معرفت همکاران عزیز و دوستان با فضل و مآخوفا شد و از این ناحیت هم خاطر مآ خواهد آسود و من الله توفیق .

همچنین بدین راه کنای ظاهر قدسی که دراز است ره بشود و من نوسفرم



# ترستان او وایزوت

په نیرووختو کښی چه (مارك شاه) د (کور نوای په هیواد حكومت كاوه دلونوا) پاچا (ریوان) ته اطلاع وركړه شوه چه د (مارك شاه دښمنانو ددوی په خاوره حمله كړی ده درود نه تیر شو او د دښمنانو سره یی دغری وهابی چه دی برخه کښی یی (مارك شاه ته زیات خدمت وکړو مارك شاه) چه د(ریوان) میړانه ولیده نو خپله خور یی چه (سپیدگل) نومیده او پیره ورباندی گرانه هم وه هغه ته وركړه (یوكال نه ووتیرشوی چه «ریوان» ته خبر ورسید چه د ده پخوانی د ښمن (دوك مرگان) په لوتوا تیری كړی او دغه ښار یی بیخي ویران كړیدی .

(ریوان) خپله ښځه (سپیدگل) چه امید واره شوی هم وده خپلو دوستانو كړه ولیرله او حكری ته روان شو كه سپیدگل ور ته هرڅه زاری كولی چه مایوازی مه یږیرده، خو كوم ځای یی ونه لیده ، او ریوان په حكره كښی د ده مقاومت ته وروسته ووژل . د (ریوان) د مړینې نه لادری څلور ورځی پورې پیری شوی ( چه د سپیدگل زوی پیدا شوه ) هغه به یی په غیر کښی نیوه او د خپل فداكار مړه نه مخته به یی او ښكی د یو لوی اوریدل به یی .

د (ریوان) سره د یو رات وخت مسد لدلو په رڼه كې د (ریوان) دغه نه په ډكه صحه كښی د (ریوان) په كښن حركت ستاد پیدا .

پس د (ریوان) د پاره نسیم هغه نه په غم او اندوښتی حالت كې د (ریوان) نوم او په دغه

پیدا شوی یی نو زه هم په تا (ترستان ) دغم دوست نوم درباندی دوم سپید گل دغه خبری د غم نه په ډكه فضا كښی سر ته ورسولی او خپل زوی یی ښكل كې په حق ورسید د(ریوان) صمیمی دوست چه روهالت نومیده دكړجی یتیم ماشوم روزنه په غاړه واخلستله اوله دی امله چه د(ریوان) ددښمنانو نه یی ساتلی وی د خپل زوی په نوم یی دغه پالنه كوله ،شپږ ،اوه كاله تیر شول (ترستان) یی یو پوه ښوونكي ته چه (گور رنال) نومیده وسپاره او هغه هم ټول هغه هنرونه چه یاد یی لرل ده ته ورو ښودل . او دا یی هم ورته زیاته كړه چه له دروغ ویلو او خیانت نه به دژوند په ټولو لحظو كښی ډډه كوی او دلوید لو په لاس نیوی كښی به د امانت داری او ایمل نداری څخه كار اخلی . خو كومه ورځ چه د سودا گرانو قافلی تیریدلی (ترستان ) یی هم دځان سره په بېړۍ كښی كښیناوه او د سیند په سړی مزل وهلو پیل وكړه . دا چه (ترستان ) د داخشاف په توگه دوی به زوره په كښتی كښی كښیولی ؤ نو سندن هم طوفانی غوندي شو او نژدی ؤ چه د سیدارو كښی ډوبه شئ . دوی ته تاشه شوه چه د سیند طوفان .

به له دی چه وی چه (ترستان) مواخشاف كړی دی نوپه آرامه سره یی كښتی د سیند غاړی ته نژدی كړه او ( ترستان) بی وچی ته راو و یست او په یوه ډبره كښینا ست، (ترستان) دیوه ځنگل دڅنگ نه تیر یده چه د ښكاریانو دیوی ډلی سره مخا مخ شو نژدی ورغی او ور ته یی وویل :

زما ، پلار كښتی چلوو نكي دی اوزه دهغه نه په پټه دڅو تنو سره په كښتی كښی سپور شوم داله دی اصله چه دنورو خلكو د رسم اور واج سره اشنا شم او ددوی په عنعناتو كښی ځای ونیسم ، كه اوس می تاسی په خپله ډله كې شمیری ؤ نو زما دپاره به د زیانی خوښی سبب شوی وی او دښكاریه برخه كښی به ډیر گټور معلومات دركړم (ترستان) ددوی سره ملگری شو دڅه مزل نه وروسته یو زیا او ښكلی كور ته راوړسیدل (ترستان) ددی ځای دنوم پوښتنه وكړه او په جواب كښی یی واو ریدل چه دغه

ښكلی ځای (تننا ټل) نو میری . ترستان نار ی كړی اوو بی ویل : سای تننا ټله د خدای رحمت دی پرتا اوستا په اوسیدو نكو باندی وی له هغه مودی نه وروسته (ده) دپاچا كور ته لیاره پیدا كړه او كله چه به دستر خوان ټول شو نو چنگ به یی دچنگ وهو نكي استاذنه واخیست او داسی چنگ به یی وا هه چه هغه به دخپلو ملگرو سره په پیری خوښی باندی استیلا وواو خدا به یی كو له نو ورت ته یی وویل : سای خوانه ډیر شا ښی دی ستا په استاذ باندی وی چه تاته یی دغه هنر د ښو دلی دی ته ډیر ښه هنر مندیی او یوه طولانی مو ده زه ونی سره پاتی شه .

ترستان د هغه په خوا پ كښی وویل : سای بز و گواره ستا په خدمت كښی زیات خوښ یم زه به هم تاته چنگ ووهم او به در ته ښكار كوم او هم به دی دنوكس په توگه وظیفه اجرا كوم .

یوكال تیر شو خو دایر لیند پاچایو - تومند پهلوان چه «مور هولت نومیده» او هغه ته یی خور ناسته وه دخرخ اخستلو د پاره «تننا ټل» ته ولېږه (مارك شاه) په تخت كښیناست او (مور هو لټ) په گستاخی سره خوله خلاصه كړه او ویی ویل :

- ای ماركه زیات وخت دی زموږ دخرخ په برخه كښی غفلت كړی دی نه مچرم ثابت شوی یی نو ددی جر مه بدل كښی ته مجبور یی چه درې سوه نجونی او درې سوه هلكاند ناغی په توگه موږ ته راكړی او كه څوك په دی برخه كښی ستاسره همنوا نه اوسی نو همدان ته دی راووچی .

دپاچا ملگرو سترگی ټیټی وا چو لسی (مور هو لټ) خپلی خبری بیا تكرار كړی خود هغه دملگرو سترگی له ځمكي نه پورته نه شوی په دریم ځل یی بیا خپلی خبری تكرار كړی اوپه چا كښی ددی جرات نه ؤ چه د (مور هولت) په مقابل كښی ودریږی «ترستان» له ځایه پور ته شو او د هغه په مخ كښی یی كوتړه ووهله اوو بی ویل :

- بز گواره ددی نجسی خبرو ته اهمیت نه وركوه زه حاضر یم چه ددی نا متو پهلوان سره و چنگړم . ترستان د (مور هولت) سره دجگړی موافقه

د ترستان او وایزوت عاشقانه داستان د هغه داستانو په جمله كښی ځای نیسی كوم چه د دولسمه پیری منځ كښی دفرانسسی په ادبیاتو كښی منځ ته راغلی د ترستان او وایزوت منظوم داستان د (بلوك الطوا یی) د دوری لری یاد كاردی د ترستان او وایزوت منظوم داستان د فرانسسی خو تنو لېكوالو په بیلو بیلو ډیو سره په فرانسوی ژبه لېكلی اوپه المانی او انگلیسی ژبو هم ترجمه شویدی ترڅو چه په ډیر لسمه پیری كښی دغه داستان په لېكول ولگل شو اوپه موجوده وختو كښی پكښی هه ناخه تصرف هم شویدی او هغه څه ناخه په منظوم ډول لېكل شوی د نثر سره زیات تفاوت لری .

څه دادی پدی سرحد كښی موږ دغه داستان كې مې دگرانو لوستو نكو له نظره تېروو .



و کړه او په جگړه یې لاس پورې کړ دوه لو  
ټکو کو نه یې وروسته (مورهولت) دریا پاته  
غواړ کړ داسې خو ځکه نه و (چې ترېستان)  
مېرانه او فداکاری یې لویدلې وه (مورهولت)  
چې په سیند کېنې غوټې و هلې دکمې خوانه  
ورباندې یوه پړی برابرې شوه او پکښې  
چې په سیند

کښېناست او بیرته وچې ته راغی (د مورهولت)  
ملگرو ته داسې معلومه شوه چې  
مورهولت بریالی شوی څو (ترېستان) جغنی  
کړی اوو یې ویل :

سای دایر لیند لویانو مورهولت په جنگ  
کښې په مېر تنو پ جنگید اوو گور یې چې زما  
دتوری څو که یې هم ماته کړی ده او ټوټه  
یې دده په مغز و کېنې ننو تی ده .

ای لویانو ! دغه څولا دی ټوټه دخان سره  
واخلی (کور نوای) خراج همدغه دی .

دوی د (مورهولت) بی روحه کالبوت د  
غرخی په پو ستنکې کېنې تاو کړ او ایرلېدنه  
بې واستا وه .

د (مورهولت) خراجه د پاچا میرمن وه خپل  
طالبی وېنستان یې د ورور په کالبوت خپاره  
کړل او په کوکو کوکو یې وژپل اودده په  
مېرانه به یې شا باشی ویلی او په قاتل باندې  
به یې لغتونونه وېل دهمدی ور څو نه (دایزوت)  
په زړه کې د (ترېستان) دلیدلو مېنه پیداشوه  
ترېستان چې په (تنتا ژل) کېنې د -  
مرگ په بستره پروت و نو داگرا نوته ثابت  
شوه چې د (مورهولت) دتوری گذار یې بدن  
ناارامه کړی دی او څنگه چې دد وی هلې ځلې  
بې نتیجې غونډی شو ی نو هغه یې د ځمکای  
دج رحم او کرم ته وسپاره .

مار لکه چې دتنتا ژل په کوټه کېنې د -  
ترېستان دبستری ترڅنگ ناست و نو په  
جغوبه یې ویل :

سای مرغیه مونږ خوشی کړه ستا -  
مېر بانی مونږ ته څه گټه نه شی رسولی مونږ  
باید ټول مړه شو مونږ ډیر خواږ او هسکیری  
زېږونه لرو زه غواړم چې په سیند کېنې خان  
لاهو کړم ترڅو چې ددنیوالو دلیدنی گتنی  
نه یې غمه شم . دترېستان جغو اونا ارامو  
مارک له پښو وغور ځاوه او هره ورځ به یې  
د زور نه کار اخیست (ترېستان) او وه ورځی  
ډیر په عذاب و او آخر یې خان په دریاب  
کښې واچاوه ترڅو دیو ما هېگیر په واسطه  
(ایزوت) ته وسپارل شو څو داچه ترېستان  
د (ایزوت) په پالنه او څارنه دو باره روغتیا  
ترلاسه کړی وه هېڅ یوه هغه خلکو چې د  
(مورهولت) سره ملگری وه نه شو یې نډلی  
داځکه چې زهر ویی څره بل رنگ اووکی وه  
خود (ایزوت) به یوره یا ملرنه د خپلې تللی  
خوانی خاوند شو څو داچه په پښو کېنې  
شمه پیدا شوه له هغه ځای نه به تېښته  
کښې شو او د (مارک) به مخکښی ودرېده .

دمار لکه په دربار کېنې څلور تنه عالرتبه  
مامورین حاضر و او کله چې یې (ترېستان)  
بیا په دز بار کېنې ولید دده د زور او قوت  
شمارة اول

نه په ویره کېنې شوه او کینه یې و د سره  
پیداشوه داځکه چې دوی په دی پو هیدل چې  
هغه زوی نه لری اوممکن خپلې ټولې معاملې  
(ترېستان) ته وسپاری . نو له همدې سببه  
یې په هغه باندې فشار واچاوه چې ښځه وکړی  
مارک ددوی نه مهلت و غوښت اوو یی -  
ویل :

زه به دجلو یښتو ور څو نه وروسته  
تاسی ته خپل تصمیم اعلام کړم . ورځی اوښی  
تیرید لی تر څو پوره څلویښت ورځی تیری  
نوی مارک خپل مامور این دا ټول کړل  
اوورته یې وویل :

که زه جیری تاسی ته خپل تصمیم اعلام د

کرم تاسی به خو ښی چې دهغی سره  
واده وکړم !

ددربار مامور یتو و پو ښتیدل :  
ای امیده ! هغه ښځه چې تاسی دخپل خان  
دپاره خو ښه کړی ده جیری ده ؟  
ایوه ښځه خو ښه کړی چې دغه طلا یی  
وېنستان د هغی دی او یې له دی نه هېڅوک  
زایمرونه کېنې نه شی سا ملید لی .

سای بزرگوار د دغه طلا یی و ښتن دی  
لدنوم ای نه راوړی دی .  
سای مامور یتو : دغه و ښتنان ډیر زړه  
وړونکی وېنستان دی چې دېل هېوا دنه راغلی

ترېستان د هغه په مخکښی کونډه ووهله  
اوو یې ویل :

زه په خپله ددغو طلا یی و ښتنانو -  
مرغی ته ورځم او دا سو گند یادوم چې یا  
به په خپله دو ښتنانو خاوند د دلته حاضرې  
کړم او یا به په دی لېاره کښې خپلې وینې  
وېی کړم . ترېستان د دېل ټوټه په بندر کېنې  
له کېنې نه پلې شو سپیدی نوی چاودیدلی  
ای چې په تاجا یې تو گه یی یو دردونکی اواز  
په غوږو سو . خو کامو نه یې په چالا کی سره  
واخیستل او هغه ښځه چې د بندرنه د تېرویدلو  
بحال کېنې وه ځانته راو غو ښله او ویی  
ویل :

نوریا





# طیارات آریانا، تادور دست ترین نقاط دنیا پرواز میکنند

از گل احمد زهاب نوری

مؤسسه آریانا افغان هوایی شرکت به مفکوره زعيم ملی، بیست سال قبل تاسیس گردید. امروز همه امور هوانوردی و اداری این مؤسسه را زنان و مردان افغان انجام میدهند. طیارات عصری آریانا، هر نوع وسیله راحتی را فراهم دارد.

و پروگرامی خود، از هند، به کابل آورده است، در هر یک از پروازهای فوق العاده طیارات آریانا، شش تراکتور، بایرزه جات و ضمایم آن، نقل داده میشود. وی می افزاید: از رئیس آریانا درباره نوعیت ظرفیت طیاره های آریانا می پرسیم.

میگوید:

— داریانا افغان هوایی شرکت، فاصله طیاره بوینگ در اختیار دارد. این طیارات با تمام وسایل مدرن امروزی مجهز می باشد، طیاره بوینگ ۷۲۰ ما گنجایش ۱۴۹ مسافرا داشته و در بعضی پروازها از آن استفاده بعمل می آید.

همچنان هر یک از دو طیاره بوینگ ۷۲۷ ما، ظرفیت ۱۲۵ مسافر را دارند، اما — ساختمان این طیارات طوری است، که به تعداد مورد ضرورت مسافر گرفته و قسمت دیگر آن بادیوارهای مخصوص جدا میگردد، که در آن مال التجاره گذاشته شده و حمل میگردد.

شیاعلی مجیب می افزاید:

— این طیارات با وسایل راحتی مسافران مجهز بوده و هنگامیکه در ارتفاع نارمل — ۳۷ هزار فیت از سطح بحر یا بالاتر از آن پرواز می کند فشار و هوای داخل طیاره، مطابق به محیط عادی تنظیم میگردد، تا مسافر آن احساس تکلیف ننماید.

جهان امروز، به دو عامل مهم که در حیات اجتماعی و اقتصادی نقش بازی دارد، اهمیت خاصی قایل شده است .. (سرعت) و (زمان) دو نقطه مترادفی اند، که بشر امروز بسا مشغله های گوناگون، با گرفتاری های بی دربی و با وقت کمی که دارد، به آن توجه می کند...

روزگارانی بود، که فاصله کوتاه می، از یک گوشه تا گوشه دیگر کشور را، با صرف روزها و ساعت ها، طی طریق میکردیم و در زمین رنج سفر نیز بر آن افزود میگردد. امروز همگام با کشور های پیشرفته، افغانستان، با طیارات چت مدرنی که دارد، فاصله ها را کوتاه ساخته و رنج سفر را، بر همه گوارا گردانیده است.

داریانا افغان هوایی شرکت، مؤسسه هوانوردی بی پایه طیاره بوینگ عصری مسافران را، تادور دست ترین نقاط دنیا به سرعتی زیاد و زمانی کوتاه می رساند. .. همین اکنون بیش از سه صد تراکتور زراعتی را، که هر یک در حدود دوهزار کیلو — گرام وزن دارد، از هند به کابل، توسط طیارات خود نقل داده است. شیاعلی امین الله نجیب رئیس مؤسسه آریانا میگوید:

— این مؤسسه علاوه از حمل و نقل مسافران افغانی و خارجی از داخل کشور بخارج و از سایر نقاط دنیا، به افغانستان، دوساله حمل و نقل مال التجاره نیز فعالیت دارد. بطور مثال درین اواخر طیارات آریانا از جمله ۴۰۰ تراکتور زراعتی، بانک انکشاف زراعتی، سه صدانه آنرا، در پروازهای فوق العاده



در اینجا مهمانداران غذا و سایر خوراکی ها را به مسافران توزیع می کنند



گوشه ای از طیارات بوینگ آریانا



... و اینها هستند که این طیارات غول پیکرا، در فضا هدایت می کنند.



می پرسیم:

چرا در پرواز های داخلی ، از این طیارات استفاده نمی گردد؟  
وی میگوید :

- بارونیکار آمدن مؤسسه دباختر افغان  
الوتنه ، پرواز های داخلی به آن تعلق گرفت  
از طرف دیگر میدان های هوایی بعضی ولایات  
برای نشست و پرواز طیاره های بوینگ  
آریانا ، مساعد نبود ، اما نا گفته نماند ، که در  
پرواز های سه طیاره بوینگ در صورت نا-  
مساعد بودن هوای کابل از میدان هوایی  
بین المللی کندهار نیز استفاده میکنیم.  
پرسش دیگر را با رئیس آریانا - اینطور

مطرح می گفتم:

با کدام شهر های دنیا ، طیارات آریانا پرواز  
دارند و پروگرام آن چگونه تنظیم شده است؟  
وی میگوید:

- فعلا به شهرهای امرتسر ، دهلی ، تاشکند  
تهران ، دمشق ، بیروت ، استانبول ، روم ،  
فرانکفورت ، پاریس ولندن و در صورت لزوم  
به ماسکو ، پرواز های منظم داریم .  
پروگرام پرواز های ما ، اینطور ترتیب  
گرفته شده است: در هفته یک پرواز به لندن  
سه پرواز به امرتسر ، ۴ پرواز به دهلی ، یک  
پرواز به تاشکند ، سه پرواز به تهران ،  
دو پرواز به بیروت ، یک پرواز به دمشق ،  
سه پرواز به استانبول ، یک پرواز بروم ،  
دو پرواز به پاریس و سه پرواز به  
فرانکفورت.

البته هنگام ضرورت ، پرواز های فوق  
العاده یی ، به سایر شهر هائیز گاه ، گاهی  
داریم.

وی ، مثال آورده می گوید:

- در موقع حج شریف ، ما پرواز های  
فوق العاده به جده داشتیم و در طی بیست  
پرواز ، در حدود سه هزار حاجی را امسال  
به اسرع وقت انتقال دادیم.

وقتی می پرسیم ، که موسسه آریانا ، با  
کدام مؤسسات هوانوردی دیگر تماس دارد؟

بناغلی نجیب می گوید:

- چون آریانا افغان هوایی شرکت ،  
عضو مؤسسه بین المللی هوانوردی میباشد  
تقریباً با تمام مؤسسات هوا پیمایی تجارتی  
تماس دارد ، اسناد این مؤسسه اعتبار بین  
المللی داشته و تکت ها و دیگر اسناد حسابی  
ما ، توسط همه کمپنی های هوایی جهان  
قبول می گردد ، همچنان اسناد حسابی  
مؤسسات هوایی خارجی نزد آریانا مدار  
اعتبار می باشد.

رئیس آریانا در مورد کارکنان فنی ،  
تخنیکی و اداری مؤسسه آریانا ، اینطور  
میگوید:

- داریانا افغان هوایی شرکت پنج پیلوت  
شش معاون پیلوت و پنج انجنیر پرواز ، برای  
طیاره ۷۲۰ بوینگ دارد ، همچنان سیزده



می پرسیم :

آیا بلند رفتن نرخ تیل در جهان ، بر قیمت  
های مؤسسه آریانا ، تا چه حد تاثیر انداخت؟

پیلوت ، دوازده معاون پیلوت و یازده انجنیر ۱۳ نفر می رسد که وظایف مهمانداران  
پرواز برای طیارات بوینگ ۷۲۷ خویش ، رسیدگی به وضع مسافران ، امور تشریفاتی  
موظف دارد ، مجموع مهمانداران ورزیده آریانا کمک به اشخاص مریض و اطفال در داخل  
از طبقه انات به ۲۹ نفر و از طبقه ذکور به طیاره سرویس غذا ، نوشیدنی و غیره میباشد.

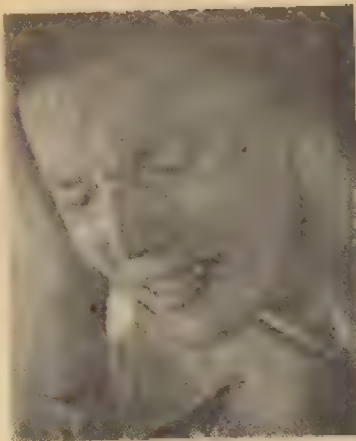
بقیه در صفحه ۴۱



## فرار از مشکلات



## بگو شیم و بهتر ز حمت بکشیم



بسیاری از شرایط و عوا میل زندگانی برای ما خوش آیند نیست و موجبات خاطر ما را فرا هم نمی سازد، و حتی بعضی از موفقیت ها و بحارب سندن خاطر ما نمی باشد برای اینکه از مشکلات خود را دور سازیم و یا تا اندازه خود را از آن نکهداریم برای خود جهان تصویری و خیالی میسازیم و یا خود را مشغول دیدن فلم سینما می نمایم و یا به دیو گوش میدهم و بدین ترتیب خود را مصروف می سازیم. بعضی از افراد برای فرار کردن از نا راحتی های خویش سعی میکنند آنها را در خود مخفی کرده و فراموش کنند یعنی ناراحتی را سرکوبی می کنند یا اینکه این نا راحتی ها در ظاهر فراموش شده هستند ولی از داخل فعالیت خود را از دست نداده موجب بروز حالات غیر مطبوع و احساسهای ناگوار می گردند. برای اینکه بتوان از سرکوبی تجارب نا مطبوع جلوگیری کرد شخصی باید یک زندگی

خوش و مطلوب فرا هم سازد و در خصوص نا راحتی های خویش با کسانی که مورد اعتماد هستند و میتوانند رهنمایی کنند صحبت و مشوره نمایند. با این روش ممکن است از شدت نا راحتی کاسته شده و درضمن خود شخص ممکن است راه حل عاقلانه برای مشکلات پیدانماید.

و بلان های آیند انکشافی ما که ضامن سعادت، ترقی و آرامی مردم ماست به جوانان کار آزموده و لایق و زحمت کش احتیاج دارد.

درین جا وظیفه جوانان است چه این جوانان محصل باشند یا کارگر یا مامور فرقی ندارد بهر حال وطن از آنها کار میخواهد، فداکاری و ایثار ضرور نیست که یک جوان هر چیز را باید بداند و بفهمد بلکه لازم است اگر یک چیز را میدانند و یا به یک هنر دسترسی دارند آنرا باید خوب بداند و بفهمد.

خوشبختانه جوانان ما با درک سالم و احساس مسؤولیتی که در قبال وطن دارند ملتفت این موضوع گردیده که از هر وقت دیگر بیشتر زحمت بکشند تا چرخ های اقتصاد ملی مملکت ضامن پیشرفت سریع محسوب میگردد دوران نموده تا خدا بخواد که یک افغانستان متمدن و متمدن رادر آیند نزدیکی مشا هده کنیم.

روزها، ماه ها و سالها میگذرند و بر اوراق تاریخ ما افزود میگردد و اعمال ما مورد ارزیابی و داوری آیندگان و نسل های بعدی قرار میگیرد و خوب و بد اعمال ما حساب میشود و خوشی به حال آنها نیکه نوانسته اند و ظایف خورد صادقانه انجام داده و خدمتی برای وطن و مردم نمایند.

کنون که سال جدید تازه پایه آستانه روز های اول خویش گذاشته است می پرسیم که وظیفه ما جوانان چیست؟

اینها میدانیم که بیشتر جوانان ما را محصلین و متعلمین تشکیل میدهند و بر آنهاست که بیشتر از همه وقت دیگر متوجه وظایف سنگین که اجتماع بدوش آنها گذاشته است باشند و هر چه بیشتر بگویند و سعی نمایند که تحصیلات خود را تمام و بردانش خویش بیفزایند زیرا ملت به این نیرو احتیاج داشته

## سخنمان بر گزیده در باره عشق از

### مردان بزرگ

وفادار ماندن در عشق دوعلت دارد یکی اینکه انسان رفته رفته و کسی که دوست میدارد سبب های دوستی داشتن تازه مییابد. دیگر اینکه به وفادار ماندن افتخار میکند.

(لارسمو کوند)

عشق که باشک های چشم شستشو نمود همیشه پاکیزه و تمیز و زیبا خواهد ماند.

(شکسپیر)

دل مشوق را خدا از سنگ کرده هیچ آزادی را برای عاشق بس نداند و هر روز در دانه ای برایش بسازد و گر نه عاشق بیاد خود می افتد و از آن احوال بهشتی بیرون میرود و خدا بیاد

(معهد حجازی)

باختگان همراه است.

من نمیتوانم قبول کنم که جوانان امروز بدون در نظر داشتن وضع اقتصادی دست به ازدواج های زنند که عاقبت خوشی برایشان نداشته باشد. تصور میکنم که بهترین سن ازدواج برای جوانان بین سی و پنج است زیرا درین سنین است که جوانان خوبی به مسایل زندگی آشنایی حاصل کرده و از طرف دیگر درین سن تحصیلات شان تا اندازه تکمیل می باشد



محمد هاشم (اهل)

دانش ندیده بی است. که در تمام شئون حیاتی بحیث وسیله بی برای بهبود زندگی و بلند بودن سطح حیات می توان از آن بهره مند شد...

خواهم تذکر دهم که

جوانان در لحظات گرانمای زندگی خود، باید برای کسب دانش و اندوختن هر چه بیشتر معلومات سعی وافر نمایند تا در پناهی وسیع زندگی آیند، از اندوخته های شان بهره مند گردند و در راه خدمت به جامعه، پیروز آیند...



فدامحمد لاری



## برای موفقیت در زناشوئی؛ برای پیروزی در کار عشق



\* چیزی که در وجود زن قلب مرا تسخیر میکند مهربانی اوست نه روی زیبایش - (ویلیام شکسپیر) (اودت تیو) در کتاب (زوج امروز) میگوید: ازدواج اتفاق و تعاون دوتن ناشناس - پس برای اینکه توافق به نیکی انجام ده، باید طبیعت و نهادین دونا شناس مکتوف شود تا بتوان بکمک آن، ایندو راه هم ارتباط داد. در گذشته ها، اتفاق و پیوند به خصوص در امر ازدواج ساده بود. بدین صورت که دوتن فقط برای اینکه عروسی کنند، با هم ازدواج میکردند و از این کار هدف دیگری منظور نبود.

پیمانی که مینند آگاه شود.

میرمن (ماری میچل استویس) در کتاب

## اگر تنها هستی و مصروفیت دیگری نداری



مصروفیت بهر شکلی که باشد مشروط بر اینکه سالم باشد مفید است مخصوصاً این مصروفیت برای کسانی که خود را تنها احساس میکنند و کدام پروگرامی ندارند خیلی ها ضروری است زیرا مصروف نگه داشتن ذهن و فکر برای شخص تنها در شرایط دشواری که آنها دارند مانند دارای شفا بخشی است که اعصاب را آرام و انسان را از وسوسه های که بعضاً باعث بد بختی نیز میگردد نجات میدهد. این مصروفیت و سرگرمی برای هر کس و در هر شرایط ممکن و محیا است. مثلاً تربیه گل علاوه از اینکه یک مشغولیت خوب و مفید است در زیبایی منزل و خانه نیز سهمی دارد. و از این قبیل سرگرمی ها خیلی هائید است که با کمی حوصله و پشتکار علاوه از اینکه استفاده می برید خود را از تنهایی نیز نجات دهید.

تربیه گل به شما نشاط میدهد

فریفته این وان شدند، عاقبت تصمیم می گیرند و ازدواج میکنند.

کمتر کسی بداند امید خوشی و سعادت باز دواج تن در میدهد. ممکن است بسیاری از جوانان بی اعتنائی خود را با غرور و نفوذ نشان دهند، اما از نگاه درخشان و هیجان های روحی دلپذیر شان بغو بی هویدا است که وارد دنیای پر شکوه و بزرگی شده اند. در بوسه ها و نوازشهای نامزدی لذت است که چون سراپا بکس خون را به جوش میاورد روح هر کدام در اشتیاق یک روح آشنا و همز که سر تا پا با او بیامیزد و یکی شود برپا میزند. در رفتار و حرکات سر دترین و بی روح ترین مرد در چنین زمانی نشانه های از هنجار دیده میشود.

خود در زمینه چگونگی توفیق در راه - عشق و ازدواج میثو پسد :

هر قدر جوانان احساسات خود را زیر لافاه بدبینی و خود خواهی یا تظاهر مغفی کنند، باز هم قلب آنها بایک اشتیاق شدید به خاطر عشق میتد و رو حشان در رویای هم اغوشی با معشوق پر میزند.

در دنیای نو، مردانی که حیات خود را بر سر کوشش ها و فعالیت های زندگی میگذرانند و با راده از جریانهای معنوی و عادی اجتماع، از خواهشها و امیال دل چشم پوشی میکنند، انگشت شمارند و روی سخن ما با آنها نیست بیشتر مردم، اعم از زن و مرد، بعد از مدتی انتظار، تجسس یا سرگردانی بعد از آنکه

جوانان باید متکی به تمام نیروی خود باشند همچنان حاکمیت و اعتقاد به نفس هم از یکی از وظایف حایه جوانان به شما و میرو جوانان باید تمام مشکلات زندگی را طوری فکر کنند که برای امتحان تصمیم شان می باشد اگر تصمیم شان قاطع باشد تمام مشکلات را برمی اندازند. اگر اکثر افراد ملت به فضیلت اعتقاد به نفس آرایش بیا بند آن ملت بزرگ و توانا می شود و سر ارتقاء و توانائی او فقط داشتن همان خصلت



عنایت الله نور (حمید)

بعضی اوقات سعی کرده اند که جوان را بر حسب موقعیت خاص تربیتی، اجتماعی، یا خانوادگی که دارد تعریف کنند و یا به عبارت دیگر جوان کسی را گویند که هنوز تحصیلش تمام نشده و وارد زندگی فعال اجتماعی نگردیده است و لی جوانان این تعریف را قبول ندارند تعریفی را که بیشتر جوانان قبول دارند عبارت است: «جوان کسی را دانست که جامعه او را بنظر جوان می نگرند»



عبدالواسع نعیمی



استاسو ددستا نونو محسوری  
موضوعات (بلاټ) څه راز پېښی  
تشکیلی اود کوم یوه ادبی مکتب  
پېروی کوی؟

زه پخپلو لیکنو کی تر وسه وسه  
پوری داسه کوم چی زما داستان  
زمون دخلکو دژوندانه دواقعی اړخونو  
ته څرگندو نه وکړی، خو بیا هم  
هیڅکله دا دغا نشم کولای چی زما  
داستا، نونه او کیسی ریالیستیکی دی  
اویا دچی زه یو ریالیست لیکوال یم  
خوالېته هرکله او پخپل هر داستان  
کی داسه جاری ساتم چی زه دخپلی  
ټولنی دخلکو تصویر په ډیره واقعی  
اوسالنه بڼه رسم کړم نه یو مات،  
نیمګړی او انتزاعي تصویر!

البته پله باید سترګی پټی نشی  
چی اوس اوس په نوری نری کی  
لیکوالان لهراراز ادبی سېکونو څخه  
پخپلو لیکنو کی استفاده کوی خوزه  
فکر کوم چی بی له ریالیسم څخه نور  
ادبی مکتبونه دژوندانه ټول فاروغ او  
انتزاعي تصویرونه کاږی چی البته  
داخبره دریالیسم ثبات، حقیقت او  
تینګښت اونورو مکتبونو نیمګړی  
توبونه ثابتوی. اوس نومونو په  
که ریالیسم یو روښانه خو لری مشعل  
هیواد کی دلیکوالی وضعه داسی ده چی  
وبولو نومونو تلاش دی روڼ مشعل  
تهد رسیدو لپاره دی. دا دریالیسم  
سېک یو خاص خصوصیت دی چی  
دیوه تن کړه وړه او کردار پله یوی  
ډلی له خاصو څخه نمایندګی کوی  
پاتی ۳۴ مخ کی

ښاغلی امین افغا نیور سره یوه اختصاصی مرکه  
خبريال، مصطفی جهاد

## ددری او پښتو ژبو تر منځ اوس اوس یو میخانیکي توازن وجود لری

دلته زما منظور دی نه فلکلوری داستا-  
نونه، ځکه که مونږ خپل فلکلوری اود  
فن او معیار سره برابرو داستا نونه  
سره مقایسه کړو نو څرګند یري  
چی د معیاری رازراز داستا نونو هیڅ  
خاصیت په فلکلوری کیسو کی نشته.  
ژمادا خبری داسی باید ونه ګڼل شی  
چی د پښتو په نورو برخو کی دځینو  
درو پوهانو هڅی او کوښښونه ننۍ  
کوم، خو دومره وایم چی که څه هم په  
دی دوو دورو کی دپښتو ژبی دزیږیدو  
اونورو اړخونو په باب څه ناڅه کار  
سوی خود داستان او کیسو دلیکولیکلو  
لپاره هیڅ هڅه نه ده سوی. اوس به  
راسو وروستیو شلو کلو نوتو چی په  
دی وخت کی زموږ لیکوالو دکیسو  
لیکنی ته پاملرنه کړیده او ډیری  
کیسی اوداستانونه بی لیکلی دی، خو  
که دا کیسی او داستانونه چی ددی  
شلو کلونو په ترڅ کی لیکل سوی تر  
دقیقی څیړنی لاندی ونیسو بیا هم لکه  
څنګه چېنابیی یوه بی هم په فنی اود  
کیسی لیکنی په معیاری اصولو برابر  
نهد، هرچا دخپلی پوهی په اندازه  
اودخپل نری دپنډه اساس داستان  
لیکلی اوهر یوه یو آزاد کوښښ او  
تلاش په دی برخه کی کړیدی چی البته  
دا تلاشونه لاهم دکیسی لیکنی په  
برخه کی روانی دی اودا هیله به  
ساتل کیږی چی زموږ خلمی کیسه  
لیکونکی دداستان لیکلو په برخه کی  
داهیله به ساتل کیږی چی زموږ خلمی  
پوره څیړنی او مطالعی وکړی خو چی  
وکړای شی په را تلونکی وخت کی  
دمعیاری اوفنی کیسو په لیکلو پریالی  
شی.

آیا کولی شی چی پخپل شخصی  
انداز کی دلته داستان لپاره یو لنډ  
تعریف وکړی؟

زه په دی برخه کی دښاغلی رهنورد  
نظر تالیفوم چی وای یی، یو د  
داستان معیاری، فنی اوسم شکل او  
محتوی ده چی داستان لیکنی اکادمیکه



امین افغا نیور

ښاغلی افغانپور! آیا داویلی شی  
چی له کوم وخته راهیسی زموږ هیواد  
په ادب کی لنډه قصه منځ ته راغلی او  
تراوسه پوری یی څه راز تحول  
کړیدی؟

باید ووايم چی زموږ دپښتو  
ادبیاتو هستی دغازی امان الله خان  
له دوری څخه شروع کیږی یعنی داچی  
په دی دوری کی پښتو ته دیوی ملی  
ژبی په حیث توجه شوی ده، په دی  
وخت کی پښتو ته کار سوی، دپښتو  
ژبی دانکشاف لپاره پښتو مرکه جوړ  
سوی او هغه راز چی پښتو ده پیر-  
روښان، خوشحال اوحمید ژبه ونه  
دیوی ملی او خوزی ژبی په حیث  
پیژندل سوی ده او څه ناڅه څیړنی  
پکی سوی دی.


همداراز کله چی دغازی نادر خان په  
دوری کی ادبی انجمن منځ ته راغلی  
نوپه دی وخت کی هم سترو پوهانو

اونومیالیو عالمانو دپښتو دژبې د-  
پیژندنې، ګرامری خواصو، لغاتو او  
واشان دډیرو نورو موضوعاتو په باب  
پلټنی او څیړنی کړیدی خوسره ددی  
هم په پښتو کی د داستان لیکلو ته  
توجه نه ده شوی، البته دنورو ژبو په  
شان معیاری، فنی او هنری داستانونه



وقتی نمره عینک دا کړ بغیر کیدونو تواند پشنا سد که تر سر فرا دی  
ازوظیفه درحالاستراحت است یا مریض نو مرا جعه کرده است .  
ژوندون





بهار و خزان در یک تابلو  
عکاسی مصطفی نعیم  
برنده جایزه مطبوعاتی





ترجمه: کاوند

# اولیگ دیدو ، قهرمان فلم (سورا) کاریبی سر



یافت. جسارت و شجاعت را با لطف و محبت در هم درفلم سکا ندو یایی (شنل سرخ) نقش می آمیزد. دگرگونه بی رابازی می کند ، او دواين فلم بعد دعوتی راه مبثی بریازی دربك فلم

ونجیب اند. اودرین فلم نقش گله دار را بنام مودیس جرالند که ازروی ناول مین دید اوفلم برداری شده بازی می کند. اودر این فلم به پیروزی چشم گیری دست

این مرد محبتی، جذاب و مسرور هوا خواهان زیادی درهنر سینما دارد. برای او بهترین ساعات زندگی همان لحظاتی است که مصروف آفرینش هنری باشد ، دراین گونه اوقات هر چیز برا یش دوست و بیجا بوده و اگر مصروفیت هنری اش دوام یابد او حتی حاضر است ازوخصتی های آخر هفته و غیره چشم ببوشد. او دو استدیو بهترین لالت زندگی را می یابد.

او به اینگونه به شهرت رسید .

بیشتر ها واو در ساختمان برج تلویژونی اوستا سنگو کار می کرد، زمانی درکار خانه ای استخدام شد ومدتی باغبانی نمود. اودر هنگام کار در مکتب شبانه درس می خواند تا اینکه اولین بار درفلم (کولادوسم) روی پرده ظاهر شد ، بعد به انسیتو یت سینما توگرانی شامل شد. اودر آغاز کارش رادر فلم های داستانی پریان شروع نمود ودر فلم های چون (داستان تزار) ودر (معجزه عادی) شرکت کرد.

او درنقش هایش همیشه روی پرده سینما شادی وروح می بخشد، ودایم موی های طلایی یش را باد پریشان نمود واوچشمانش شود زندگی بیرون می چهد.

اودر يك چشم بهم زدن براسپ شوخ، تندو رام نشدنی سوار می شود ،و جر اش بروی زین عالی است. اودر فلم (سوارکار بی سر) بحث يك گاوبای یاگله داوبخوبی نقش بازی می کند (این فلم چندی پیش در سینمای زینب روی پرده آمدو تماشا گرا ن زیاد را جلب نموده) او همیشه نقش قهرمان پر جرات رابازی می کند، قهر ها نیکه جبین رانمی شناسند وهییشه قابل اعتماد





## شاعر بزرگ انسان دوست

## امیر خسرو و فرزند بلخ

منالهای زیادی در آثار امیر خسرو میتوان یافت که، ژید این مطلب است .  
دولت شاه سمرقندی می گوید: (... امیر خسرو نسبت به شیخ سعدی اعتقادی عمیق... داشت) و این شعر او را بعنوان مثال ذکر میکند:

خسرو سر مست اندر ساغر معنی بربخت  
شیره از خهخانه مستی که در شیراز بود  
ازین سفر پیداست که امیر خسرو با لوسیله  
سر از شیخ سعدی را در نظر دارد.

در جای دیگر میگوید:  
جلد سختم داده، شیر اژه شیرازی  
امیر خسرو از بسیار خردسالی به شعر و ادب علاقمند بود از همان آوان در سخن سرایی به مشق و تدریس میپرداخت. و او خود در دیوان (غرة الکمال) درین باره میگوید:  
(در سنین کودکی، هنگامیکه در نبدان می افتد، شعر میگفتم و از دهانم درمی چکید و در دیباجه دیوان نخستین خود ((تخته الصغر)) چنین مینویسد: (... پدرم برای آموزش به مکتبم فرستاد و من بتکرار قوافی میپرداختم استاد سعدالدین محمد... خطاط بمن حسن خط می آموخت، اما من بجای حسن خط، بیت مینوشتم... در نتیجه، هنگام کودکی چنان شعر و غزلهای میسرودم که بزبان رگانه راه شکفت اندر میساخت (...))

روزی از روزها خواجه اصبیل لد یسن خوشخط نایب حاکم شهر، سعدالدین محمد را به منزل خود دعوت کرد. خسرو نیز معیت سعدالدین را داشت. در زمره مهمانان خواجه رحیل الدین نیز حضور داشت. سعدالدین شاکرد خود امیر خسرو را بحضورین معرفی کرده یاد آوردند که وی علاقمند شاعری است و در شعر خوانی نیز خیلی مهارت دارد.

خواجه عز الدین چهار کلمه را که با هم هم قافیه نبودند، در اختیار وی گذاشته طلب نمود تا آنها را در یک رباعی بکار برد. کلمات مذکور عبارت بودند از: موی، تخم، تیرو، خربزه. خسرو در حضور اهل مجلس بداهت رباعی ذیل را سرود:

هر موی که در دوزخ آن خوش صنم است  
صد بیضه عتیرین بر آن موی صنم است  
چون تیر مدان راست دلش را زیر آه  
چون خربزه دندانش درون شکم است

شاعر بزرگ انسان دوست  
هنگام استعداد او را ستودند و بروی  
آفرین ها خواندند.

این رباعی که بنا هتا سروده شده در حقیقت از استعداد عالی امیر خسرو در شاعری گواهی میدهد.

امیر خسرو نخستین آثار خود را با تخلص (سلطانی) میسرود به این تخلص وی در اولین دیوانش (تخته الصغر) خیلی زیاد بر میخوریم.

امیر خسرو در زمینه های شعر، تاریخی ادبیات شناسی و نیز در موضوع موسیقی آثار زیادی نوشته است. در باره مقدار آثار شاعر نظریات گوناگونی وجود دارد. بر اساس نوشته دو لشاه سمرقندی (دیوان امر خسرو در فضلا جمع نتوانستند کرد... سلطان سعید بایستغفر خان سعید چند بسیار نمود و در جمع آوری سخنان امیر خسرو، و همانا یکصد و بیست هزار بیت جمع نموده و بعد از آن دو هزار بیت از غزلیات خسرو جایی یافته که در دیوان او نبوده - دانسته است که جمع نمودن این اشعار امری متعذر الحصول و آرزوی متعسرالوصول است ترک نموده است).

اوباز هم در باره میراث ادبی شاعری میگوید: (و امیر خسرو و در یکی از رسائل خویش متذکر شده که اشعارش کمتر از پنج صد هزار اما بیشتر از چهار صد هزار بیت میباشد).

نظر به نوشته عبدالرحمن جامی امیر خسرو ۹۹ کتاب تألیف نموده و بر اساس نوشته ادبیات شناس ایران بدیع الزمان خراسانی هیچ يك از اشعارن نتوانسته برابر امیر خسرو بشعر زیاد از خویش بجا بگذارد.

دوباره میراث ادبی شاعر در منابع دیگر نیز با اینگونه نظریات بر میخوریم. حقیقت امر اینست که امیر خسرو در تمام آثارهای قابل ذکر شعر کلاسیک شرق با ایجاد ادبی دست زده و میراث ادبی بزرگی از خود بجا گذاشته است.

نسخه های خطی آثار شاعر را که در دوره های مختلف استنساخ گردیده میتوان در تمام کتابخانه های بزرگ جهان بدست آورد. اما بجز متون گفت که اکثر نسخه

های خطی گهیا با قدیمی آثار او در کتابخانه های اتحاد شوروی نگهداری میشود.

دیوانهای بزرگ شاعر در قطار میراث ادبی پرغنی او موقع مهم اشغال میکند.

اساسا آثار لیریک شاعر (قصیده، غزل، قطعه، رباعی، ترجیع بند، لغز، معمای او) در پنج دیوان وی تدوین یافته است این دیوانها

بنام های (تخته الصغر) (وسط الحیوة) - (غرة الکمال) (بقیة الثقیة) و «انها بته الکمال» شهرت دارند.

اشعاری که درین پنج دیوان گرد آورده شده، او را بشابه شاعری لیریک (غزلسرا) شهرت جهانی بخشیده اند.

او، نخست از همه استاد غزل است. از همین لحاظ علیشیر نوایی او را در ردیف

غزلسرای بی همتا حافظ شیرازی و - عبدالرحمن جامی قرار داده چنین داوری میکند ترجمه:

- (سه تن در غزلسرای چنان شیوه های برگزیده اند ...)

که نمیتوان بهتر از آنان نظم سرود.

-(یکی ساحر معجز بیان هند) یعنی امیر خسروم است ...

که سوز و حالش دلدادگان را بگذازد.

(ع، نوایی، خزان المعانی، جلد ۴، تاشکند، ۱۹۶۰ ص ۷۱۱)

امیر خسرو است که در بین ژانرهای شعری، ژانر بسیار مورد می یعنی بسیار هومانستیک همانا غزل میباشد، غزل در تاریخ ادبیات ما، اساسی ترین شکل لیریک است. باقی دارد





زمستان گذشت ، سالی پایان یافت  
و سال نوی آغاز شده است در طایفه سالی که  
امید داریم بره‌موتان بیشتر مبارک و راحت  
آفرین باشد خواستیم یادی از آخرین روز  
هایی سال یاد و از زمستان پر بر ف و -  
سنگین آن داشته باشیم تصاویری را به  
حیث نمونه زندگی یکمده از هوشیار یان  
تقدیم کنیم و خاطراتی را از مردمی نقل  
کنیم که ژوندون آرزو مند است بیشتر  
انعکاسی از زندگی آنان را در صفحات خود  
داشته باشد.

روی این ملاحظه اینک را پور مختصری  
تقدیم میشود که نا هتکار شهری ما قسم  
نمونه از وایای مختلف زندگی در شهر کهنه  
برداشته است...



سندلی لذت خواب آوری دارد و شب های سرد زمستان بزم آرای محفل میشود

## قدم به قدم باز و ندون از شهر کهنه و خانه های چندین ساله اش دیدن کنید

از شهر کهنه و خانه های چندین ساله روزانه فارغ و در بین کلیه معقر خویش - ژوندون شما را برای اولین مرتبه بسوی  
آرام کر فتند - شاید دیگر خسته شده - این مردم دعوت میکنند، بسوی مرد میکه سالها  
بودند ، خسته از صدهای دور و نزدیک است در کوچه های تنگ و تاریک حیات بسر  
خسته از رفت و آمد سبیل عظیم جمعیت و می برند چشمشان تا هنوز به زندگی امروزی  
در همین آوان ما هم بسوی دفتر پراشتادیم آشنایی ندارد از میل و فرنیچر از سامان و  
ناگهان تو چه ما را، مردی که بانگاه خسته اش لوازم زندگی امروز از هر کز می و... دور  
طفل خویش را به آغوش محکم کشیده بود جلب این کوچه ها و خانه های اتری نیست، بلکه در  
کرد، دیدیم لحظه متردد ماند .  
عوض گلیم های کهنه و راه راه پرده های پر  
زمانی به کوچه و گاهی طفل بیمارش نظرا کنند و پنهان به سختی از سردی هوا جلو گیری می  
بعد با چشمان فرو رفته اش که مو جی از - کند منزل شانرا زینت داده است . صد لی  
اندوه در آن طغیان داشت بسوی کوچه ای پر جو بین بر ایشان رفیق زمستان و دور کننده ای  
پس و خم نگر یست ناگهان سرش را بسوی کزند سوزناک سر ماست .  
فقط به این امید اند و به این منظور سر به  
مایوسانه بدرون خانه اش شتافت و دروازه بالین غریبانه ای خویش می گذارند که  
چگونه فردا تلاش های پی گیر و خستگی

شما شنیده بود . آفتاب آخرین شعاعش  
را در خانه از بالای بامی ها، دیوار های بلند  
کاهکی ، خانه های که جفت جفت پهلوی هم  
چسبیده اند بر می چید .  
کوچه های شهر کهنه کم کم حیا هو و جوش  
و خروش خود را از دست میداد و آرام میگرفت  
خانه های قطعی مانند آخرین صدا ها را می بلعید  
و آهسته آهسته در لابلای تار و پودی  
نقره رنگ غرق میشدند گویی همه صداها  
و علبله ها بدرون خانه های قطعی مانند ذوق  
شدند و فرو رفتند .  
مردم همه تک تک درون خانه ها تلاش را بست.

ای زن که همراه هر نفس پا به سینه تواند کرد که چه شبها در آغوش  
شما میگذارد.

زیرا، مرد که روزی، دنبال آن کودک کانه خود را در زیر پوشه های  
بو سه ای که بر لبان تو نهاده شده، پرنوازش تو برای خفتن به هم نهاده  
او بر داشته، بسوی تو بال مئی یا بهستی گذارد و روزی قلب تسو است.

نخستین بستر او بود، هر گونه اما اگر نگاه هر مردی مشتاق  
ای زن عطر آه های شما، فضا را فرا موش نمی تواند کرد که در کدام دیدار چهره تست، تنها برای آن  
برای ما عطر آگین تر می کند و قتی که آشیان دیده بروی جهان گشوده نیست که لبخند تو فضا را عطر آگین  
نفس بر میکشید، هوا را بدرون و نخستین جرعه آتش زندگانی اواز می کند، برای آنست که سایه مژگان  
سینه خود نمی برید، روح ما ست ، کجا بر خاسته است. فرا موش نمی تواند زیر پرده سیاه این مژده های  
فرو رفته مسکن اندیشه هائیت که

### ای زن

بقیه از صفحه ۱۷



تمثیلی از بهشت آغوش ما در





ناپذیر خویش را برای رفع احتیاجات - ضروری زندگی وادامه حیات بخور و نمیزاد سرگیرند دراین نقاط نشانه ای ازمدی و - ماکسی نیست واصل این تجمل پرستی هاوا از الفبا بلد نیستند ویا موعمرت به آنها مسر نگردیده است .

وقتی به اولین کوچه ای از این کوچه ها داخل گردیدیم تو چه ما را پیر زنی به خود جلب کرد که عصا زانها از میان گل و نوش چسبیده عبور میکرد، کوچه سرپوشیده و پر از نه و بوی بود . به اولین خانه داخل شدیم پیرزن از عقب مانده داخل این خانه گردید. حویلی چقور و کوچکی که مقدار زیاد پرف آراکو چکر نشان میداد چند خانه شکسته رابه خود محکم گرفته بود . از پیر زن - پرسیدم :

- چند سال است که به این خانه زندگی می کند؟

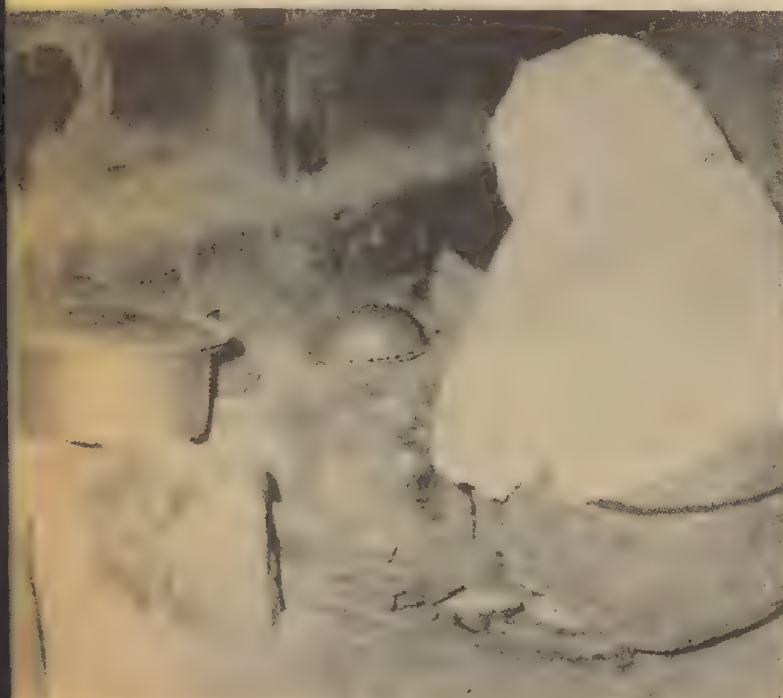
پیر زن چشمها را به چکش رابه خانه ها دور داد و فغانه آترا بر انداز کرد و بعد چنین گفت:

- ۱۷ سال است که مابه این خانه زندگی میکنم، تقریباً ده نفر اعضای فامیل ما سست فویسر م به خدمت عسکری رفته اند و یک پسر دکاندار است . پرسیدم:

- حویلی شما چند خانه دارد ؟ مگنی کرد سرش را پایین افکند و من از موقع استفاده کرده چار گوشه ای حویلی را نگریستم . چاهی تنگ در وسط حویلی میان بره های سیاه پنهان شده بود آنطرف تر طنابی بود و لباسهای شستنی با لایش دیده میشد - دیوریکه مقابل مافرا داشت به مثل ماری دهن باز کرده بود پنداشتی همین اکنون آدمی را بکام خویش فروود میرود ناگهان پیرزن گفت: - حویلی مادو خانه نشمین دارد ، یک مطبخ و یک چوبخانه و افزود : مجبور یست چه باید کرد:

از پیر زن خداحافظی کردیم و بسوی کوچه های دیگر رفتیم آنجا که دیوار ها از آفرگشتن زمان کج و معوج شده بودند . از دالانهای سر پوشیده آن که نیم فرو ریخته و شکسته و نیم دیگر توسط پایه ای معلق مانده گد شتم به یکی از خانه ها

خانمیکه نپیره اش دو کنار او ست ۱۲ سال دارد میگوید : همه در کنار هم زندگی خوش و راحتی داریم



بخت و یز در چنین مطبخ ها آنهم در زمستانها گوارا نمی افتد

داخل شدیم . دو ن حویلی نسبتاً پاک بود در یکی از خانه ها صندوقی بزرگی دیده میشد یکی از پشته های صندوقی پیر مردی نورانی و خوش سیماء، سرگرم تلاوت قرآن مجید بود. او بی نیاز از همه چیز و فارغ از تشویش هالو مثال دنیا مشغول نیایش و راز و نیاز با آفریدگار بود.

یکی از صاحبان خانه ما را بطرف فزینه های وهنمایی کرد، به یکی از خانه ها که صندوقی بزرگی در وسطش دیده میشد داخل شدیم . قاپ عکسی دیوار خانه را زینت داده بود،

پرده های مستعمل به اوزی نیم شکسته کشیده شده و گلیم کهنه اتاق را پوشانیده بود. بعد از عکاسی از این منزل برآمدیم . بطرف دیکه خانه و خرابات روان شدیم . رفتیم و رفتیم و سا یل نقلیه و ترانسپورت در این نقاط دیده نمیشد. کوچه ها پر از بر فکته حتی دروازه ها را پنهان می ساخت. همه آن ها از مشکلات زستان شکایت داشتند از نبودن آب و نل آبشکوه می کردند یکی از آن ها بلند بلند میگفت: - ما از چاه های دور برای گرفتن آب می آییم، خانه های ما چاه ندارد .

بقیه در صفحه ۱۶

همه هو سها و همه لذات، همه شوق ها و هیجانها باید یا از راه اندام زیبای تو، یا از راه روح لطیف تو بما بر سند، همچنانکه هر فرو غی باید ز جانب افلاک بر ما بتابد! این شعله آسمان که سینه تو از آن آگنده است، برای افروختن و حرارت بخشیدن جهان دو نوع اشعه حیات بخش دارد: یا شعاع آن همه آتشی را که در دل دارد بیک دل تمرکز میدهد و آنوقت «عشق» پدید می آید. کسه هر مردی را تا مقام لایقتهای بالا میرود یا این شعله ها را بر همه جامی بپراگند و آنوقت «مادر» یا بهستی می گذارد تا کام کودکی را که سر بر سینه تو نهاده است چون غزاله که از چشمه زندگی آب نوشد از شیره حیات آگنده کند، یا نو پسری را بدست تو تعلیم الفبا دهد و انگشتان ظریفش را برای نو شستن در روی کاغذ رهبری کند. وقی که نو مظهر عشق نباشی حمن مظهر امید و محبت مادرانه ای. بسمان سر بدا مان تو می نهند و مستمندان برای فراوش کردن غم خود در دانه بسوی تو مینگرند. ای زن! پیر سالخورده در پای تو می نشیند تا از گرمی آفتاب وجودت جان گیرد.

روح ما به هوا آنها بال میگشاید. تنها برای آن شعاعی نیست که از گیسوان تو بر اندام سیمینست میلغرد و تنها بغیر طراپنها نیست که مردان جهان در تمنای تواند. بر ای آن است که خداوند تراء ای آفریده زیبا، از روز ازل کانون فروزان جمله آتشیها و شعله های طبیعت قرار داد و وجودت را تجلی گاه هر عشق پنهان کرد، برای آنست که

شماره اول



## ددری او پشتو ژبو



مثلا په ټولنه کېد کړوند گرو د طبقې کې داسې ترسیموی چې د کړوند گرو د ژوند حالت، د لوړو طبقو په نسبت هغه ټول زیار زحمتونه، انگیزنې، ریالیست د یوه تن ژوند پخپلې لیکنې د ژوند حالت، د یو طبقو په نسبت

## شبېنم و نسیم

نشین ای شمع

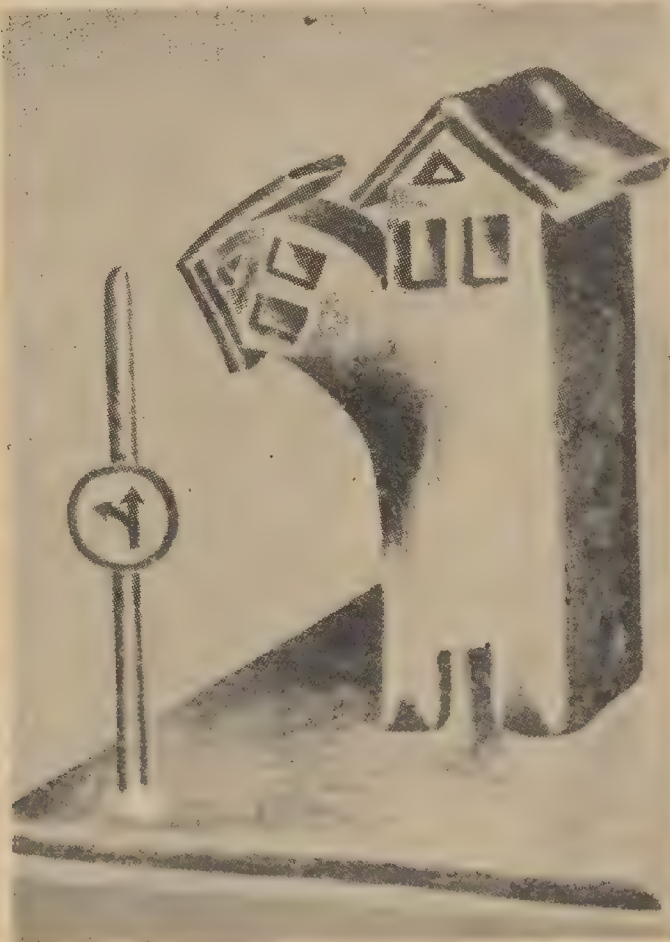
داده بود، مرض خا نمانسوز سسل  
در بنیا دش رخنه کرده و بر چهره  
چون برگ گلش صرصر مرگ  
وخزان زندگی سایه افکنده بود ...  
کدخدا، سیمناپ را از نسیم گرفت  
و شبېنم را بازار عیاریکه سل برسر  
و صورتش نثار میکرد به او سپرد...  
هر دو پی علاج آواره شدند... سالها  
رفت واز شبېنم و نسیم خبری نیا مد،  
معلوم نشد روزگار با این دودلداره چه  
معامله کرد... از آنان فقط نامی باقی  
ماند که در هر بهار بانسیمی که از دامن  
های گل اندود می خیزد و وادی غور را  
عطر آگین می سازد و با شبېنمی که  
هر سحر ی بر گل هاسی در خشد  
و کشتزار ها را طراوت می بخشد در  
خاطره ها زنده می شود...

که حکم آسمان  
بست اگر سازی و گر سو زی  
بعد ها این شعر رفیق تنها یی  
و منس شب های طولانی شبینم شد  
و آنرا به آهنگ مخصوصی میخواند  
و با نیروی هر موزی به نسیم میرساند  
و اشک بر چشما نش می آورد، عاشق  
و معشوق بخاطر یکدیگر می سوختند  
و می ساختند...  
هفت سال بد ینگو نه گذشت،  
درین مدت یکروز هم نسیم را در بلخ  
و شبېنم را در غور کسی بی اشک  
داغ و نگاه سرد ندیده...  
در پایان سال هفتم و قتی نسیم  
باهفت هزار صکه نقره باز گشت  
شبېنم فروغ و شا دابی خود را از کف

صفحه ۳۴

دهغوی د ریخ اوداسی نور ټول خواص  
بی پکې و بشودل شی یو ریالیست لیکوال  
دامکلفیت او مسؤلیت لری چی دخپلی  
ټولنی د ژوند یو، فعالو او مېسارزو  
عناصرو څخه خپل د داستان قهرمانان  
و ټاکی، نه هغه کسان چی مړه، بسی  
تحرکه، غیر فعال، منحط اوله مینځه  
تلونکی دی. دلته نولازمی پریشی  
چی یو ریالیست لیکوال په تمامه معنی  
خپله ټولنه خپل ولس او خپل خلک  
و پېژنې، دهغوی د ژوند څرنګوالی  
ځانته معلوم کړی او بیا وروسته تر  
دی هغه دخپلو څېړنو او مطالعو په  
نتیجه کې داځانته جوته کړی چی  
ټولنه د چاپخوا ده، اود ټولنی جوړې  
ونکی او پیر فعال خلک کوم دی، هغه  
وخت نو بیا کولی شی چی دخپلی  
ټولنی له فعالی طبقې څخه دخپل  
داستان قهرمانان و ټاکی اود دهغوی  
دلار ښوونې لپاره دهغوی د ژوندانه  
واقعی څیری پخپلو لیکنو کې منعکس  
کړی، اودا محسوسه شی چی لیکوال  
به دخپلی ټولنی دخلکو لپاره خدمت

نور بیا  
- ډیره ښه ده، په دی برخه کې  
باید ووايم چی فورم او محتوی دواړه  
په کیسې کې له لازمی عناصرو څخه  
بلل کیدای شی او په یو کیسې کې  
شکل او محتوی باید دیوبل سره یو  
ټاکلی او منطقی حدو لری، فورم زما  
په نظر د داستان خوند، کیف او حدود  
تعینوی خو محتوی د داستان اصلی  
غناشمیرله کیږی چی همدا محتوی  
به داسی وی چی خلکو ته پکار ورشی



دهن کجی به اشاره ترا فیکسی است یا ابتکار مهندسی تعمیر ؟







باباز شدن دروازه‌های مکاتب دروازه‌زندانها بسته می‌شود



یکی از صنوف  
مکاتب محلی  
درو لایات  
شمال کشور

فرزندان ما  
اکنون در پر تو  
توجهات نظام  
نواز مزایای  
تعلیمات عصری  
و مترقی بهره  
مند می‌شوند





# مردی برفراز ابرها

## يك سرمايدار امريكايي ميخواهد ذريعه بالون از فراز اتلانتيك عبور کند

شخصی که مادر مورد او صحبت میکنیم در طنجه عمارتی دارد و در نوور ماندی مالک قصر بزرگسیت، آثار روپژ نقاش معروف راجع آوری میکند و برای کار به دفترش گاهی باموتی کادیلاک میرود و گاهی هم تاکسی بایسکل استفاده میکند.

مصنوعی بكمك دوازده بالون دیگر در هوا معلق است. قطر کیسول ۲۵۰ متر می آید و ارتفاع جناحی بالون به ۱۳۰ متر بالغ میگردد، درین بالون خود فوریس بایک معاون پیلوت سفر خواهند کرد.

وقتی خانه باشد با سربازان ریخته میرو یاگشتبهای طفلانه خود را مشغول میگرداند، اینک اکنون تصمیم گرفته است با بالون از فراز بحر اتلانتيك عبور کند، عبور از فراز اتلانتيك تاکنون از جمله رویاهای دیرین هوا نوردان بوده است، زیرا تاکنون هیچکس از هوا خواهان این کار بدین کار توفیق نیافته است مخصوصا دواز مونیکه بناکلی منجر گردیده درین سلسله بیشتر جالب توجه شمرده میشود: یکی در ماه فبروری سال گذشته يك افسر امريكايي بنام توماس کات با بالون بهوا صعود کرد ولی به استقامت جنوب غرب در اطراف جزایر کاناری از نظر نا پدید گردید و حادثه دومی در ماه آگست سال گذشته اتفاق افتاد به این ترتیب که بالون دوبرت برگر امريكايي فقط يك يك ساعت بعد از پرواز منفجر گردید و طرحت بناکامی انجامید اما این سرمایه دار امريكايي که فوریس نام دارد تصمیم جدی گرفته و معتقد است که با مصرف مقداری پول و تدابیر امنی با تطبیق چندین طرح امکان پذیر خواهد بود، همین حالا در پروژه نامبرده که نصد هزار دالر خرج خواهد برداشت و عده زیادی از کار شناسان هوانوردی کار میکنند که از نظر امتیازات مادی بعضا با متخصصین نا سا میتوانند همسری کنند، و بالون وی انچنان غامض و پیچیده ساخته شده که با بالونهای معمولی گذشته بیچ گونه قابل مقایسه نمیشد، زیرا بالونهای معمولی عبارت از یک محفظه و یک خربطه محتوی گاز هیلوم می باشد در حالی که این بالون کیسول مدور فوریس مانند يك قمر بالون بیشتر با طرحهای ناسا برابری میکند

نهمبرده کمال توقع دارد که در جزیره ایسلند رانده نخواهد شد و در آنجا او با همسفرش منجر نخواهند گردید همچنان احتیاط لازمه را بکار برده تادرسه کنجی فلوریدا کیوبا و برمودا که همیشه سفا ین تجارتی در آنجا گرفتار طوفان بحری شده و اکثر ازیین رفته اند گیر نیفتند.

جالب این است که نقطه فرود آئین این بقیه در صفحه ۲۹



وینو در فلم «گورستان شیر»

## قصه از غصه ها

خواهر عزیز:

زندگی در هر گامی چنین تصویرهای در مقابل آدمی قرار میدهد چه لذت آور است که بازم متین و استوار به جنگ این تصویر ها که ملا یمات زندگی را در خود نقش داند بشتاییم و پاره اش کنیم کوشش نه کنید که بلاها بر شما غالب آیند و حلقه اش هر روز بر شما تنگ و تنگتر گردد. بهتر است موضوع را یکبار دیگر به پدرتان یاد آور شوید مطمئنا از این عمل پشیمان خواهید شد و در غیر آن قانون میتواند شما را از جنگ این بلا برهاند.

به امید موفقیت

یوگوسلاوی بنام (درعلت مرگ) تلگراف کرده می پذیرد و در آن نقش يك نازی را بازی میکند او با درخشش در این فلم که پرده از روزهای مرگ و زندگی ملت هابر می دارد، ظاهر میشود او در اینجا مانند اینکه نقابی بر چهره اش زده باشد احساسات خشن يك نازی را بروی پرده می آورد.

خصلت روانی خلاقه آواز يك فلم تا فلم دیگر رشد می یابد. اکنون دولت یوگوسلاوی او را برای بازی در فلم (نبرد در رود خانه نرتوا) دعوت کرده است تا نقش يك رهبر مبارزان را بازی نماید. او با هنرمندان، بنامی چون ورسن ویلس کورت چرکس و سرگی بندر چوک و هنر مندان ایتالیا سیلوی کوشین نقش بازی کرده است.

مصرفیت هایش در فلم او را واداشته تا سفری به کوبا، دنمارک و افغانستان نماید بژودی او فلم مشترک جاپانی - شوروی را بنام (مسکو عشق من) تمام خواهد کرد.



در فلم «علت مرگ» راتلگراف شده



# شطرنج

## محک نیروی فکر و اندیشه



سید حمیدالله باقی قهرمانی

پاسخی شوم بی مورد نخواهد بود اگر اندکی درمورد مشخصات خودش صحبت کنیم.

چهره گندمی دارد و چشمان پر فروغش نمایانگر یک زندگی باسعادت است. قد متوسط دارد و موهای سرش از گردش ایام بکلی به سفیدی گراییده است و از ۴۳ سال به اینطرف به بازی شطرنج علاقمند شده است.

تا حال در بیست مسابقه اشتراک نداشته که در هشت مسابقه مقام قهرمانی نصیبش گردیده و در سایر مسابقات مقام های بین دوم و چهارم را بدست آورده است.

سید حمیدالله فضلی به اثر تشویق کاکایش که خود قهرمان شطرنج بود بازی شطرنج را آموخت و به اثر و هنمایی او بدین مقام رسید وقتی از وی پیرامون نخستین مسابقاتش سوال نمودم گفت:

لحظات پر هیجانی سپری میشود قلبها بشدت می تپد تا دریابند چه کسی موفق بدیافت مقام قهرمانی میشود. سالون - هاتل مترو پول مملو از علاقمندان مسابقه است علاقمندانی که با اشتیاق تمام آخر پسین مراحل بازی را نظاره میکنند بازیکه پایان دوره مسابقات شطرنج را اعلان میکند در یک گوشه سالون برای آخرین بار بساطه بازی هموار شده در گوشه دیگر حکم نمرات بازی کتان را محاسبه میکنند لحظات انتظار بی پایان می رسد. و افتخار مقام اول بازی شطرنج به شخصی تعلق میگیرد که برای علاقمندان شطرنج چهره شناخته شده است.

نامش سید حمیدالله است و فضلی تخلص میکند.

قبل از اینکه سوالاتم را از ایشان طالب

اولین مسابقه ام در سال ۱۳۲۶ برگزار شد که در آن لقب قهرمانی را کسب نمودم

همچنان در مسابقاتی که بین سنوات ۱۳۲۸ و ۱۳۳۸ در شهر مازو شریف به مناسبت تجلیل از جشن استقلال برگزار گردید - اشتراک نمودم در طول این سالها در ولایت بلخ مقام قهرمانی را نصیب گردیدم. زمانی هم که در ولایت هرات مصروفیت داشتم در - مسابقاتی که عده زیادی از شطرنج بازان سابقه دار در آن حصه می گرفتند لقب قهرمانی را کسب نمودم اممگر در مسابقات ایکه در ۱۳۵۰ از طرف انستیتوت پولی - تخنیک دایر گردیده بود جایز درجه سوم شدم.

بناغلی فضلی که در تورنمنت آزاد - شطرنج که برای نخستین بار از طرف ریاست المیک در هاتل مترو پول برگزار گردید توانست با مهارت خاص در بین بیست و شش نفره شطرنج باز سابقه دار مقام قهرمانی شطرنج سال را بدست بیاورم و بحیث قهرمان شناخته شوم.

از او میپرسم از نظر شما چه لبتترین - مسابقه ایکه تا حال انجام داد مایه کدام خواهد بود؟

لبخند ملیحی بر چهره گند میاشد و خندید و گفت:

مسابقه ایکه از طرف ریاست المیک برگزار گردید.

- یعنی مسابقه که در آن با محمد اسلم



لحظات هیجانی سپری میشود، قلبها بشدت می تپد تا دریابند چه کسی موفق بدیافت مقام قهرمانی میشود.





شیاعلی وحید اعتمادی رئیس المپیک بایک عده از سطرنج بازیان

یاسیاد قهرمان جام ۲۶ سرطان ۱۳۵۳ مقابل  
سیدم ودد دو مین دور مسابقات او مغلوب  
شد.

می پرسم در مسابقه ای که با سعدا لدین  
شیون انجام دادید در نخستین لحظات خودتانرا  
درمقابل وی باخطر میدید و بعد ها..  
باز هم حرفه را قطع کردو گفت .سعدالدین  
شیون از جمله سطرنج بازیان بنام است که با  
متودهای جدید بازی سطرنج تا اندازه زیاد  
آشنایی دارد ولی درک چالهای های حریفو  
طرح پلان جدید برای مغلوب ساختن وی  
برایم کار مشکلی نبود که در نتیجه با حرکات  
دقیق بعدی مسابقه را مساویانه پایا ندادیم.  
شما از طرح پلان نام می فتید آیا در جریان  
مسابقه از پلانهای قبلی برای مغلوب ساختن  
حریف استفاده میکنید و یا پلان جدیدی -  
مطرح میسازید؟

پلانهای من در جریان بازی نظر به  
حرکات مهره های حریف پایه گذاری می  
گردد.

شما آوزو مند آن هستید تا باز هم در -  
مسابقات اشتراک بنماید البته من تا زمانیکه  
چنین مسابقات اشتراک می نمایم که اطمینان  
حاصل کنم جوانان با استعداد در این رشته  
برای مسابقات حاضر و آماده می باشند برای  
گسیب افتخار در این بازی باستانی تلاش خواهم  
کرد.

سید حمیدالله در حالیکه بر میگری -  
مسابقه سطرنج را از طرف ریاست المپیک  
ستود دایر نمودن اینگونه تورنمنتها را -  
مفید خواند و اظهار داشت امیدوارم در آینده  
نزدیک بابرگرداری این تورنمنت ها زمینه  
سهم گیری جوانان سطرنج باز مادر مسابقات  
خارج نیز مساعد گردد.

صحبت ما با شیاعلی فضلای به همین جا  
پایان یافت اینک نتیجه مسابقات اخیر  
سطرنج:

بقیه صفحه ۳۱

سوم را بدست آوردند در پایان تورنمنت از  
طرف ریاست المپیک برای بیست نفر از -

اشتراک کنندگان گروه پ جدید الشمو لان  
که حایز شش نمره بودند تصدیق نامه های  
گروه جام بین المللی توزیع گردید .

داشتن شش و نیم نمره مقام سوم را حایز  
شدند.

درصنف جدید الشمو لان شیاعلی غلام  
حضرت باداستن هشت نمره مقام اول محمد  
اعظم امین مقام دوم وعزیز الله مجددی مقام

سید حمیدالله فضلای با می فتن هشتو  
نیم نمره حایز مقام اول و قهرمان سطرنج

سال ۱۳۵۳ و شیاعلی محمد شریف باداستن  
هفت و نیم نمره حایز مقام دوم شیاعلی سید  
امین الله امین وعبدالله هراتی هر کدام با

## شاعر بزرگ

ونظم طرازان و الفسانه پردازان اهل شوق  
ونیاز، یکی هم بیشتر نظم را غضنفر و -  
آتشکده درد عشق راسمندر و وادی ذوق و حال  
رایاکرو، امیر خسرو دهلوی است که باباک  
نفس گفتار و با الفاظ پر از معانی اشعار خویش  
در میان اهل عشق غوغا و در فضای وجود و حال  
علاا افکنده است (ع.نوابی) (محبوب  
العلوب جلد ۱۳، ص ۴۲)

امیر خسرو در عرضه حماسه سرایی نیز  
قلمفرسایی کردو داستانیهای زیادی بوجود  
آورد و در یک قسمت این داستانها آن و لایع  
تاریخی تصویر میگرد که شاعر بچشم دیدمو  
خودش تصادر آنها اشتراک ورزیده است. -  
مختصصان مجموع این داستانها را (مثنویات  
تاریخی) نامیده اند.

(ادامه دارد)

این تصادفی نیست که علیشیر نوایی  
هنگام گفتگو پیرامون اسلاف خویش و  
غزلسرایی، نام خسرو را ذکر میکند نه نام  
سعدی را.

غزلیات خسرو از حیث احتوای تمثالیهای  
بدیع سگفت انگیز، مجازها تشبیهات و نکات  
لطیف، خیلی پر غناست و در باره احساسات  
لطیف و دقیق قلب آدمی، در دوآلام قلوب  
عشاق، خواسته های ژرف و آرزوهای -  
شیرین انسان به مهارت و چیره دستی قلم  
فرسای می کند.

نوایی که مهارت امیر خسرو را در ترنم  
عشق بهایی بس بلند قایل میشود در باره او  
چنین میگوید.

ترجمه: از جمله باکبازان پیشین اهل عشق

و امیر خسرو که تقریباً دویک زمان میزیستند  
بهر حال نسج خود می رسید و به سطح یک ژانر  
مستقل ارتقا یافت، یک امر مسلم است .  
ژانر غزل باز هم در آثار حافظ (۱۳۸۹-۱۳۹۰)  
کمال خجندی (متوفی در سال ۱۳۹۰) و -  
علیشیرنوابی، کامیابی دیگری در جهت  
تکامل نهاد .

اماخذ متی که معاصر گوچک سعدی-امیر  
خسرو، در رشد و تکامل غزل انجام داد، به  
عقیده ما کمتر از خدمت سعدی درین راه نمی  
باشد. اولاً اهل حلقه مستحکم زنجیری است  
که ایجاد های حافظ و سعدی را بهیچ پیونده  
مدهد.

غزل از ایجادهای مردم به ادبیات راه یافت  
و در آثار نماینده بزرگ ادبیات کلاسیک -  
فارسی-دردی-رودکی، به شکل مگر فتن  
آغاز نموده. اما در آن روزگار شرایط تاریخی  
برای ارتقای این شکل افاده عزیزترین و  
رقیقترین احساسات قلب آدمی، به درجه یک  
ژانر مستقل، تکامل نکرده بود بعداً این -  
شرایط در دایره دولتها و فیودالی در جریان  
ترقی شهرها، راهیابی اندیشه های هنر  
مندان نسبتاً آزاد شهر در شعر، شورش  
های مردم و در جریان مبارزه بغاوت آزادی  
شخصیت انسان، شکل گرفت این که غزل در  
ادبیات ما با ایجاد های سعدی (۱۲۹۱-۱۲۹۳)





مامان - بچه همسایه میگفت  
این مانند پاپاست راست است؟



## صبر تلخ است ولی بر شیرین دارد

جوانی برای خواستگاری دختری به خانه او نزد پدرش  
رفت .

پدر دختر که مرد ثروتمندی بود گفت :  
- بدون تشریفات بشما باید بگویم که : اگر به طمع  
اموال من میخواهید دخترم را بگیرید ، باید بدانید  
که حتی يك شاهي باو نمی رسد ، مگر بعد از آن که  
بمیرم !

جوان گفت :

-جناب ، این مهم نیست. چون من حاضر م دو ، سه  
سالی هم صبر کنم !



بدون شرح



مثالی از  
گاهی زین به پشت و گاهی  
پشت به زین

## خودکشی قرن کیهان

آلبرت شرح نا کامی خود را  
در عشق به رفیق خود شرح  
میداد و می گفت :

- ... بالاخره چون از جلب  
موا فقط پدر ماری مابو س  
شدم ، من و او تصمیم گرفتیم  
خود را در رودخانه غرق کنیم  
و دست از خوشی ها و آلام  
زندگی بشویم ، به همین قصد  
يك شب سرد زمستانی به روی  
پل آمدم و پس از این که  
يك دیگر را در آغوش فشردیم  
ماری از بالای پل خود را به  
رودخانه انداخت و من ... و  
من بلافاصله یغن بالا پوش  
خود را بالا کشیدم ، چون  
واقعا هوا خیلی سرد بود !

## کشف

تو از کجا فهمیدی که تعداد  
زیادی از دختران این شهر  
مایل به ازدواج نیستند ؟  
چون من از آنها خواستگاری  
کرده ام !



بدون شرح



بدون شرح



# طيارات آريانا

وتخفيف برای مسافران داخلی ، جقدرايل شده ايد؟

اينبار بناغلی علی سرور، مدير تيليغات آن موسسه جواب ميدهد. وي ميگويد :

– البته بلند رفتن نرخ تيل در حدود سه صديصد ، برنرخ تمام کمپني های هوايي تاثير انداخت وموسسه آريانا نيز ، تدريجا متاثر گرديد، فعلا صرف در حدود سي فيصد قيمت های مميته آريانا افغان هوايي شرکت بلند رفته است.

درباره قسمت دوم پرسش تان بايد بگويم که به اساس هدايت دولت ، برای افغان هايي که به شهر های اروپايي سفر می کنند در قيمت تکت شان ۴۰ فيصد نسبت به نرخ بين المللی ، تنزيل قايل گرديده ايم و اين تخفيف برای اسنادان پوهنتون ومحصلان به ۵۰ فيصد می رسد.

وي علاوه ميکند:

– همچنان به اساس هدايت دولت، آريانا تجويز گرفت ، تاکرايه رفت وآمد بين کابل نيويارک ونيويارک کابل ، بصورت استثنائي ۷۶۳ دالر باشد. اين تکت های دو طرفه حداقل ۱۴ روز و حداکثر ۴ ماه مدد اعتبار می باشد ، البته مسافران از کابل تالندن يا فرانکفورت وباز گشت ذريعه بوينگ های آريانا واز لندن وفرانکفورت تا نيويارک و بازگشت توسط طيارات ديگر کمپني ها، بدون وقفه پرواز می نمايند.

ازسهم گيري آريانا، در معرفي افغانستان به خارج وخارجيان می پرسم بناغلی سرور ، ميگويد:

موسسه آريانا افغان هوايي شرکت بدون شک در معرفي کشور مانقش بسيار فعالی در خارج داشته است ، بيرق ملی جمهوري دربالای طيارات آريانا نقش شده در همه شهرهای دنيا می رود، بروکشور هاو پوستره های رنگارنگ ، از مناظر زیبای کشور بوستکارت ها، جنتري وامثال آن ، فعاليت هايی است ، که آريانا برای معرفي افغانستان به جهان وجهانبان انجام داده است، جنتري های ماکه چندسال قبل عکس البسه های محلی افغانستان درآن نشر شده بود، ازطرف خارجيان سخت استقبال گرديد، به هيمن ترتيب مناظر ، گلها، حيوانات وامسال صنايع دستي افغانستان را توسط جنتري های خوش به مردم معرفي نموده ايم ، دفاتر آريانا در شهر های خادج ، خود سيم گيري ديگران موسسه در معرفي افغانستان است .

بناغلی علی سرور ، در مورد پروگرام های انکشافی آريانا، ميگويد:

– در نظر داريم ، تاپس از مطالعه خطوط پرواز طيارات آريانا را تاکويت، پيکنگ، کمتندو ، بنکاک وچاپان نيز توسعه بخشيم. در اخير از مدير تيليغات آريانا ميخوا هم تادرباره تاريخچه اين موسسه نيز کسی روشنی اندازد، وي ميگويد:

– بيست سال قبل ، اوانگه قايد ملی ما بناغلی محمد داؤد ، زمام امور صدارت را به عهده داشتند ، بحيث يگانه موسسه هوايي کشور تاسيس گرديد. چون درآن زمان تپه پرسونلی که بتواند اموه مربوط هوا نوردی رايش ببرد. خالی از اشکال نبود ، عمله پرواز مابه چند نفر. پيلوت ، معاون پيلوت و انجنير مخابره هندی محدود می شد، طيارات آريانا در آغاز سه طياره دی سی ، ۳ داکو تاکه هريك گنجایش ۲۸ نفر مسافر داشت بود.

نخستين پرواز آريانا به داخل کشور ، پسوی مزار شريف ، کندهار و هرات بود که در برج ثور سال ۱۳۳۴ – آغاز يافت. سرمايه شرکت درآن زمان ۴۹ فيصد از انديمار ۱۵۱ فيصد از افغانستان بود، موسسه هوايي ملکی در راه انکشاف آريانا کمک نمود وبعدا داريانا افغان هوايي شرکت يک طياره دوماشينه ديگر و دو طياره چهار ماشينه دی سی ۴ وبعدها دو طياره دی سی

۶ را تپه ويد.

وي علاوه ميکند:

– در سال ۱۳۳۵ به مقصد بميان آمدن يک سستم حمل ونقل عصري قرار دادی با همکاری بين المللی امريکا با شرکت پان امريکن به امضا رسيد.

آريانا آهسته آهسته انکشاف يافته و – پرسونل افغانی و اترييه نمود . نخستين بار در سال ۱۳۳۸ سه دختر افغان ، به مهمانداری طيارات اين موسسه پرداختند.

بالاخره در سال ۱۳۴۷ يک طياره بوينگ ۷۲۷ خريداري نمود ، در سال ۱۳۴۸ طياره بوينگ ديگری به آريانا تسليم داده شد در سال ۱۳۵۰ تعداد طيارات بوينگ آريانا به دوعدد رسيد وبعدا يک طياره عصري بوينگ ۷۲۰ نيز تپه و خريداري کرد.

وي در اخير می گويد:

– خوشبختانه آروز همه فعاليت های آريانا توسط انجنيران متخصصين ومامورين خود افغانستان اداره می شود.

در شماره های ديگر ، مابپای صحبت پيلوتان ، مردانی که در هوا زندگی می کنند با هوا دنربرد انبو خاطرات شيريني داوند، می نشيمن وشمارا ، بالخطه به لحظه پرواز، آنسا می سازيم،

## بهار حرکت

نغم وباديک ترين نهال بی ثمر بماند.. چيز يواکه بسيار لازم داريم عبارت است از امور از ذيل :

۱- خوش بينی که بدبيني مراد است به عقم وناکامي .

۲- اعتماد بخدا وبخود .

۳- محبت که ضد آن بغض است وبغض مبغوض ترين کلمات اجتماعی است .

۴- اتفاق که ضد آن خلاف ونفاق وشقاق است وخود اين الفاظ مکروه را می شناسيد.

۵- تواضع که ضد آن کبر و عجب وخود بينی وخود خواهی وپررویی است.

۶- وطن دوستی که ضد آن خودخواهی است وهميشه خودخواهی عصري بوده است که بمقابل دوستی وديگر فضاييل اجتماعی قيام نموده است.

بنايد که درين بهار قديمي در راه پيرايه بياغ خود بشييم ومردانه وار بگو شيم.

به شيبستان چه ميکنی به بستان خرام کن بگل تهيت فرست بگلبن سلام کن بگل از زبان مل پس آنگه پيام کن که زخم فراق را بوصل التيام کن که چون عارضت شده دلم خون ژانظار

## مردی از پشت پرده

– يکروز از نزديک شوره خانه می گليشتم.. در آنجا آنوقت هاباروت می ساختند .. ناگاه صدایی بگوشم رسيد ... همه چالي زيد .. مردم به دويدن پرداختند .. من هم دويدم ، لحظه يی بعد ، به آنجا رسيدم، باروت هادر گرفته بود ، دونفر کشته شده بودند ...

دل هربار، که از آنجا می گذرم .. اين خاطره بيادم می آيد ...

از جایش برمی خيزد ، ميگويد، من می روم .. با اودست ميدهم ... دستانش کلفت وگوشت آلود است او مي رود .. و من هنوز به فکر دست های او عستم ... دست که چون ماشين های حساس ، کتاب هارا زيبا، سريع ونفس پوش می کنند.





# آرش و رستم



فصل چهاردهم

اثر : م . ت آي بيك  
ترجمه : ح . س

## عیشیر نوایی

خبر باز گشت عیشیر نوایی بهرات و انصاب او به حبس مهر دار دولت ، چون حادثه مهمی انعکاس میکند ، اهالی خراسان این تفرق را بفال نیک میگردند و چشم امید بسوی او میوزند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیوری علم بقاوت بلسته میکند وبا وجود حکمت فاحشی که از حسین بایفرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سر کردگان (بیگها) شهر هرات را انفصال بماند .

حسین بایفرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس ومیمنه سر انجام شامگاهی برهرات هجوم میرود و بیاری نوایی قدرت ازگف وفته ، ادوباره بدست می آورد ومیرزا یادگار را بقتل میرساند.

درومستان همان سال براساس يك فرمان عیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت وکین توژی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات وکافه مردم خراسان قرار میگیرد

روزی بعد از آنکه پیشنهاد های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خادج معرود ونزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

(چشمان سیاهش که بلای جان منند، عاشق شیدای خویشم ساخته اند .

ای نسیم صبحگاهی که آرام سویشم میوزی، عرض دلم را بوی باز برسان !

• • •

ای کاکلی ها که سویش پرواز میکنید ، بوی بگوئید که من درانتظار که بسر میرم ؟

مجنون هم، مانند من ...

اینهمه سال و ماه طولانی، در آتش هجران نسوخته است .

دوستم، اینهمه برتاوهای دلم زخمه مزین، و پرده اوزارم برمدار .

بعد ازین دلدار هراتی خویش را ...

حتی در خواب هم نخواهم دید .

ارسلانکول کلاه خود را بدست گرفته گفت: (بگذار - بابا !...) و مانند کسیکه امید خود را از چیزی قطع کرده باشد، دست خود را تکان داد، و یکی دوکام گذاشته بانوعی انفصال متوقف ماند :

در برابرش گروهی ارادمنها استاده بودند و بسویش نگاه میکردند . در جمله آنها علاوه بر استادان چند لحظه پیش، دو سه شخص ناشناس نیز دیده میشدند . یکی از این آدمهای ناشناس که باقیافه بزرگوارانه خود مورد توجه بیشتر دیگران قرار میگرفت ولیاسی نیکو پوشیده بود، باتباسمی ملایم گفت :

- جوان خوب، برای چه سرود را بر سر کردی ؟ ما میخواستیم باز هم بشنویم، مگر چنین نبود ؟ بسوی استادان نگاه کرد .

استاد پیری که ورق کلان طرح بنارا در دست داشت، با اشاره سر تصدیق کنان گفت: - آری ، برادر، تو با سوز و درد دل سرود میخواندی .

آن شخص باز هم گفت :

طبعاً، ما از سوز و گداز واقعی سرود هایت احساس لذت کردیم . در حقیقت درود آلام قلبی، برای سرود جان می بخشد .

ارسلانکول بعد ازین برخورد، کمی خود را استوار نگه داشت و دست بر سینه نهاده حرف زد :

- جناب، این چاکر کمینه شما سراینده نیست . مرا بیش ازین خجالت ندهید، منتها فقط گاهی با خود غم میکنم ...

آن شخص باز هم او را مخاطب ساخت :

- نخیر، بی پروا بسر ای و بکار خود ادامه بده، تا که همگان از آن بهره مند گردند .

چشم ارسلانکول به کارگرانی افتاد که مصروف انتقال دادن گشت و سنگ بودند . فهمید که کار شروع شده ، بنابراین (بیخوشید)!

گفت و بسرعت از آنجا فرود آمد .

هنگامیکه ارسلانکول بیالاخشت نقل میداد، دستخوش تمجیبی شدید گردید: همان شخص در حالیکه دامن چین گرانها و تونگ آستین خود را بر زده بود، با جدیت و صمیمیت مصروف کار بود و گشت و گج به استادان پیش میکرد .

جوان چشمنهارا کوچک ساخته بوی چشم دوخت و شانه خود را تکان داد: (خودش به عاملان کلان میماند، اما کردارش طوری دیگر است ! ببینم، آیا خواهد توانست با این طرز کار مدتی مقاومت کند !)

ارسلانکول هر بار بدقت سوی او مینگریست اما هیچگونه ضعف و فتوای در کار او نمیدید، برعکس بر چهره عرق آلودی تارفته شور و علاقه نسبت بکار بیشتر احساس میکرد . سرانجام ارسلانکول نتوانست تحمل کند و شخصی را که با وی از بالا بپائین فرود می آمد (تونگه ای) زد و در حالیکه از سرعت گامهای خویش کاسته بود، بیلا اشاره کرد :

آن شخص کیست که اینهمه باشو و علاقه کامیکند ؟ یا اینکه مانند ما از سرکار میترسد ؟ قامقامقام...

- وای گمراه تو هنوز او را نمیشناسی ؟ قدمهای خود را سست تر ساخت .

- نه، پس او کیست ؟

- آن شخص حضرت نوایی اند . غالباً اینجا می آیند و همینطور با حوصله مدتی و شهادت کار میکنند .

ارسلانکول بهت زده استاده شد، و خود بخود زیر لب گفت: (نوایی !)

و آنگاه بمقب برگشته نگاه کرد و چشمان خود را که سرشار از نوعی مهر و صمیمیت بود، بیلا دوخت .

### فصل پانزدهم

در کنار یکی از اطاق های زیبا یی که به امتداد دیوان بنا یافته بود، گروهی از مردمان گوناگون گرد آمده بودند ، پس مرد محافظ، صحن چهار کتخ و هموار آنجا را تا کمال دقت و احتیاط بدو ن آنکه خاک بر انگیزد جاروب میکرد . ریشش شانه شده و هموار بود. اما گونه اش پسان گونه پیر مردانیکه هر روز صبح کمی تریا لمب خورند و بعد از آن شمیری سبتر میل میکنند تا بتوانند -

دست و پایی روزانه رادر جهان تغیل خود آسانتر نگه دارند ، زرد رنگ و بی خون بنظر میرسید. او سر دسته جاروب انکا نموده ، - نگاهی از پایین به آدما افکند، با دیدن آشنایان خود نزدیک آمد و با حالتی آشفته به تعجب گفت:

- سنگت نور است چنا ب عیشیر اریک هفته بد ینسو در (چهل دختران) (۱) - بودند. در آنجا با بوی جدید بنا میشد. به هرات شبانگاه بر گشتند ، نمیدانم مردم از کجا خبر شدند ؟

یکی از دهقانان خنده کنان گفت :

شاید خود شان در خواب برای مساحت شارت داده باشند.

رنگریزی بادستان نیلگون خود مطمئانه اظهار داشت :

- جای تعجب نیست .. زیرا قلب نوایی همیشه با قلب مردم پیوند دارد .

درین موقع کسی طور پیهم عطسه زد.

- گواه حق است ! - محافظ پیر به رنگریز نگاه کرد و به جدیت گفت در زمان حاضر انسان دیگری به پاکی چنا ب نوایی وجود ندارد و بکار خود مشغول شد.

در حالیکه آدما مشغول گفتگو با هم بودند و راجع به کار هاء زندگی و صفات گزیده نوایی صحبت میکردند ، شاعر که (جبه طلا دوزی) ویژه امیران را در برداشت در صحن حویلی پیدا شد .

همگان دست بر سینه نهاده تعظیم بچنا کردند. نوایی سلام آنها را پاسخ گفته بسرعت گام برداشت و به خانه بزرگ داخل شد. آدما جلوی در جمع شده بچستوی ورشهای خویش در جیب ها و لای دستارهای شان پرداختند . از یکی از خانه های پوسسته بسم یک منشی جوان و مغرور بیرون آمدند

خطاب مردم گفت : (صبر کنید : صبر کنید) و بعد از آن بخانه ای که نوایی داخل شده بود، قدم گذاشت و پس از سلام بشاعر اظهار داشت:

امروز مردم خیلی زیاد آمده اند. آیا می توانید همه آنها را بپذیرید ؟

منظور شما را نفهمدم، چه میخواستید بگویند ؟

منظورم رسید اگر فرصت مساعدی کافی نداشته باشند ، برخی از مراجعین را امروز مرخص نمایم ، تا روز دیگر بیایند. نوایی با وضعی استهزا آمیز او را مخاطب ساخت:

- بارک الله با این غیرت و شهنشاهی که در شما می بینم !

منشی جوان چشمان خویش را بر زمین (۱) موضع است نزدیک هرات .



دوخت و دريك لحظه چند بار سرخ و سفيد

نوايي بالهجه اي ملايم و چدى گفت:  
«تو هنوز نو جوانى ، شايد هم رو زى  
بدرجات بلند ارتقا يابى . اين نكته را بايد  
بخطاير بسيار ي كه هيچش دمندانى بامردمان  
طور معا ملة نميكنند.

منشى سر خود را بى حمت بر داشت.  
عذر كنان خواست از آنجا بيرون برود اما -  
اين او را متوقف ساخته دستور داد تا  
امدن همكاران ديگر آنجا بماند و باوى -  
مساعدت نمايند منشى كمى چاگر فت و در كنار  
ميز پستى كه لوازم تحرير بالايش قرار داشت  
دورآئو نشست.

نخست يك مرد دهائى ميانه سال كه  
لباسهاى ژنده در برداشت و كلاه چر گين  
خود را تاسر چشمها پايين آورده بود دست  
بر سينه نهاده داخل شد و ژير تاثير صلابت  
نچا دستخوش سراسيمگى گرديد .

نوايي با روشنى صميمانه گفت :  
«بنشين ، مطلب خود را بگو .

دهقان نزد يك دروازه دوزانو نشست و كلاه  
خود را كسى با لاژد:

«صصيتى گرييا نگر م شده بود ا ز -  
اسفزار بدنيا آمده ام .. قصه من بسيار دور و  
دراز است آيا تما مش را بگويم ؟  
نوايي با خنده پاسخ داد :

«بگو.

« در بساط خوشيش فقط يك اسب داشتم  
چندان اسب بدى نبوده ببرد كارما ميخورد.  
روزي از روز ها نميدانم براى چه ، يك مرد  
مياهمى سواده به دهكده ما وارد شد . پسر  
خردسال زيبايى نيز در عقب وى بر اسب  
نشسته بود... من اسب خود را شسته و آب  
مداختم ، او رو برويم استاده شد و من گفتم:  
(زود اسبت را زين كرده در اختيار من  
براريد ، تا اين برادرم بر آن سوار گردد،  
نژودى از هرات بر خواهم گشت و اسبت را  
برانت باز خواهم گرداندم .) من عذر آوردم  
« گفتم (يك جوان حالا موقع كار است ، ممكن  
نست . كو شش كنيد تا از كسان ديگر  
بدست آوريد ، اگر بدست نماند ، هيچطور به  
نام خود ادامه بدهيد ، با اين اسب تندرو  
خودحتى ميتوانيد تادرياي شور خود را -  
سازيد) اما او گفتم: (نه ، اسبم در موقع  
شكار خيلى زياد تاخت . تمام هرات را  
مشناخند ، از اصيل زادگان ) چون از زمان  
پيشين اين يك تما مل است كه براى عاملان  
اسب نيز ميدهند ، من هم بناچار زين را  
اسب نهاده ، جلوش را بدست اوسيردم..  
مختصر اينكه دو ماه ميگذشت از آن -  
« من زاده ناسام ، و نشاني منست دهرور  
فيل سوار هر كس نشاء هرات نمدم . درياء  
كويچه ها گشتم و از هر كس پرسيدم . اما  
كجا پيدا شود .

گويى صصيت وارد آمده كه فنيود كه  
فلاكت ديگرى گرييا نگر م شد : سه روز  
قبل مرگم را بر سر قوت بردند . هر قدر دروازه  
محاكم را كويدم ، هيچكس عرايشم رانشيد  
حالا فقط بشما روى آورد مام جتا ب .  
دهقان آهي عقيق كشيده . نوايي آهسته  
از جاكاهان خورد .

«برادر ، سر تقدير بلايى گريبانگورت  
شده است حالا اينكه او اصيل زاده است و  
ياسياهمى ، هر دو يكي است.. اينكو نه  
صباوان خيلى زياد ند ، خود آنها حتى براى  
نازي شكارى نيز ارزش ندارند .

آيانا مش را بخطاير داري ؟

خودش گفته بود ، تاج الدين ..

نوايي به منشى دستور داد تا قبلچيك  
را بخواند . سپس خنده كنان دهقان را مخاطب  
ساخت:

«اسبت پيدا خواهد شد . هر گاه نام -  
حقيقي خود را پنهان كرده باشيد ، علاوه بر قافه  
اش را خواهم گفتم . اما جستجوئى هر كس  
كدام سودي در بر نخواهد داشت ، كه ميدانند  
حالا او در كدام شوره زار ميچرد و يادوب  
كدام طوبله بسته است آيا ميتواني به  
سرقت رفتن هر كس را براى ما اليات -  
كنى؟  
آخ ، اين چاگر شما هر گز دروغ نخواهد  
گفتم:

اگر خواسته باشيد هي صدها هزار كاروان  
سرا شهادت خواهند داد.

نوايي گفت :

«در صورتيكه چنين است ، بپاي هر كس  
راما خواهيم پرداخت . اما بعد از اين خيلى  
محتاط بايد بود . مردم سخن ارز شنيدند  
دارند كه : مال خود را با احتياط نگاهدارو  
همسايه ات را در دزد نگر !

دهقان كه عقلش براى در ده سخنان نوايي  
فدسداد ، سرا سمة شد

« اين چه حرفى است ؟ كه ميپر داژد ؟  
شما بخر بگداريد زين آفرا خودم متحمل  
شوم - دست خود را روى سينه گذاشت .

قبليچ بيك جوان قد بلند چهار شانه كه  
بني خنك خون منقار باز داشت از دروازه  
شد .

نوايي طى چند جمله كو تاه مطالبه دهقان  
را براى او حالى ساخت و سپس بعنوان  
دستور گفت : ( تا زما نيكه بقناعت ايسن  
معلوم نيز دازى ، بايد آرام بگيرى ، آن  
ستمگر را حتى اگر در قم جهنم باشد هم  
بايد بدست آوى ، و مجازا تش كنى )  
قبليچ بيك دهقان را تسلى داد  
« ما آن شخص را مانند سفدى پيشما نى  
اسب مشتيا سيم ، با من بيا .

نوايي آنها را متوقف ساخت . بپاي  
مرگب را پوسيد و به قبليچ بيك هدايت داد

ناساي آنها از ملازمان خصوصى گرفت.  
دهقان بسيار د دهقان كه از شصت  
سرت و خشنو دي به همچنان آمده بود ..

تنظيم كنان از آنها خارج گرديد  
گروه مردم كه اكثر شان دهقانان و پيشه  
وران بودند ، يكي بعد ديگر براى غرض  
مطلب داخل ميشدند ، هر يك در خ

خود ، دردى ، مشكلي ، مطالبه اى و دعوايى  
داشت .. نوايي سخنان هر کدام را با تحس  
و برد باري شنيد و معروضه هاى آنان را كه  
«سقط منشى خوانده ميشد ، بدقت استماع  
نمود . فكر نداشت او قادر بود كه مشكلات  
را با ساسي نگاهشايد ، دعوايى واقعى را از -  
اتهام و حقيقت را از باطل سرعت تفكيك  
نماید

بعد از ظهر از تعداد آدمها كاسته شد  
نوايي عده اى از ملازمان را گرد آورده به  
احراي يكسلسله امور كنات مشغول ساخت  
اين ملازمان هر چند وظائف كوچك داشتند در  
حضور نوايي با كمال جديت و علاقمندى كار مى  
كردند . اما ناانهم مفور بودند و خود را مستقل  
مى پنداشتند و در شاعرانمادار حتى د -

( ناتمام )





# قصه‌ای از غصه‌ها



وقتی مادرم مرد. پدرم بعد از چند ماه از مرگ مادر م با دختری که قبلا اورامیشناخت عروسی کرد و من بی خانمان و در بدو چون تشنگان به جستجوی چشمه از مهر و محبت بودم تالظه بیا سایم و گرمی دست‌نوازش. گرمی را در وجودم احساس کنم پدرم برای ارضای هو شش برای جا مه یو شانیدن به آرزو های سرکوب شده اش بسوی زن جدیدش شتافت و زندگی خوشی را آغاز کرد.

من ادعا نمی‌کنم که چرا پدر مزن گرفتو عروسی کرده ، بلکه با صراحت می‌گویم چرا از محبت پدری در وجودش زده باقی نماند چرا نوازش های پدری در او خشکید و جایش رابه بی‌مهری و سنگدلی خالی کرد. و علاوه بر آن وظیفه را که پدر در مقابل فرزند احساس میکند بکلی فراموش نمود و مرا بعد از عروسیش به عنوان فرزند ی به برادرش که ظالم تر از او خودش بود سپرد.

وقتی از يك جهنم به جهنم دیگر یا - گذارتم زند گی ستمزه جویانه تر از منزل پدری برویم دهن گشود گویی سر مخالفت و - جنگ را با من دارد. وقتی بمنزل کاکایم رفتم زن کاکایم به‌عنوان اینکه «تو نان خور» هستی همه کار منزل را بالایم اجرا میکرد، می‌روفتم، می‌شستم، اتو میکشیدم - جاروب می‌کردم آشپزی و سودا خریدن در جمله و طایف شاقه من محسوب میشد از همه بدتر اینکه فرزندان خودش دختران خودش که کوچکتر از من بود بر من حکم میکردند که فلان کار را بکن آن لباس را بشوی واتو بگش و... از شما

من ادعا نمی‌کنم که چرا پدر مزن گرفتو عروسی کرده ، بلکه با صراحت می‌گویم چرا از محبت پدری در وجودش زده باقی نماند چرا نوازش های پدری در او خشکید و جایش رابه بی‌مهری و سنگدلی خالی کرد. و علاوه بر آن وظیفه را که پدر در مقابل فرزند احساس میکند بکلی فراموش نمود و مرا بعد از عروسیش به عنوان فرزند ی به برادرش که ظالم تر از او خودش بود سپرد.

وقتی از يك جهنم به جهنم دیگر یا - گذارتم زند گی ستمزه جویانه تر از منزل پدری برویم دهن گشود گویی سر مخالفت و - جنگ را با من دارد. وقتی بمنزل کاکایم رفتم زن کاکایم به‌عنوان اینکه «تو نان خور» هستی همه کار منزل را بالایم اجرا میکرد، می‌روفتم، می‌شستم، اتو میکشیدم - جاروب می‌کردم آشپزی و سودا خریدن در جمله و طایف شاقه من محسوب میشد از همه بدتر اینکه فرزندان خودش دختران خودش که کوچکتر از من بود بر من حکم میکردند که فلان کار را بکن آن لباس را بشوی واتو بگش و... از شما

انود پسر کاکایم است يك جوان هیله‌گر و بی بند و بار ، عیاش ، مفرور و خود خواه خلاصه همه خصوصیات بد و افعال بدتر از آن در وجود او تجمع کرده اند چهره اش چنان بد هیبت و ترس آور است که گویی بایسک جانی و دزد مقابل شده ای. و پدرم مرا نامزد این هر جایی نموده نمی دانم چه کنم دست تضرع بسوی کی دراز نمایم لطفا پاسخ دهید تاراه نجات در کجا ست !

بقیه در صفحه ۳۷





«هسي» د پښتنو نو مو تي تاريخي مشاعره ده  
 «هسي» مشاعره څنگه پيل شوه؟  
 «دا مشاعره د يو ولسي پير په پای کی پيل او تر رواني پيری پوری  
 را روانه وه.

څرنگه چې د(هسي) دنوموتی تاريخی مشاعری بنسټ همدا شعر دی نو ځکه ویلای شو چې د(هسي) مشاعره دیوولسمی هجري پي په اواخرو کی پيل شوی ده. کله چې د خوشالخان خټک د اښکلي شعر دده پوه افاضل زوی عبدالقادر خان خټک ونوږه تودده شاعرانه غرور هم تحر يک شو، که څه هم ظاهراً يی د پلارولۍ او مشرۍ په لحاظ له خپل پلار سره مستقیمه مقابله ونه کړه خو دخپل ځوانه شعر په ویلو سره يی په غیر مستقیم ډول دا وښوده چې نور کسان هم کولای شي چې هاسي شوې شعر ووايي ، خوله دی سره يی بيا هم دخپل شعر په پای کی دخپل پلار درتاوی وکړ او نورو شاعرانو ته يی چلنج ورکړ چې هيڅوک داسی شعر نشي ویلی اوده همدی ادعا دده معاصر شاعران راوپارول او ټولو د سيالي په ډول د(هسي) مشاعره تعقيب کړه.

عبدالقادر خان خټک په ١٠٦٣ ع کال زيږيدلی او تر ١١١٨ ه ق کال پوری یی ژوند يقينی بلل شوی دی اودا هم څرگندی چې خوشحال خان خټک خپل پورتنی غږوې شعر دخپل ژوند په وروستی برخه کسې او داسی وخت ویلی چې عبدالقادر خان خټک لوی شوی اود شعر اوداد په میدان کی پیاوړی شوی او هم د عبدالقادر خان خټک له شعر نه بريښی چې دده د شعر دخو شالخان خټک په ژوندانه ویلی تودده شعر هم له ١١٠٠ ه ق کال نه وړاندی کيږي.

عبدالقادر خان خټک چې کله دخپل پلار څوې شعر و نوږه توده دشعر ردیف په خای وساته او یوازې قافیه یی ورواړوله اود : — (غمجن هسي، مين هسي ....) په خای یی : (محزون هسي ، مفتون هسي ....) راوړ، ده خپل د شعر په دومره قوت ووايه چې په بلاغت ، فصاحت او ادبی مثره کی یی د پلار له شعر نه کم نه دی او دادی:

لکه زه په یار مفتون یم ، بل به نه وی مفتون هسي  
 لکه زه پسې محزون یم ، بل به نه وی محزون هسي  
 پروږ غيږ په غيږ له یاره، نن تر منځ شوه هوادونه  
 دا انصاف د زمانی دی ، چې نن هسي، پروږ هسي  
 په کاته دسترگو زړه وړی ، په خبرو څی صبر  
 د جهان په منځ به نه وی ، سحر هسي ، افسون هسي

په قیامت به هم په هوښ ، دمخیت لیونی نشی  
 نه بی رو غ شم بی لیدنه ، زمانه دی جنون هسي  
 خط په منځ د دلبر راغی ، شوو د زړه په بازار گو شو  
 چې د حسن پاچا لیر دی ، ددی خط دی مضمون هسي  
 د ژوندون فایده داده ، چې لینن گو ی د ښکلیو  
 چې یی دا فایده نه وی ، مرگ بهتر تر ژوندون هسي  
 آینه دخپل زنگون وماته جام جهان نما شوه  
 ځکه سرلرم تل ایښی ، دلکرت په زنگون هسي  
 دنیا په دښمنۍ کی ، عیسی ولاړ شو تر آسمانه  
 په دوستۍ کی یی لای ، تحت الثری ته قارون هسي

داغزل په پښتو ژبه، چې بیان عبدا لقادر کـــ

دروغجن یم که بی خانه، وایی بل یو پښتون هسي

هو! همدی شاعرانه غرور معاصر شاعران راوپارول او دهر شاعر غوږ ته چې دا غزله ورسیده دده دشواب اومقابلې په لټه کی شو، ټولو هڅه وکړه چې پوځ ، ځوږ ، اوده دشعر انډول شعر ووايي اودا هم وریاده کړی چې دادی زما شعر تر تاته ښه دی نو ستالا په بی خایه وه، لومړی دامقابله دده له خپلی کورنۍ نه پیل شوه اوبیانو د سیمې د پسرلو شاعرانو برخه پکی واخسته چې موږ به یی بمونی په راتلونکو گڼو کی وړاندی کړو.

حبیب الله رفیع

## پشتو مشاعری

لکه زه په یارمین یم ، بل به نه وی مین هسي  
 لکه زه پسې غمجن یم ، بل به نه وی غمجن هسي  
 هم می ووژنی په خپله، هم په مایاندی ژپاکا  
 څه به یار دی ، ښه یی مینه ، وژل هسي ، شیون هسي  
 مخ یی درست سره گلزار دی ، دنگارنگ لری غلونه  
 تفرج د بهار گوره ، پکی نشته گلشن هسی  
 زړه داغدار غرقه په وینو ، لاله گل و ته وگوره  
 هېڅ شپیدنه دی راوړی ، له ازله گلشن هسی  
 تو روزلغو ته یی گوره ، ښایسته دواړه رخساره  
 د جهان په باغ کی نشته ، سنبیل هسي ، سمن هسي  
 لکه زه یی ننداره کړم ، ورځ اوشبه په خپله ځوله  
 خوارمجنون لدلی نه و ، په دوست عهد دین هسي  
 که دگل پاڼی یی خط کړی ، لایه هم باندی څرخيږي.  
 دانا زک بدن چی ستادی ، دچا نه دی بدن هسی  
 که یی وسم یایی دو ددی ، یاوفا دهندوگسی  
 چې له یاره سره کینی ، څوک به وگا سوختن هسي  
 چی څوک ټاپ در پسې وگا ، سره ټک وهی لاسونو  
 دا ژوندون دی مردن نه دی ، که دی وشي مردن هسي  
 د آرام ، آرام می بیاموند، ستا په غولی کی خوشاله  
 خوښ له بخته له قسمته ، چې یی راگړوطن هسي  
 چې خوشال خټک یی وایی ، په پښتو ژبه خبری  
 په پارسی ژبه به نه وی ، که پوهیږی سخن هسی

پورتنی شعر د پښتو د ادب پلار خوشال خان خټک ویلی او خپل شعری قوت یی پکی شودلی دی نوځکه یی په پښتو شعر کی څو ساری هېڅ له وینی حتی په دری کی یی هم بی ساری بولی.

خوشال خان خټک په ١٠٢٢ ه ق د ١٦١٣ ع کال دخټکر په اکوړه کی زیږیدلی ژاوپه ١١٠٠ ه ق د ١٦٩١ ع کال کی مې اوپه (سرای) کی خښ شو، نوکه ده داپور تنی شعر دخپل ژوند په وروستیو وختو کی ویلی وی هم نه ١١٠٠ ه ق کال نه څو هرومرو وړاندی دی له دی کبله ددی شعر دو یلو وخت دیوولسمی پیر وروستی برخه بللای شو.



بازار کوچکی است، هر طرف تکه های چرم به چشم می خورد ، اینجا و آنجا تکه تکه دکان های پنجاه است... در تنگای کوچه، دکان های ((پیزار دوزی)) قطار دیده می شوند... پیزار های گلداز، پیزار های بی بی، پیزار های چپه افغانی، پیزار های یک گله ... مردان بسیاری ، درین بازار تنگ و باریک در رفت و آمد اند ... مردانی با تنگی های رنگارنگ ، شال های ابریشمی ، با حاشیه های زیبا... و پیزارهایی که غرغر صدا میکند ... یکی بگوش دیگری میگوید : - امروز عروسی است ! .. عروسی داود صحاف ...

زمان ، بین جوانان معمول بوده، گفت: من نمیدانم چند سال قبل بود، پنجاه سال ... پنجاه و پنج سال یا بیشتر از آن... که در آنکوچه بدنی آدمم ... کودکی ها پم راه، در سراجی گذراندم، گر یه وخته ام، در همان دیوار های بلند و کج و پیچ گذشت ، روز هاوشب های مستی و بی خبری را، در میان همان مردم سپری کردم و روزی رسید، که جوانی بیست و پنج ساله شدم... باز هم به همان کوچه می رتتم... آفتاب رخ کوچه سراجی ، جایی بود، که ساعت های بیکاری خود را، در آن میگذرانیدیم... کبوتر های رنگارنگ از عصر ها تا تار یکی نسب ، تفریح و سرگرمی مابود .. و هر یک

از گل احمد زهان نووی

## سراجی، بازار تنگ و باریکی بود، با پیزارهای رنگارنگ

داود صحاف سالها است به همان  
کوچه میرود و سالها است همه او را که  
روزی کا که آن کوچه بود، می شناسد

\* گذشته ها، قصه ها و خاطره ها از سراجی ...

# مردی، از پشت پرده زمان قصه میکند

ولحظه بی بعد، درسراسر بازار سراجی این همه می پیچد و خبر گوش همه می رسد... زن ها با جادر و دولاق ها، برای می افتند و بسوی خانه اومی روند. ولی او، امروز مردی است کهنسال، بشاش و تند رست ... قدیمانه دارد و بالا پوشی دراز، همیشه شکم گوست آلودش را می پوشاند ... داود صحاف را می گویم... او روزی از کا که های کوچه سراجی بود و امروز، پس از برده سالها، با زهم به همان کوچه می رود... وقتی از او خواستم، تا بر ایام قصه کند ، از خودش ، از کوچکی هایش و از آنچه، در آن

بنامی یاد می شدیم ... کا که تلانی ... محمود کبوتر باز .. عبدل سرخه و... در برابر دکان های سراجی ، فقس های «کبک» دیده می شد ، صدای (تک تلتک) بودند، باغریو مردم در هم می آمیخت و غرغر پیزار های جوانان ، آهنگ خوش آیند و وغرور آمیزی داشت ... درین سن بود، که من عروسی کردم ... عروسی من بسیار مجلل بود در آن زمان ده هزار افغانی تویانه می گرفتند... مصر ف عروسی بنوش داماد بود ... پدر و عروس باید مقداری زیورات به دخترش میداد. سزنده هارا، از خرابات می آوردیم ... شب خینه (مسخره های ساین) بدنیا ل تخت خینه برای می افتادند و باتبله و دهل ، مردم را شاد می ساختند... روزی که من عروس را به خانم آوردم، درست چهل هزار افغانی ، خرج کرده بودم... چهل هزار افغانی ... این جمله را با غرور تکرار می کنند ، می پرسم : چهل هزار افغانی پول بسیاری بود؟ ، میگوید : بلی ! .. بسیار زیاد بود ... آخر ما یکسیر برنج را ، یک روپیه می خریدیم ... او را امروز کا کا داود می گویند ... کا کا داود صحاف در کوچه سراجی بسیار مشهور است ... میگوید : سخنر است ... من صحاف هستم ... سالهاست این کار را دارم... روزگاری در مطبوعات این شغل را به عهده داشتم، آنوقت ها، مطبوعات فقط ریاستی بود ... کشکیکی سلجوقی، پژواک ، قدیر خان، یکی بی دیگری آمدند و رفتند و من هنوز هم، صحاف مطبوعات بودم ... امروز هم صحاف هستم ... در این موسسه و آن موسسه کار می کنم ...

میگویم :

عایدت چطور است ؟

می خندد .. خنده شیرینی داود ... گذشت سالها ، سیارهای پست و بلند زبانی، بسر جیره اش، بجا گذاشته ... اما او هنوز مرد تادی است... میگوید :

- در اوایل فقط ۱۶ افغانی معاش داشتم و امروز ، عایدم ماهوار در حدود شانزده صد میرسد ... خوب است .. گزاره می کنم ...

کا کا داود صحاف ، بروی چوکی خر کنی می کند، باهای کوتاهش را، بالای عهد یگر می اندازد ، از چاک بالا پوش پیراهنش، دیده میشود ... او هنوز همان مرد قدیم ۱ ست...

براهن .. تنبان کلان و رنگ های شوخ... می پرسم :

- در جوانی ها ، چه سر گرمی بی داشتی؟ خیلی زود جواب میدهد، میگوید:

- در آن وقت ها ، توپ بازی بسیار رواج داشت جوان های سراجی ، همه به میدانی جمع شدند و توپ بازی می کردیم... کبوتر بازی ، بودند و جنگی و کبک بازی از تفریح های دیگر مابود ... من (سایره) داشتم... فقط (سایره) نگه میداشتم ...

می پرسم :

سایره چگونه مرغی است ؟

میگوید :

سرغ زیبایی است .. من آنرا بسیار خوش داشتم سایره من بسیار قدیمی بود... سایره های کهنه ، بسیار ارزش دارند...

کا کا داود صحاف ، مرد خوش مشرب است همه او را دوست دارند ... وقتی از دوستانش راجع به او چیزی می پرسم، همه از او تعریف میکنند ... میگویند :

سر خوبی است ... بسیار خراج بود ... پول زیادی پیدا کرد اما همه را به کاگی خرج کرد... بهمانی داد، تفریح و ساعت تیری کرد...

اما ...

بلی امروز، او فقیر شده است ...

به چشمان این گمن مرد کابل نگاه می کنم ، دنیای از رازها در آن نهفته است، سر گذشت ... افسانه و در میسان دو چشم عیفش ، غمی تنگ ... غمی که از صدایش احساس می شود ...

از اومی پرسم :

- در زندگی ات، چه غمی داشتی ؟ غمی که تا این حد ترا افسرده ساخته...

- بگذشت ، یکباره محو می شود، چشماش اشک آلود می گردد... می گوید:

- تو خبر نداری ؟

با تعجب میگویم :

- نه !

میگوید :

- آخر او مرد ... مرگ او ...

سکوت میکند ، حالت دیگری دارد... چون دیوانه هابه نظرمی خورد ، از آن مهربانی چند لحظه قبل، اثری در او نیست ... میدانم او غصه ناک است .. من هم سکوت می کنم ... ولی او یکبار به حرف می آید ...

میگوید :

- پرسم ، پرسم، جوان مرگ شد، در ۱۴ سالگی مرد، مرگ او ، مرا شکست داد ، دیگر در کوچه ماهمه میدانند ، که من مرد شکسته یی ام... همه می دانند ، که آن مرد شاد و سر خوش دیروز نیستم ...

با غم او، منم غمگین می شوم ... از زندگی خانوادگی اش می پرسم ، میگوید :

- فعلا چهار فرزند دارم .. بزرگتر یمن آن حادثه است ... شوهر کرده ...

با او گفتگو ام را ادامه میدهم ... دقایقی بعد ، از این مرد ، می خواهم ، تا خاطره یی ، از خاطراتش را بر ایسم قصه کند ... او میگوید :

بقیه در صفحه ۴۱





با آمد آمد بهار ، دشت و صحرا زیبا می شود ، سبزه و گل از خاک سیاه سر می کشد ، طبیعت زیبا و دل انگیز جلوه می کند . لاله هم در آستان بهار سهم می گیرد و این گل وحشی تداعی کننده خاطراتی می شود که یکی از آن داستا نیست که اینجا می خوانید .

## لاله های

## دشت

بربستر لاله های وحشی دشت که خون تن داغ و تب کرده خورشید و امکیده و سرخ و آتشین بودند دراز کشیدیم ....

لاله های وحشی جفت جفت در کنار هم از سینه پردرد زمین سر برآورده بودند و نسیم بهاری تن نرم و لطیف خود را مانند خیال زودگذر و ناپایدار و پش پرهنه آنها میساخته ... لاله های سرخ یوازی یوازی نیم نزدیک میشدند و انگار هم نجوا میکردند !  
یکدانه گل چیدم و بسوی تودراز کردم برای شفتی و گفتی:

— تو عمر او را تباه کردی ... نگاه کن در کنار اولاله ای دیگری سرگردان و بازیچه باد است شاید جفت او باشد ... شاید آنها هم از عشق قصه ها دارند ...  
گفتم !

— مرا ببخش ....  
لاله سرخ و وحشی دشت را لای موهای موج توفرو بردم ....

و نگاهم را در نگاه تو گره زدم ... لبخندی زد و ... دنیا بروی من لبخند زد ! ...  
جسور و بی پروا شده بودم ...

دست بسوی تود را ز کردم چک به موهای تنم و لبان سرخ ترا که هر رنگ لاله های خونین بود بوسیدم ... این اولین بوسه من و تو بود ...  
نمیدانم چقدر طول کشید زمان از حرکت باز باز ماند ... خورشید بر سینه آسمان می شکوب شد ... و یکدنبالذت در گهایم دویید ... قلبم دیوانه تراز همیشه بطیش درآمد ... فکر میکردم دنیا را با همه هستی و نیستی اش در چهره یگزین زیبا ... بشکلی تو دآورده و در میان بازوان من رها کردند بودند ...

اما ترا اولین بوسه عشق دچار ترس و وحشت کرد دیدم که اضطراب بقلب کوچک تو چنگ انداخت ...  
گفتم:

— چرا می ترسی !  
جواب ندادی ... و آنوقت يك دانه لاله چیدی و بطرف من دراز کردی:  
— بین چقدر قشنگ است:

— اما شاید جفت داشته باشد !  
— جفت آن یکی است که تو تباهش کردی ... لای موهای من است ...

گلبرگ لطیف لاله که بلطافت گونه های تو ! و پوست تن خوشی اندام و دلفریب تو بود میان موهای تو .... هنوز زنده و شاداب بود ... گلبرگهایش را با خون رنگ زده بودند ...  
باخون خورشید و باخون زمین ... زمینیکه بروی آن آغاز و در سینه آن زندگی ختم میشود ...  
من و تو در میان خوشترنگ بهاری دراز کشیده بودیم آسمان صدف زیبا خالی از ابر بود ... و خورشید یکه و تاز بر سینه پنهانور آسمان میدویید ...

همه چیز زیبا بود .... امانه به زیبایی تو ... تو مانند فرشته ای بودی که از آن بالا ... آسمان به زمین خاکی مالامال نباده بودی نمیدانستم موهای ترا چشمان ترا ... کجای ترا تماشا کنم ... بهمه چیز حسد میورزیدم

حتی خورشید که ترا میترست و نود خود را بروی تو میپاشید ...

دست بدمت هم دادیم و از راه باریکی که بر بیکر پوشیده از گل دشت خط کشیده بود روان شدیم ... توسعی میکردی لاله های دشت زیرا پاهای قشنگ و خوش گراشت نشوند ...

و فتم تا کنار دوتپه بزرگ رسیدیم ...  
گفتم نگاه کن ... دشت پر گل مانند یکزن خفته است ... و این تپه مایل پستانهای بر جسته اوست !  
باز سرخ شدی ! ... خجلت زده و شرمگین شدی ... سر بر زیر افکندی و پند بگوید چوخت داده و گفتی:

هرگز یکزن زیبایی دشت پراز گل ندارد ...  
نه صفحه ۴۹ مراجعه شود



# زبان شکر

## دوبیتی های مردم

دلَم از دست تنهایی بچان است  
غم هجرت بچان من گران است

ندام طاقت هجران ۱ یگل  
که خون چشم من دایم روان است

از غم هجر تو من دیده گریان دارم  
دور از تو بخدا سینه پریان دارم

در غم عشق تو ای سیم بد ن  
با خیال لب تو لب بدندان دارم

غم هجرت مرادیوانه کرده  
به کنج های دلم غم خانه کرده

سرابی و جودم را غم تو  
مرفته از من و بیگانه تو

## ترانه

گویم ترا نه و دل خود میدهم ز کف  
سو ز م به آتشی و نگویم که سو ختم  
دیگر خدا یرا ز من احوال دل میرس  
لب را ز بیم آتشی سو زنده دو ختم  
آن دل که زنده بود رو عشق و آرزو  
با یک نگاه تند و جوانش فر و ختم

«سپنتا»

## لاله داغدار

امشب که شب خوش بهار است  
ایام نشاط و کامکاری  
ایسا قی میوش گل اندام  
جامی، زره و فاشعاری

ایام بهار و لاله و گل  
بی جام شراب خوش نباشد  
در پای گلاب و سایه بید  
بی چنک و رباب خوش نباشد

بخرام بتا به سوی گلشن  
جوش و طرب بهار بنگر  
خواهی که شوی تو واقفا دل  
آن لاله داغدار بنگر

ای مطرب آسمان خدا را  
در فصل بهار و شاد کامی  
با جلوه ماه و کپکشا نها  
بفرست به عاشقان پیا می

کاین فصل بهار صاف و دلکش  
خوش سبزه و مر غزار دارد  
همچون دل داغده بیده مبین  
بس لاله داغدار دارد  
اثر محمد معین حسن سمنگان

م، کریم شیون

## قافله گل

مبالت يك نفسم قافله گل آمد  
بهر تکلیف من نرفته بلبل آمد  
چسب غرقه بغونم ز دریاغ بجوی  
شوخ عاشق کش من باچه تافل آمد  
فصل گل میرسد و باز خوشم بیود  
یار گل نیز هم باقد غی مل آمد  
مغول سبز شده فرسوده قافله ها  
آن سفر کرده مگر باز به کا بل آمد  
قدحی لاله یرا از شیر بهاوان نگرید  
جوش گل هم نفس سوسن و سنبل آمد  
شنو یداین چه توانیست که در بادیه است  
شنو من جرس قافله گل آمد

(کابل ۶ حوت ۱۳۵۳)



برای اینکه جوانی خود را از دست ندهد...  
جوانی بهار زندگی است و انسان فقط یکبار  
این بهار را می بیند... اما دشت هر سال بهار  
در آغوش میگیرد... زیبایی و جوانی میشود  
گفت:

نه اینطور نیست زق زیباست ولو اینکه بهار  
زندگی را باخته باشد... بهار حرارت  
و گرمی زن و نداد... بهار احساس زن را  
ندارد...

سر برگزیده خندیدی و این لبخند تو  
بود که بمن نیروی بخشید... و این لبخند  
تو است که همیشه مرا در برابر حوادث زمان  
شکست ناپذیر و پیروز خواهد گردانید...  
زننه خواه منم، زننه بخاطر تو... برای اینکه لبخند در  
خوشی خاطر تو... و برای اینکه لبخند در  
چهره تو نمیرد.

آرزو و روز های دیگر را فراموش نخواهم  
کرد... رگساره اینروز ها روزهای طلایی دوران  
عشق پرشکوه ما بود... و امروز های بهتر از این  
خواهم داشت... من چند روز دیگر پیش تو  
باز خواهم گشت.

از آرزو بهاری که برای اولین بار با هم به  
گردش رفتیم... آنروز خورشید خدا، لاله های  
وحشی دشت و بهار زیبا ناظر اولین بوسه ما  
بود... بوسه عشق آلوده...

از تو خواهش میکنم رگساره که دیگر در  
آن باره که در لاله خود اشاره کردی حرفی نزن.  
این حرف تو بی پروا است!

«دیوانه تو، فرهاد»

پوسته رسان دوزخ... خدمه پیرنامه را  
گرفت... بسوی اتاق دختر رفت وقتی وارد  
اتاق شد... رگساره «کنار پنجره نشسته بود»  
- رگساره این نامه برای شماست.

دختر از جایش پریدنم را گرفت... ولی  
ولی چشمانش هرگز قادر نبود چلاتی را که  
بر کاغذ نقش بسته بود، بخواند... از چند ماه  
قبل در آن یک بیماری مرموز ناگهان چشمان او  
بشدت بضعف و نابودی گراید و روشنایی آن  
مرده بود... کلاهی داکتر ها برای معالجه او بی  
نتیجه مانده... او دوسه بار قصه دردناک  
چشمپایش را برای دل داده خود نوشته بود...  
«بایک دختر دیگر ازدواج کن... همه واز  
یاد ببر... یگر تو بگویم که بهار انسانها زود  
عذرونا پایدار است... و بهار من گذشته  
است... من دیگر نه شگوفه های سپید را خواهم  
دید... لاله های خونین دشت را... و بهار نه  
چهره را... و نه نگاه پرمهر و محبت تو...»

من قدرت و نیروی بیانی خود را از دست  
دادم... مرا فراموش کن... و بسوی دیگری  
برو دیگری که ترا سعادتمند کند...

فراموش نخواهم کرد روز هایی را که در  
دشت لاله میچیدیم... و پرشکوفه های با دام  
بوسه میزدیم... من گریز یابدم... از تو  
میگریختم و تو بدنبال من دوان دوان میامدی...  
نفس میزدیم و بزمین میفتادم... آنوقت بازوان  
مردانه تو دور تنم می پیچید... چشمان تو  
جادویم میکرد...

فرهاد باورش شد... چطور امکان داشت

(رگساره) چشمان زیبای خود را از دست بدهد...  
وقتی رگساره نامه او را بدست گرفت...  
به گریه افتاد زیرا دیگر نمیتوانست آنرا  
بخواند... این نامه از دل داده او بود و او  
نمی توانست آنرا بخواند فریاد زد:

- دیوانه می شوم... نامه به کی بدهم تا  
برای من بخواند!

مادر رگساره پشت در اتاق بود... صدای  
او را شنید بود بدون آمدن گفت:

- من نامه را برای تو خواهم خواند... خدایم  
تو خوب خواهی شد رگساره!

- نه مادر... نه!

و او خود را در آغوش مادرش رها کرد...  
رگساره میگریست... تن او در گور و در زندگی  
ذوب میشد... آب میشد و از چشمانش  
میرفت... چشمانی که دیگر جانی را نمیدید

در سیاهی و تاریکی فرو رفته بود...  
مادر گفت:

- اجازه بده آنرا برای تو بخوانم.

- اما مادر تو...

- چه عیبی دارد دخترم که تو عاشق شدی ای!

ولی مادر من دیگر مال او نیستم... باو

نوشتم که دختر دیگری را بجای من انتخاب کند

همه چیز را برای او نوشتم... دوهفته قبل باز

حمت زیاد آخرین نامه را نوشتم...  
- اگر او واقعا ترا دوست میدارد...  
- نه مادر این حرفها را زن... اوج حق  
دارد از من چشم ببوشد و باید هم اینکار را  
بکند... یک دختر گور...

- ساکت باش رگساره... تو بیانی خود  
را باز خواهی یافت!

- اینها همه حرف است... خودم شنیدم  
که دکتری می گفت: دیگر کار از کار گذشته...  
حتی در خارج هم نمیتوان او را معالجه کرد...  
با اینحال او را امیدوار کنید... این حرفهای را  
شنیدم مادرا و مادر هم گریست:

- دخترم... دختر زیبای من...

- مادر نامه را بخوان...

مادر نامه را خواند:

«بر بستر لاله های وحشی دشت که خون زمین... خون  
تن داغ و تب کرده خورشید را مکیده و سرخ  
و آتشین شده بودند دراز کشیدیم...»  
وقتی نامه پایان رسید مادر گفت:

فرزندم قسم میخوام که او ترا هرگز فراموش  
نخواهد کرد... اما مادر او قیاید بسوی من

باز گردد... من دیگر نمیتوانم او را خوشبخت  
و سعادتمند سازم!

یکی دوهفته گذشته بود... رگساره در

آغوش سیاهی و تاریکی فرو رفته... روشنی  
در چشمان او بکلی مرده بود... چشمان او ظاهراً  
سالم بود... مثل همیشه زیبا بود... اما چیزی  
نمیدید... چرا اینطور شده بود!

کسی چه میدانست شاید الهه عشق قصه  
دیگری از عشق می ساخت... قصه پردرد و پسا  
شکوهی از عشق... یگر روز فرهاد از شپرو  
دیاری که در آنجا ما موریت داشت بازگشت  
راستی دوسال از آنروز گذشته است...

بود...  
- یکسر است بگانه اش میروم و از او  
خواستگاری میکنم... دیگر صبر و قرار ندارم!

و همین کار را کرد... وارد خانه آنها که شد مادر  
رگساره از او استقبال کرد:

ماجرای درد ناک دخترش را برایش شرح داد  
و افزود:

- دیگر رگساره جانی را نمیبیند... اما  
خاطره عشق شما با او میدی میبخشد... قبل  
از اینکه او را ببینید از اینجا بروید... بگذارید  
این خاطره بزرگ زندگی خود را همیشه همراه  
داشته باشد...

- اما من او را دوست میدارم...  
مادر با دستپاشی چهره خود را پوشاند...  
بقیه در صفحه ۱۵



استاد ور زیده و شاگرد مستعد - سوزن دوزی از صنایع دستی نفیسی است که در روستا ها و با دیه ها  
در هر خانه و منزلی مورد علاقه مردم ماست





تلاش در راه کسب هدف مطلوب نتیجه نیک یگانه آرزو است که این عکس از آن سخن می زند.

این ورزشکار بدرستی به حر فاش ایمان دارد و آنچه که بدست آورده از دل و جان به آن علاقمند است و این روحیه باعث پیشرفت و ارتقای آنچه که آرزو دارد بیشتر میگردد.



## نقش فدراسیون

### ورزشی در تقویه سپورت

ورزش نه تنها برای انسان سلامتی و نیروی تکامل جسمی را به او می آورد بلکه برای ورزشکار شهامت جوانمردی و غیره صفات شایسته را می آموزاند و در صورت بسط و گسترش ورزش از مرزها قدم فراتر میگذارد و در تحکیم و نزدیکی ملت ها و در تفاهم و دوستی بین المللی رول بس مهم و بارز و شایسته دارد. ملتی که از افراد سالم و نیرومند برخوردار می باشد در تمام امور زندگی موفق بوده و عظالت و بیکاری و نیروی تکامل جسمی را به او می آورد بلکه برای ورزشکار شهامت جوانمردی و غیره صفات شایسته را می آموزاند و در صورت بسط و گسترش ورزش از مرزها قدم فراتر میگذارد و در تحکیم و نزدیکی ملت ها و در تفاهم و دوستی بین المللی رول بس مهم و بارز و شایسته دارد. ملتی که از افراد سالم و نیرومند برخوردار می باشد در تمام امور زندگی موفق بوده و عظالت و بیکاری

کمتر دامن گیر جوانان آن میگردد. لهذا سپورت و ورزش در دنیای امروز سرحدی و انهمیشناسد همه افراد یک ملت چه طفل، پیر و جوان ازین عامل بسیار مهم زندگی و کیمیای جوانی استفاده می نمایند. سپورت به ساختمان فیزیکی انسان کمک نموده و هم در رشد جسمی و تقویه روحی و ورزشکار عنصر مهم و اساسی محسوب میشود همچنان برای ادامه حیات و طول عمر نیز خیلی مؤثر بوده و هم یک تفریح سالم مخصوصاً

برای جوانان بشمار میرود روی همین مفکوره بوده که دولت جمهوری جوان مانوچه جدی درین قسمت مبذول داشته و برای گسترش هر چه بیشتر آن در ریفاذ می بنیادی نیز برای آن خالی نمود.

روی همین مفکوره بنا علی محمد شریف انجنیر در وزارت زراعت و آبیاری که خود از پلیس های خیلی با استعداد و موفق تیم بامیکا است نظرش را پیرامون بازی فوتبال در افغانستان چنین ارائه می نماید.

چنانکه خوانندگان عزیز اطلاع دارند و بارها نیز نوشته و شنیده شده که در چند سال گذشته به جز نام چیزی دیگری از ورزش موجود نبود و ورزشکاران ما از امور فنی و تخنیک ورزش اطلاعی نداشتند همچنان بدینسان ها و غیره عواملی که زاده عقب مانده اجتماعی بود در مقابل سپورت و سپورت تمین خیلی زیاده ریده میشد. گرچه یک عده از ورزشکاران دست به ابتکار زده و با وجود نبودن شرایط خوب محیط ورزش، کمبودی ها از نظر مواد ضروری همچنان ضعف اقتصادی، نداشتن مراکز و وسایل لازم که اینها همه و همه سبب دلسردی سپورت تمین میگردد و لحظه ازش تلاش و تلاش ایا نور زیدند خودش را اینطور معرفی می نماید.

از چند سال بدین طرف نظر به علاقه ای که داشتیم با بازی فوتبال را شروع نمودم و بعد از مدتی افتخار عضویت تیم فوتبال منتخب

وقتی ازین ورزشکار متین و آرام در باره جواز یک اخذ نموده پرسیدم گفت: تا حال موفق به اخذ هشت مدال ورزش دوکپ و چندین تحصین نامه و تصدیق نامه گردیده ام و در باره سفرهایش میگوید: فقط یکبار همراه باتیم ملی غرض انجام دادن یک سلسله مسابقات به جمهوری مردم چین مسافرت نموده ام اما تا اکنون چندین سفر به داخل کشور عزیز نموده ام که خاطرات خیلی دلچسپ و فراموش ناشدنی با خود دارم. مخصوصاً مسابقات که یکسال قبل با برادران قندهاری انجام دادیم و پیروز گردیدیم خیلی نزد ما ارزش است.

خوب بناغلی اعظمی اکنون نظرها را پیرامون بسط و گسترش ورزش در آینده بگوئید: چنین به گفتارنش شروع می کند گرچه دولت جمهوری جوان ما در پهلوی سایر پلان های انکشافی و بنیادی مملکت به ورزش



بناغلی فضلی حین گرفتن کسب قهرمانی



نیز توجه جدی را مبدول نموده اند که

البته جای خیلی خوشی و امیدوار کننده است زیرا گفته می توانیم که گرچه از عمر این جمهوری جوان ما مدتی کوتاهی سپری میشود مگر در همه امور شکوفائی و امیدواری های دیده میشود که آینده در خسانی را

نوید میدهد البته در پهلوی سایر انکشافات و روش نیز از ثمره این این تحول بنیادی کنار نمانده که در آینده رو نها خواهد شد که سبب خوشنودی دو ستدا را ن سپورت خواهد گردید اما نکانی که سبب گسترش این بازی میشود عبارت از توسعه بخشیدن ورزش در مکاتب و هنتون و موسسات دولتی تهیه و ترتیب وسایل ورزش و ایجاد میدان های وسیع ورزشی ، عمومیت بخشیدن ورزش در تمام ولایات کشور و تاسیس شعبات که امور مربوط به ورزش را در ولایات

بقیه صفحه ۴

## نور واپسین

پایه دار، ملیون ها انسان نجات یافت و احکام ، در کردار و پندار خاتم انبیا نقش بود، اسلام دینی شد پایدار ملیون ها انسان نجات یافت انبیاء نقش بود ، اسلام دینی شد ها و با این میزات عالی که در رفتار و بسوی حقانیت و انسانیت راه خود را باز یافتند ، راهی که عدالت و تقوی در آغاز آن میدرخشید و ضامن و کمال ایمان و کرامت آدمی است ، آدمی ای که به حق تسلیم و طالب کمال انسانی باشد ، آدمی ای که انصاف بگوید ، حق بخواهد ، شجیع و فرمانبر باشد ظالم و مظلوم هر دو را محکوم کند ، آدمی ای که عدالت شعار و مروت پیشه باشد ، آدمی ای که در هر حال و در هر مکانی خداوند توانا را ناظر اعمال و حاکم بر قلب و مشاعر خود بداند ، در ادبگاه اسلام مراد خود را مییابد ...

محمد ص عادل بود و مظهر عدالت هرگز دل و خاطری را نیاز رده بود ، «تنها یکبار بر سپاهی ای که شانه به شانه او میراند و باندازه حسن و بی رحمانه میراند که مرکبش به مرکب محمد تماس میکرد و پای او را به سختی عذاب میکرد ، محمد شلاق بر او زد و گفت فاصله بگیر !

چون بمدینه رسیدند او را خواست و عذر خواهی کرد و خود را به پرداخت هشتاد بزماده به عنوان فدیة يك تازیانه محکوم کرد ...

آروز که واپسین روز حیات پیامبر بزرگ بود ، مسجد در سکوت

مطلق فرو رفته و محمد بر منبر بود بخاطر نداشت کسی را آورده و یا از کسی مدیون باشد ، تب شدید و درد سنگینی بر او طاری بود به سختی حرف میزد و خطاب میکرد : «ای مردم ، من خدایی را که جز او خدائی نیست در برابر شما می ستایم ، هر که در میان شما حقش بر من دارد اینک ، اگر بر پشت کسی تازیانه ای زده ام ، این پشت من ، بیاید و بجای آن تازیانه بزند ، اگر کسی را دشنام داده ام ، بیاید دشنام دهد ، زینهار که شحنگی در سر شست شحنگی در سر شست من نیست در شانی من نیست زینهار که محبو ترین شما در دل من کسی است که حقش را اگر دارد یا از من باز ستاند و یا مرا حلال کند تا خدا را که دیدار میکنم روحم از همه خوشتر باشد .» از منبر فرود آمد و نماز کرد ، تب شدید ، خستگی در دس و اعضا و گرمی ظهر او را عذاب میکرد باز هم تمنایش را تکرار کرد و منتظر ماند ... مردم احساس کردند ناچار باید او را پاسخ دهند اما چه گویند اوست که زند گیش را سراسر وقف مردم کرده این بدویان گمنام را مدینت آوازه و افتخار بخشید ، رفتار و احکام وی طوری نبود که حق را پایمال کند و ستمی را روا دارد .

محمد منتظر است و مردم شرمند هیچ چشمی راتاب آن نیست که چنین انتظار شگفتی را در این سیما ببیند ، سرها فرو افتاده و شانه ها میلرزند ، چشم ها از اشک پر است ...

عربی بر خاست و گفت سهر هم



اعضای تیم فوتبال ولایت کندهار



اعضای تیم فوتبال کلب بامیکا

و جای قصاص را دیوانه وار می بوسید .... موج اشک ، کسی را اما نمی داد ، مردم در برابر پیغمبر سر فراز شدند ....

از این صحنه ها که شیوه عدل خواهی پیغامبر خدا را منال میشود زندگی محمد را سراسر پر کرده است پیامبری که میگفت من برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شده ام ....

میگویند زیبایی را کسی بهتر می شناسد که طالب آن باشد ، اسلام را کسی بهتر می شناسد که مسلم واقعی باشد ، دینی که همه زیبایی ها را فاش ساخته است دبستان نیست که قرآن مضمون آن و محمد مر بسی آنست ، محمد با چنان روح بزرگ و صفات برگزیده انسانی و عبودیت بخدا !!

در پناه اسلام توفیق و رستگاری مومنان خاصه هوطنان را نصیب باد



# نابینا بیکه به عالیتیرین

## درجه افتخار رسید

— هان کلمر —

(هان کلمر) یکی از مشهورترین زنان آمریکا محسوب میشود. وی نظریه‌پرداز و هوفیتش با وجود اینکه از چشم عاجز بود و گوشش هم تا آخر عمر صدایی نشنید در — قربانی وفدا کاری به منظور بهبود وضع و حالت طبقات معیوب اجتماع مخصوصاً نابینایان در سراسر دنیا تحسین شد. روز اول جون سال ۱۹۶۸ زمانیکه هان کلمر از جهان بوشید روزنامه (واشنگتن پست) چنین نوشت (زندگی هان کلمر براسستی بین رفتن قوه شنوایی دلیل این شده که هان



دیگر نتواند چیزی بشنود و بیا مؤزددرنتیجه زبانش هم را کده ماند.

هان در یکی از کتابهای خود چنین نوشته است (هنوز مهربانیهای مادرم را که چیت تسکین دردم را از چیزهای موهومی ترساند بیاد دارم. من به مرور زمان به این دنیای خموشی و تاریک خود عادت کرده‌ام و حتی این راهم فراموش کرده‌ام که گاهی جهان را به رنگ دیگری دیده باشم).

تا زمان هفت سالگی او به قسمی میزیست که بعدها خودش آن وقت را (عدم هستی یا وجود) نامیده است، یعنی دنیا برایش — مفهومی نداشت. او می‌گفت روز تو کس — حقیقی من ۲۷ جون سال ۱۸۸۰ نیست. بلکه سوم مارچ (۱۸۸۷) یعنی روزی است که — (آن) سو لیوان را معلمش وارد زندگی وی شد و او را ازین بدبختی نجات داد. سو لیوان که در موسسه نابینایان شهر بوستون ایالت مسجوست به حیث معلم ایفای وظیفه میکرد، نظریه‌خواهش والدین هان و طبقه تعلیم و تربیه وی را به عهده گرفت.

بقیه صفحه ۵۷

## شب‌نم و نسیم

از آن به بعد شب‌نم که شب‌ها در اتاق باشکوه روستایی خود چون مهر آسمان تنها می‌زیست پنجره را می‌گشود و به آواز دلنشین و سوزان نسیم شب زنده دار گوش میداد...

رقتی از او می‌شنید... بهار آمد به صحرا و دروشت جوانی نوبهاری بود و بگدشت سر قبر جوانان لاله روید. دمی که مهرشان آیند به گلگشت بی‌تابی و ناقرار ریش بیشتر میشد و برای دل بیمار نسیم آنچه آواز در مد رسه آموخته بود می‌نوشت: بیا تا گل بر افشانیم و می‌در ساغر اندازیم.

فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم. شب را در ازو نیاز با اختران خیال نسیم سحر میکرد، ستاره‌رو سنی را در آسمان نشانی کرده و آنرا نسیم نامیده بود... تا نسیم در آسمان می‌درخشید، بر چشم او خواب نمی‌آمد و قتی سپیده ازخاور می‌آمد و نسیم در آن معو می‌شد. شب‌نم بر بالین و بستر میرفت... هنوز خواب میبود که «شب‌نم» خواهر خوانده اش می‌آمد و نامه اش را به نسیم می‌رساند...

دو سه سال دیگر گذشت، نسیم جوان، رشید تر و نیرومند تر شد،

سولیوان یک معلم معمولی نبود و ی خارق‌العاده ترین استاد جوانی بود که خودش وقتی کودک نابینا می‌بوده است تا اینکه خط مخصوص نابینایان را آموخت و بعد از یک سلسله عملیات هر تبه‌بهر تبه دید چشما نش تقریباً خوب شد. بهر صورت بزرگترین قدرت این معلم جوان در حوصله اش و فهماندن این طفل بود، طفلی که نه گوشش می‌شنید و نه چشمش می‌دید.

هان به طریق نوشتن دراما تیک میل خاصی داشت. هان نوشت است (یک روز صبح در یک باغ با معلم خود به سمتی که یک نل آب هم درهما ن جا بودند می‌زدیم — که استاد مرا بسوی آن نل آب برد دو دستم را بزریر جریان آب قرار داد و به دست دگر اول به آهستگی و ثانیاً به سرعت کلمه (واتر) یعنی آب را نوشت. بعد از آن در یک گرم که حرف و است — یعنی آب معنی یک چیز عجیب و غریب و سردی که بالای دستم جریان

شب‌نم هم شانزد همین بهار عمر را پشت سر گذاشت، دل‌با بود و دل‌پرا تر شد.

دختران روستا در دامان طبیعت زود تر بجوانی می‌رسند و خاصه آنکه در ناز و نعمت پرورده شده، شب‌نم که شاداب تر و رساتر از سایر دو شیزگان قریه وزود تر بجوانی رسیده بود، توجه پدرش را جلب کرده بود تا زود تر به خانه شوهر برود.

که خدا عمر، گاه و بیگاه درین باره فکر میکرد و باما در شب‌نم در انتخاب یکی از خواستگاران که ثروتمندتر و با رسخ تر از سایرین باشد گفتگو داشت، درین که شب‌نم جز نسیم موجودی رای نمی‌شناخت. یکی از شب‌های مهتابی بی‌تابستان بود، شب‌نم بعد از هر روز تخت بام مقابل مهتابی را آب پا شی، رو فته و فرش کرده بود، که خدا که بعد از ادای نماز خفتن بروی بستر شلیده بود باما در شب‌نم موضوع خواستگاری از باب نیاز بیگ را مطرح ساخت...

که خدا — تو چه فکر میکنی، من گمان میکنم از از باب بهر شوهری برای شب‌نم سراغ نشود... پولداره، زمین و باغهای فراوان، اعتبار و حرمتش هم زیاد است... و بعد با خنده علاوه کرد درست نیست؟ مادر شب‌نم: ولی از باب نیاز بیگ، سه زن و ده‌ها فرزند دارد، اینها که تو میگوئی برای شب‌نم آرامشی

بقیه در صفحه ۵۳



چون هنر انتقال و افاده مطلب و آموختن یکذکات خارق العاده در خود میدید او تصمیم گرفت فاکو ته بخواند. این زن جوان که عزم متین و اراده استوار داشت در یکی از کلاسهای کمبرج به تحصیل پرداخت و در سال ۱۹۰۰ در یک فاکو ته کمبرج ایالت مسچوست به تحصیل خود ادامه داد که چار سال بعد از آنجا هم فارغ التحصیل گردید. هنر این همه موفقیت های خود را نتیجه زحمات بی گرو حوصله پایان ناپذیر استاد خود - سولیوان میداند. این معلم باحوصله با شستن در کنار هنر با استعداد در هر صنف چه در مکتب و چه در فاکو ته این ناممکن را ممکن ساخت.

هنر اولین کتاب خود را بنا به (داستان زندگی من) نوشت این کتاب به پنجاه لسان مختلف ترجمه شده در سراسر جهان ملبوینا خواننده دارد. وی که این کتاب خود را به خط مخصوص نابینایان نوشته بود - مورد توجه و دلچسپی خاص نابینایان واقع گردید.



درین عکس سمت راست سولیوان و چپ هنر که حرکت لبهای استاد خود را می خواند. وی درین کار آتندر مهارت حاصل کرده بود که در حرکت لبها مطلب گوینده را درک میکرد.

وی مدت زیادی سر مقاله نویسی یکی از مجلات (پوستون) بود و بعد ازین (۱۵) کتاب دیگر هم نوشت.

اوبه آبیازی، گشتی رانی و اسب سواری مهارت پیدا کرد. به کسرت ها علاقه داشت و امواج صوتی را می توانست نظر به ارتعاش آن در اجسام جامد، درک کند.

بعد از مرگ سولیوان خانم دیگری جای آن معلم مهربان را گرفت. این خانم (پالی تامسن) نام داشت و هنر را جدید برای هنر گردید و هنر را قادر به سفر به سراسر ایالات متحده و بعضی ملایک دیگر جهان ساخت.

هنر بعد از جنگ دوم جهانی از شاخه های زیادی دیدن نمود و از کسانی که در جنگ

شماره اول

کردند.



الکساندر گراهام بل مخترع تلفون با هنر در حال افاده مطلب توسط انگشتان دیدمی شوند به اساس پیشنهاد گراهام بل والدین هنر سولیوان را از مکتب نابینایان سواغ

چشم خود را از دست داده بودند دلجویی می نمود ایشان را به آینده امیدوار میساخت وی این کمک خود را از عساکر، اطفال و زنان کشور های دیگر نیز دریغ نکرد. وی به هر جایی که میرفت مردم را به کمک و تعلیم و تربیه نابینایان تشویق و ترغیب می نمود.

رهنمای دو می وی (پالی تامسن) هم در سال ۱۹۶۰ وفات یافت و هنر را تنها گذاشت در سال ۱۹۶۴ هنر عالیترین افتخاری را که از طرف دولت امریکا هرسال به یکی از زنان داده میشود کسب کرد. و بالاخره دوسال (۱۹۶۸) جهان را پرورد گفت:

## نسیم شبنم

او وزندگی شبنمش را تیره و تار نسازد.

از فردا سیل موسیقیدان و بزرگان قریه جهت خواستگاری شبنم برای نسیم، بخانه که خدا سرازیر شد.

دو سه روزی ازین اصرا و ابرام اهل قریه نگذشته بود که از باب نیاز بیگ با مرگ آنی خود صحنه را تغییر داد... چنان اتفاق افتاد که نسیم را در معرکه عشق حرفی نیماند... از باب که سحر گاهی بعادت همیشگی لب نهر و ضو میگرفت، طعمه امواج خروشان «کادی رود» می شود و ظهر روز دیگر جسد او را از حواشی قریه «داروان» از آب بیرون می کشند...

با خاموش شدن آهنگ خواستگاری از باب، شبنم با امید بیشتر به آینده نگران می شود، نسیم هم دست تمنا را فراتر می برد و هر روزی بر تعداد خواستگاران طر فدار خود می افزاید... سرانجام که خدا حاضر شد در صورتیکه شبنم بخواد بدین و صلت تن دهد، راضی می شود تمنای نسیم را بپذیرد مشروط بر آنکه هفت هزار سکه نقره، شیرین بها بیاورد.

شبنم که میدانست این بار بر شانه های نسیم گرانی میکند، دلش می لرزید و شبها و روزها با بیم و هراس عشق و سرانجام زندگی خود را در تاریکی غرق می یافت... اما، نسیم جان تازه یافته بود و امید رسیدن به شبنم کوهها را در نظرش

چون موم جلوه میداد، او فکر میکرد، میتواند دریاها را مهار زند، زمین و زمان را تسخیر کند و از آن همه پول سازد و در مقدم عشق خود شبنم نثار کند. گاه گاه که اندوه شبنم را



هنر به یک ظاهر خوش در باغچه منزلش در حال قدم زدن دیده میشود.

این عکس از زمانی نمایندگی میکند که چشمانش کم کم دید پیدا کرده اما یک حرف نهمینده می توانست دید.

بیشتر میدید از او دلجویی می نمود و از تلاش برای بر آوردن آرزو، تهیه پول و تدارک سفر به شهر های دور با او حکایت میکرد...

مگر شبنم این خیال ها و خواهاها ترسانک و سنگین تعبیر می نمود... صبح یکی از روزهای اواخر تابستان بود، خرمن ها برداشته شده و حاصل باغها جمع شده بود، مردم قریه و زمینداران قسمت ملا احمد، اخوند مسجد را یکا یک بخانه اش میرساندند... در آن لحظات نسیم آخرین درش را برای شاگرد یک جای شبنم را در مد رسه گرفته نوشت بر احوار سپیدش رکاب زده از پدر و مادر از خانه های گلی، از قلعه های مستحکم، از مزارع پهناور، از سنگ سنگ کوی و برون از ترانه های الهام بخش جویباران واز مردم قریه یکایک و داغ کرد و برای کار و اندوختن پول جانب بلخ روان شد... در لحظاتی که از کشتزارها واز جوار قلعه بلند بالای کدخدای گذشت آخرین نگاه حسرتبار خود را از چشمان شبنم هم برداشت با اشک روان راه وادی های خاموش و دره های پر آبیت و جلال را که از سینه کو هستنا تا مرکز کیشور بسوی بلخ گزین باز بود پیش گرفت، به دنبال او رفته نمناک نگاه و پرده لطیف خیالات عاشقانه شبنم کشیده می شد این رشته ماهها و سالها در عوالم نامرئی بلخ و غور را بهم ریخته می زد...

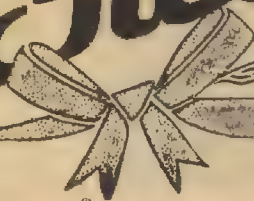
آزاد دو سه شاگرد یکم سال رسیده نسیم، در مدرسه این بیت آفتاب شیراز را بحیث آخرین درس از او، مکرر می خواندند...

بقیه در صفحه ۳۴

صفحه ۵۳



# ازدوستان



از: محمد آصف «غروب»

## بهار

رنجه فرمود قدم باردگر باز بهار  
سرود و المرد همه چند گهی از سرما  
دشت و دامن سپید همه دیروز بینا  
گر خماری می و مستی تو ز ساقی خواهی  
سرتگون گشته دگر کاسه دردم ورنج  
اشک شادی همه جا ابر بهاری تو بیارا

همه پایدار روند سوی چمن لیک و غروب

ناکدامی رود آنجا که ندارد یکی یار؟

## شراب ناب

ساقیا آن شراب ناب بسیار  
نوبهار است تویی حساب بسیار  
قنچ باده را پر از می کن ؟  
کاسه کاسه بمن شراب بسیار  
زان شرابی که آتشین باشد  
مستی آرد چو جوی آب بسیار  
جرعه جرعه بریزد در ساغر  
عاشقان را به پیچ و تاب بسیار  
ای هنرمند به بزم عشاقان  
غیجک و طلبه و سباب بسیار  
نغمه بشواز طور جوش غروش  
تا بیارد همه به تاب بسیار  
کز جگر دود دل گشت بسلا  
قیله قیله ز دل گباب بسیار  
از دل من گباب خون آلود  
لژد آن شوخ بی حجاب بسیار  
(خسته دل) عاشقست می خواهد  
نشر شعروش تو در کتاب بسیار  
فرستاده غلام محمد

از غلام شاه پیمانی

## صبح زیبای بهار

قلب من اشک بر ریخت	دیشب از غم
اشک هستی و غرور	قلب پرپر شده ام
اشک هستی و سرور	قلب حسرت زده ام
اشک پاکیزه چو نور	ناله بنمود و سکوتش بشکست
مژده را به رخ من بنمود	آن سکوتی که چه شب های دراز
مژده عیش و نشاط	پوسه میزد به درود یواریش
مژده بزم و بساط	گفتش کای دل بیچاره من
و چه زیبا و دل انگیز و خوش آواز بود	چه شده؟ راست بگو ؟
صبح زیبای بهار بود و نی و ساغر بود	کاینچنین زار و پر زار شدی ؟



# الیزابت کینی

۱۸۸۶-۱۹۲۰

۱ و در سال ۱۸۸۶ در ارو یا دریک ناحیه کوچک استرالیایی متولد شد و حیات خود را از آوان شیاپ به يك وظیفه بزرگ وقف کرد. و آن کمک به انسانهای بیمار و علیل بود. کینی تصمیم گرفت تا پرستار و خواهر مریضان تربیت شود. و آنکه بیکار پر داخت مخصوصا بحیث تیمار دار اطفال در هر ناحیه استرالیا بصورت متفرد خدمت کرد او در محالی بکار پرداخت که اکثر طبقات مردم هیچگاه از کمک های اطباء استفاده نموده بودند. سال ۱۹۱۰ برای پرستاری مریضان تحول شدیدی ایجاد کرد. درین سال يك شیوع مرض فلج اطفال بظهور پیوست مخصوصا آن عده از اطفال بدین مرض مصاب گردیدند که ازواکسینا- سیون بدور مانده بودند اطباء چون بقدر کفایت نبودند رسیدگی نمیتوانستند. بنابراین الیزابت کینی می بایست يك آزمون قدرت بعمل آورد و در پی مبارزه با این اپیدمی وحشتناك به التزام رکاب بیماراران راهبرد. این زن فدا کار برای کمک موثر به اطفال علیل طرز العمل کاملا غیر عادی را برگزید در قنداق های گرم پاشی و مجاهدت نهایی به مساز اعضای مفلوج آنها توانست نتیجه بگیرد و آن اعضا را بار دیگر به فعالیت در آورد البته این طرز العمل وقت زیاد را دربر گرفت و علاوتا زحمت ده و رنج آور بود و اما جهمیشود کرد. دیگر راهی برای کمک در نظر او وجود نداشت. در طول سال از هزاران انسان ناقص الاعضا حمایت و نگهداری کرد. اندکی قبل از جنگ دوم جهانی این طرز العمل الیزابت کینی در سرتاسر استرالیا مورد قبول و عمل واقع شد. موسس این طرز معالجه در سال ۱۹۴۰ عازم اضلاع متحده امریکا گردید تا در آن سالان اطبا را به طرز معالجوی

۱۹۰۲-۱۹۳۰

خویش آشنا گرداند و آنان را درین ساحه و هیری کند. او در اخیر چند سال در کلینک های اضلاع متحده امریکا کار کرد و متود معالجوی خود را عمومیت بخشید نتایج این کار او آنقدر عالی و مثمر بود که الیزابت در انستیتوت شخصی خویش واقع مینا پولیس به معالجه اطفال مفلوج مشغول شد و ضمنا اداره این انستیتوت را نیز به عهده داشت بسی بزرگداشت و افتخار و در پهلوی آن يك سلسله دکتورا ها ی افتخاری نصیب او شد اما او با



این همه آنچه همیشه بود باقی ماند. يك زن مصمم و دستگیر بینوایان. الیزابت کینی در سال ۱۹۵۲ از جهان در گذشت اما آثارش این امر را تضمین کردند که او نباید از حافظه تاریخ محو گردد.

## سباستیان برانت

۱۸۴۵-۱۹۲۱ و ۱۹۰

بایستن بسته شدن فصل قرون و سطی و از هم پاشیدن شیرازه متصل و مستحکم مذهبی جوامع غربی و تنظیم موسسات قرون گذشته شعر و شاعری کشورالمان هم قابلیت خود را از آنچه قدرت خلاقه آن ایجاد کرده بود از دست داد هنگامی که قواعد خشک و بیجان تدریسی در زمینه شناخت و بیان شعر و یا بعبارت دیگر بر جهان احساسات و عواطف وضع گردید و به اصطلاح برای شعر چوکاتی بنام صنایع لفظیه و مسعنویه و اصول تقطیع ترا شیدند و پرو فیسران آلات پیمایش درازی و کوتاهی شعر را بدست گرفتند دیگر مجالی برای درك واقعیت ها و ارزشهای شعری باقی نماند.



یکی از چهره های تپیک این عصر سبا ستیان برانت حقوقدان شترا سبوزگی است در بازیل، آنجائیکه سبا تا ت زیاد دارد و مانند مراتع آن مراکز انسان دوستی هم بکثرت موجود است تا در جه حصول دو گتورای حقوق تحصیل کرد و اندرین زمینه راه آموزش مزید را پیمودن گرفت. هنگامیکه بازیل برنجیرانقیاد و هم پیمانی سویس کشانیده شد برانت هم از طرف مقامات اداری وطن مالوف خود بحیث سیند (با اصطلاح ریش صنف مردم) و منشی شهر موظف گردید. در جریان این سال از خامه توانای او يك سلسله نوشته های حقوقی و حقوق تو پرس عرضه شد.

او برای شهر اشتراسبورگ مصدر خدمات تر بخش و نهایت مفیدی شد و بدین منوال يك سلسله «سالنامه ها» را هم برای کتابخانه دو لتی فراهم آورد و لی متاسفانه این کتابخانه معظم در سال ۱۸۷۰ طعمه حریق گردید. نوشته یی که او را در سرتاسر اروپا مشهور و انگشت نما ساخت «کشتی دیوانگان» نام دارد که به شکل هجو آمیز سروده شده و بدان وسیله بر عادات سخیفه عیوب جنون و حماقت عصر انگشت انتقاد نهاده است. این کتاب او را که مانند آئینه اعمال دیوانگان میباشد همه اصناف شهری حتی در لحظات کار و مشغولیت هم بمقابل خویش میکشایند و

بقیه در صفحه ۱۶



طبیعت آینه دار بهار بوده نسیم  
ملایم سرا سیمه به شاخ و پنجه های  
دوختان می زد، سبزه های نورس  
و گل های وحشی پیشواز قافله بهار  
چهره خود را در آبهای شفاف  
جویباران و رودی که غوغا کنان  
از صخره ها و دامنه ها سرا زیر  
می شد، شسته تر می دیدند. نیشتر  
بهار از رگ زمین خون کشیده و بر  
لاله ها زده بود، درختان غرق در خرمن  
شگوفه آبستن ثمر بود.

کو هسار قیرگون که افسانه  
قرون و اعصار فراوانی را باز مزه  
های خاموش در خیال بیننده میریزد  
در آن نقطه افغانستان مرگزی که  
مینار جام و شواهد تمدن برا زنده  
سلاله غور نمودار يك عظمت فرا رفته  
در دل تاریخ است محکمتر پا بزمین  
فشرده و حصار مستحکمی را بر ای  
ساکنان گرد و نواح و فرزندانش  
پرورده دامان خویش بوجود آورده  
است آنجا... آری همانجا که کوههای  
سربلک بار زمین را گران تر ساخته  
وادی زیبای غور، چون نگین در حلقه  
بهار افتاده بود... آنروز، اول بهار  
بود، سالی رفته و سالی دیگر آغاز  
شده بود بهار دره ها و وادی های پیر  
را باز می آراست و بر کوههای  
سالخورده جلا می بخشید، مردم همه  
به پیشواز بهار روی کشتزارها  
و قطعات پراکنده مزارع اینجا و آنجا  
سرکشیده پیر مردان دور هم نشست  
از فصل خوب، و سال شاداب  
و انتظارات امیدوار کننده آینده باهم  
صحبت میکردند، پیر زنان با کنار  
گاههای کر باس با فی شان نزدیک  
دیوارهای قلعه در یک ردیف پشت به  
آفتاب مشغول ریستن و بافتن بودند  
قطرات عرقی را که گرمی مطبوع  
نیمه روز اول سال بر پیشانی آنان  
می آورد بانوب چادرهای سیاه  
و سفید می چیدند... دختران جوان  
دفع و چنگ بر داشته و میان خرمن  
های گل و سبزه از بهار عمر و جوانی  
به بهار طبیعت افسانه میگفتند جوانان  
به سنگ اندازی و جست و خیز و زور  
آزمایی بانگ دیگر از افسردگی های  
سرما انتقام می کشیدند... اطفال  
قد و نیم قد از مزارع گل می چیدند و  
دسته می کردند... در میان اینان  
دو طفلی بود یکی دختر و دیگری پسر  
که قهرمانان این داستان را می  
سازند...

در گوشه این وادی و در زاویه  
نا بلو ییکه رسم کردیم، کنار درختان  
بیدکه نو پنگ زده بود که خدا عمر  
بازیش پهن و سیبیل های وارونه اش  
به چنارتنو مندی تکیه زده بامحاسنش  
بازی میکرد....

نوشته از ع.ر

## شب‌نهم و نسیم

خاطر عشقی که در دامان جبال غور پر کشید و همانجا  
پر انداخت



مزمزه میکرد.  
 بمژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم  
 بیا کز چشم بیمار دت هزاران درد بر چینم  
 عشق سرکش نسیم روز بر روز رسوا تر می شد، دیگر دختران  
 همباز شبیم از این راز آگاه شده بودند و با شبیم بیشتر از این باب سخن میگفتند و او را بخاطر دلدادگی از نسیم زود زود از قلعه بر کشتزار  
 ها می کشیدند، شبیم که بحکم جوانی

بقیه در صفحه (۵۲)

و بی غبار بهار بود، لاله ها در کشتزار  
 ها و دامنه ها می سوختند، شکوفه  
 بر شاخ و پنجه های درختان میخندیدند  
 پرندگان برای بهار می سروند...  
 در مد رسه نیز اطفال مقدم بهار  
 زندگی را با زمزمه درس های نوی  
 رنگ و مایه می بخشیدند. شبیم که از  
 نصاب در سبهای ابتدایی گذشته بود،  
 اکنون حافظ میخواد، نسیم هم در  
 کنارش بود و به لب و دهن او خیره  
 مانده بود...  
 شبیم با تکیه روی هجا ها یک یکه

در افق دور از تنگنای میان دو کوه  
 يك قطعه ابر سفید که چون قوی  
 زیبا در او قیاس بیکران آسمان  
 شتا میکرد نظرش را جلب کرده بود  
 و او را طوری فریفته بود که نگاهش  
 از آن کنده نمی شد...  
 حال او میرساند، شاید که خدا از  
 آن ابر لطیف تمنا میکرد برای مزاج  
 و سیمین ترانه با ران را بسراپد  
 و باهم جوانی رفته خود را در حریر  
 خیال پرور و نیروی شتا بنده آن می  
 بالید...

و بریده بریده میخواد و گاهی که  
 سوزش به چشم هايش می افتید  
 با گوشه چادر چشم های خود را  
 میمالید و دوباره به صفحه کتاب  
 متوجه می شد و با لکنت میخواد...  
 بیا... که، که، که...

که خدا حاصل همه عمرش دختری  
 داشت بنام «شبیم» پیش از شبیم  
 وبعد از او چند دختر و پسر دیگرش  
 را زمانه و مرگ ربوده و در زیر خاک  
 های قبرستان قریه برای ابد نهفته  
 بود...

نسیم که ازین وضع رنج میبرد  
 با خشونت آ میخته به محبت او را  
 خطاب میکرد...  
 شبیم! تو که دو سال می شود  
 بغدادی را تمام کرده ای حالا باید  
 حافظ را روان بخوانی، حواست را  
 خوب جمع کن و اینطور بخوان...  
 بیا کز چشم بیمار هزاران درد  
 بر چینم.  
 و حالا بیت را مکمل بخوان...

«شبیم» از همان کودکی زیبا و يك  
 سرو گردن فاخر تر و هم تنو مندتر  
 از همسالان دهکده خود می نمود.  
 زیبایی معصومان و طفلان او، يك  
 جفت چشمان براق و شفاف او، لبهای  
 چون برگ گل لطیفش موهای پرپیچ  
 و سیاهش و مهتاب رویش بهاری را  
 که خیال برور تر و عاشق کش تر  
 کمین او بود در خیال بیننده بیدار  
 می ساخت...

شبیم آنروز بیشتر با «نسیم»  
 همراهی میکرد و همبازی می شد و او  
 مدرسه پادیه که معمولا کودکان  
 پسر و دختر باهم یکجا در محضر  
 آخوند می نشینند نیز هم کنار  
 «نسیم» بود. نسیم پسرا خواند و  
 سه سالی از او بزرگتر بود و وقتی  
 شبیم شاگرد آخوند شد و که خدا  
 یا نقل و شیرینی و دستار او را تسلیم  
 ادبگاه کرد، نسیم بوستان سعدی را  
 آغاز کرده بود... ازین رو وقتی  
 آخوند استراحت میکرد و یا برای کاد  
 و بارش از مسجد بیرون می شد  
 نسیم بیک قطار دختر و پسر دیگر که  
 یاره بغدادی را نو آغاز کرده بودند  
 در غیاب پدر، درس میداد و بیشتر هم  
 با شبیم که نسبت به همقطاران  
 بیدار تر، هو شیارتی و ذکی تر بود  
 و یا ازین لحاظ که زیبا تر جلوه میکرد  
 درس میخواند و کمک میکرد. پدرش  
 هم بخاطر خشنودی که خدا توصیه  
 کرده بود نسیم بیشتر در خدمت  
 شبیم باشد و او را زیاده تر بیا موزد.

یکی دو بهار دیگر آمد و رفت...  
 شبیم در در سبهای خود پیش رفت  
 چیزهای بیشتری آموخت و همان  
 طور هم با نسیم الفتش بیشتر گردید.  
 بازم روزی از روزهای روشن  
 شماره اول

از آنروز گار، مدتی گذشت،  
 سالها دنبال هم با قافله زمان  
 پیوست، نسیم هنوز سرو کارش  
 با مدرسه و شاگردان بود مگر شبیم  
 که از مرز طفلی گذشته و روشنی  
 شباب در چهره اش می درخشید  
 دیگر در محضر درس نبود، گاهی هم  
 که با دختران قریه به نظاره و گلگشت  
 می برآمد و کنار رود خانه به میله  
 و نماشاهی پرداخت هنگام عبور از جوار  
 مدرسه با چادر از غوانی خود را  
 می پوشید و از نسیم روپوش میگرد.  
 مگر نسیم که از کودکی درد شیرین  
 محبت شبیم را در دل احساس میکرد،  
 بدن مرمرین، سیمای خیال پرور  
 گذشته از همه دو چشم فتان او را که  
 در سالهای اخیر بیماری مزمنی  
 بر آنها سایه افکنده بود به خاطر  
 داشت و آرزوی خیال پرور او را  
 در تصورات دیوانه خود نقش می  
 بست. و آنگاه با سوز آتشی که تنور  
 سینه اش را گرم میکرد بی اختیار



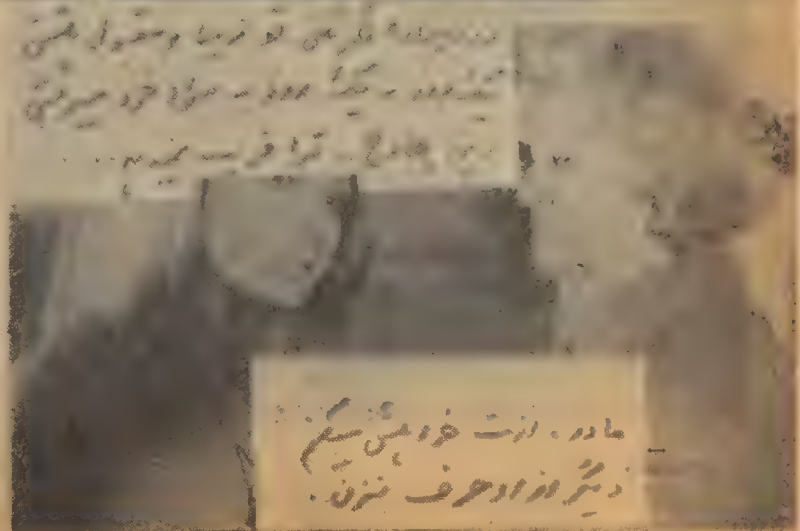
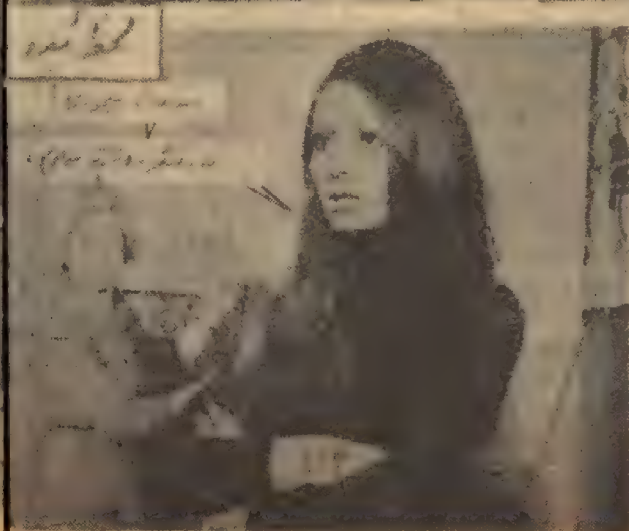
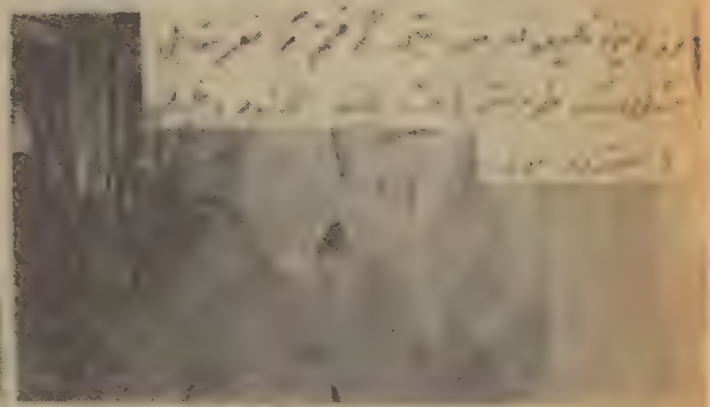
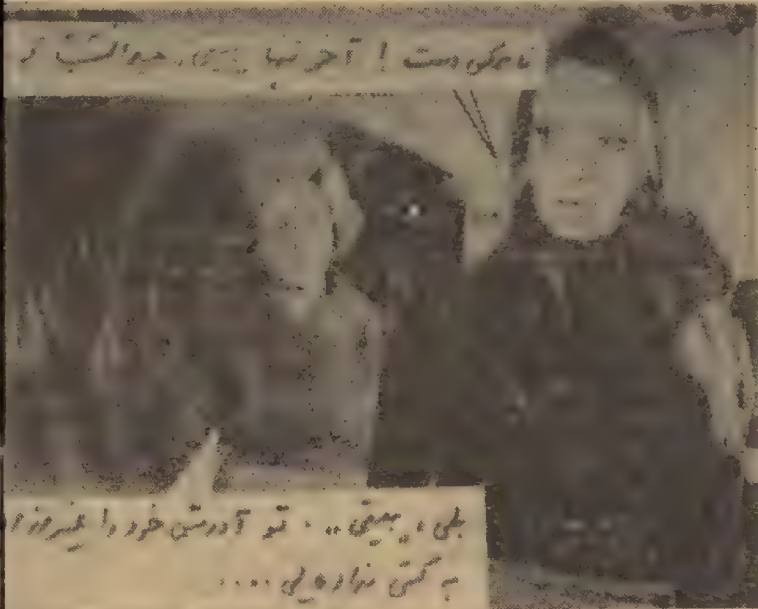


# هوس

ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل

با اینجای داستان خواندید :

(زان) به خانه دوستش (بیتی) می‌آید (بیتی) او را نزد دوستانش میبرد و او را به ایشان معرفی می‌سازد در ضمن این معرفی (زان) با (سر نا در) دو ست صمیمی (بیتی) آشنا میشود. (پرنارده) بعد از گفتگو با (زان) از وی خواهش میکند که به خانه‌اش برود. اما «زان» این خواهش را رد میکند. فردای آنروز (زان) به خانه می‌باشد (بیتی) نزد وی می‌آید و از او می‌پرسد که آیا گاهی عاشق شده است و اینک دنباله داستان :







تاسم برای سکا لیفون کرده بود...

بله؟ آره خودم هستم  
تسلم بگو

کوسه نمی توان... تو نباید بخاطر یک چیز اینقدر  
بدین در یکبار دور از من بمانی... اینطور خود را  
نهادت بگذاری

او گرفتار است و با آقای خان می آید



حرف من معلوم می شود... حق کدام  
تصفیه ها داشته اند بودن؟

کوسه کند، ممکن است فردا چاشت خان را با من  
عرف کند؟ در بنیاد چیز حرف خواهیم زد... خوب...  
شکر دارم... تا فردا با خان خدا... چاشت با هم برایت  
بسیار خواهم کرد



چرا تو به چارچ... و دوستانه  
بیرون میروی؟



خارج می کنم... با من یک فنون می کشد

خود وقت آن رسید که برایت  
تیت نامزد پیدا کنی



# اینجا کلمه‌ها می‌شکند

نوشته ژوف بین

## روزنه بسوی امیدها

شاید کدام وقتی در بین دوستان و یاشانیان با کسانی برخورد کرده باشید که چند روزی رابه اصطلاح به (خارج) گذشتانده باشند و چند کلمه ای هم از زبان بیگانگان را آموخته باشند. وشما که از آن زبان بیگانه، بیگانه اید و میشنوید که اصطلاحات و کلمات مروج آن زبان در گفتار این دوست تان تانداره ای نفوذ کرده که اصلا نمیدانید اوبه کدام زبان حرف میزنند و شاید هم ضمن صحبت نری تری اینطرف و آنطرف نظر بیندازید وبه خنده های آنها شما هم بی اراده لب تان پس برود و دندانهای تان هویدا شود. وضع شما را در همچو حالات بخوبی میتوانم احساس کنم، من چه که همه کس، بجز آنانی که پیرو این روش اند، میتواند بیج و تاب درونی شمارا درک کند . و اما... من فضا ای دارم از آن طرف سرحد کشور خودم ..

از فضا لازم دیده شد که دریکی از کشور های همجوار جهت تحصیلات بلندتر رهسپار شوم . من خودم نسا نیومدم. تعداد کثیری ارفقا با من بودند و نهای را احساس نمیکردم. می میدان وطنی میدان رسیدیم به سرزمینی که نه عرف و عادت شان را بلدیم و نه زبان آنها را میدانیم . در ابتدا قرار بود دروس لسان را تعقیب نمائیم و بعد از درشته مورد نظر تحصیل کنیم. واضح است که لسان رابه یکی دوروز نمی توان آموخت. اما کتب خود آموز و دیگری ها را از اینجا با خود برده بودیم و بعضی از جملات را بی آنکه ترکیب گرامری و سایر خصوصیات دستوری آنرا بدانیم از یاد کرده بودیم و بهتر بگویم پختوغ نموده بودیم .

چند روز اول را یادوستان و وطنداران خود که قبل از ما در آنجا درس میخواندند به سیر و خواخوری و بلذیت باشن از لیلیه خارج شدیم و هنوز یکماه نگذشته بود که هوای گشت و گذار مستقل به سرما زدو یکی از دوستان به سراغ آمد و گفت :

— بیا که به شهر برویم ، سری به کدام سینما بزیم . تاجه وقت کنج اتاق نقشه‌ئی وسرت را بین کتابهای پنهان می نمائی . لسان را اینطور نمیشود فرا گرفت . بهتر است با مردم در تماس شویم و با آنها مکالمه کنیم .

میخواستم اعتراض کنم دیدم که دختر ها رابه شدت خنده گرفت و میخواستند رد شوند که دوستم سوال دومش را مطرح ساخت . — (ببخشید ! نزدیک ترین سینما در کجا واقع است) . جواب خیلی طولانی بود ولی نه من و نه دوستم چیزی از آن فهمیدیم . سوال دیگری طرح شد : — (اگر وقت داشته باشید. شمارابه دیدن یک فلم دعوت میکنیم) . از گفتار دخترها همینقدر دانستم که میگویند .

نخیر، متشکرم ولی دوستم آقادر شده شد و مسمول گفت که دیدم دخترها موافقه کردند .

## فال حافظ



هنوز سخنانش بیایان نرسیده بود از زمین چیزی را برداشت پرسیدم :

— چیست ؟ در حالیکه غوزه‌ای را که از درخت افتیده بود بمن نشان میداد جواب داد :

— دیکشنری . هیچ نفهمیدم. و با او روان شدم . از مقابل مادو دختر تقریبا خوش اندام و زیبا ردمیشد که دوستم جلو آنها رفته با کلمات خیلی شکسته و درهم برهم پرسید .

— (ببخشید ! میتوانم سوالی از شما بکنم.) دخترها هردو ایستادند و گفتند :

— بلی بفرمائید . دوستم در حالیکه غوزه رابه آنها نشان میداد و گفت :

— (اینرا به زبان شما چه میگویند ؟) لبخندی زدند و جواب دادند :

— کشتان (غوزه) . دوستم در حالیکه تشکر میکرد گفت :

— معلم به مادرست درس نداده او گفته که این شی را (سیب) می نامند .

میرچاتر مابه سوب نامملومی حرکت کردیم. لحظه‌ای بعد کنار يك سینما تیاتر رسیدیم . دوستم بهترین دانست با دختران بکوشه ای ایستاده شود و مرا بدینال نکست بفرستد . تکت را گرفتم و برگشتم . دوستم بسیار به جدیت وادار آوردن هاسخن میگفت ولی دختران فقط می خندیدند و ولی هم میگفتند . — (نفهمیدیم) ... (نفهمیدیم) ... به شروع فلم نیم ساعت مانده بود و باید این مدت را هر قسمی بود به شکلی بگذرانیم . دوستم تقاضا کرد : — (اگر زحمت نشود، به رستوران میرویم و تا شروع فلم چیزی میخوریم). با قیادرد

ترتیب از: ص، ب، پ، ث

خوانند گان گرامی !

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیری به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنی و آنرا از دایره بزرگ پیدا کنی . (فرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا هفتم) . در زیر همان حرف مثلی قرار دارد که دارای خانه های سفید سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنی و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنی و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت کنی . مثلا روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوط به این حرف دیده میشود بیت «۷» را اختیار نموده اید. باید به بیت مربوط به روز یکشنبه در صفحه فال حافظ مراجعه کنید.



# قال

# حافظ

## شنبه

۱- حافظ از درگوشه محراب می‌نالد رواست  
ای نصیحت گر خدا را آن خم ابرو بین  
۲- چون کاینات جمله بیوی تو زنده اند  
ای ابرو لطف بر من خاکی بیار هم

۳- ای گل تودوش داغ صبحی کشیده  
مان شقایقیم که با داغ زاده ایم  
۴- گله‌داری زگلسستان جهان مارا پس  
زین چمن سایه آن سرو روان مارا پس  
۵- میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز  
۶- درین مقام مجازی بجز پیماله مگیر  
درین سرا چه بازیچه غیر عشق مبار  
۷- ای سرو ناز حسن که خوش میروی بنار  
تשאق را بنار تو هر لحظه صد نیاز

## یکشنبه

۱- بیاو کشتی ما در شط سراب انداز  
خروش و لوله در جان شیخ و شاپ انداز  
۲- آنرا که بوی عنبر زلف تو آرزوست  
چون عودکو بر آتش سودا بسوزو ساز

۳- بیار زان می گلرنگ مشکبو جامی  
شرار رشکو حسد در دل گلاب انداز  
۴- یارب آن زاهد خود بین که بجز عیب ندید  
دود آهیش در آینه ادراک انداز  
۵- خیال خال تو با خود بخاک خواهم برد

که تا زخا تو حاکم شود عیبر آ میز  
۶- من بگوش خود از دهانش دوش  
سخنا نس کشیده ام که میسر -  
۷- باز ای ودل تنگ مرا مونس جان باش  
و بس سوخته را معرم اسرار نهان باش

## دوشنبه

۱- یارب بوئت گل گنه بنده عفو کن  
وین ما چرا بسر و لب جویدار بغش  
۲- باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش  
برجفی خار هجران صبر بلبل با یش

۳- بوئت گل شلم از توبه شراب خجل  
که کس مباد زکر دار نسا صواب خجل  
۴- خوش بسوزان غمش ای شمع که اینک من نیز  
هم بدین کار کمر بسته و بر خاسته ام  
۵- می مغور با همه کس تا نخورم خون جگر

سر مگش تا نکشد سر بفلک فر یادم  
۶- گلین عشق میمند ساقی گلزار کو  
باد بهار می وزد باده خو شکوار کو  
۷- در چمن هر ورقی دفتر حالی در گشت  
حیف باشد که زگار همه غافل باشی

## سه‌شنبه

۱- نوبهار است در آن گوش که خوشدل باشی  
که بسی گل بدمد بسز و تسو در گل باشی  
۲- ندانم لوحه قهری بطرف جویداران چیست  
مگر او نیز همچون من غمی دارد شبانروزی

۳- زین خوش رقم که بر گل رخسار می‌کشی  
خط به صغیفه گل و گلزار می‌کشی  
۴- سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بروی آن  
که پیش از پنج روزی نیست حکم بر نروزی  
۵- هر دم بیاد آن لب می‌گون و چشم مست

از خلو تم بخا نه خمار می‌کشی  
۶- در طریق عشق بازی ام و آسایش بلاست  
ریش باد آن دل که با درد تو خواهد هر همی  
۷- گوش بگشای که بلبل به فغان می‌گوید  
خوا چه تقصیر مفرما گل توفیق بسوی

## چهارشنبه

۱- دست از من وجود چو مردان ده بشوی  
تا کیمیای عشق بیای بی و زر شوی  
۲- دایم گل این بستان شاداب نمی ماند  
در باب ضعیفان را در وقت تروا نانی

۳- ساقی چمن گل را بی روی تو رنگی نیست  
شمشاد خرا مان کن تا باغ برایی  
۴- می‌خواه گل افشان کن از دهر چه می‌خواهی  
این گفت سحر که گل بلبل توجه می‌گویی  
۵- شمشاد خرامان کن و آهنگ گلستان کن

تاسرو بسیا موزد از قد تو د لچوئی  
۶- ای که با سلسله زلف دراز آمدنی  
فرصت باد که دیوانه نواز آمدنی  
۷- ناگهان پرده بر انداخته یعنی چه؟  
مست از خانه برون تاخته یعنی چه؟

## پنجشنبه

۱- ای یک راستن خبر یار ما بگو  
احوال گل به بلبل دستان سرا بگو  
۲- تاب بنفشه میدهد طره مشک سای تو  
پرده غنچه می‌درد خنده دل‌گشای تو

۳- خوش چمنست عارضت با صه که در بهار حسن  
حافظ خوش کلام شد مرغ سخن سرای تو  
۴- مرا چشمیت خون افشان ز دست آن گمان ابرو  
چنان بسفته خواهد دید از آن چشم و از آن ابرو  
۵- ای نور چشم من سخنی است گوش کن

چون سافرت بر است بشویش و نوش کن  
۶- گوشه کن و بازار ساحری بشکن  
به غزه رونق و ناموس سامری بشکن  
۷- به زلف گوی که آئین دلبری بگذار  
به غزه گوی که قلب ستمگری بشکن

## جمعه

۱- گفتم بدلق زر ق بیوشم نشان عشق  
غماز بود اشک و عیان کرد راز من  
۲- یارب این قافله را لطف ازل بدرقه باد  
که از او خصم بدام آمدو معشوقه بکام

۳- شرم از خرقه آلوده خود می آید  
که بدو وصله بصد شعیبه پیرامه ام  
۴- گفت آسان گیر بر خود کارها گزروی طبع  
سخت می‌گردد جهان بر مردمان سخت‌گیر  
۵- در حرم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید

زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش  
۶- چو بر شکست صبا زلف غیر افشانش  
بهر شکسته که پیوست تازه شد جانش  
۷- گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن  
چتر گل دوسر گمی ای مرغ خوشخوانم مغرور



## واقعات مهمی تاریخ

۱۰۰۰ ق م :

بعد از فوت پادشاه سویل حضرت داود بر تخت نشست اما در هفت و نیم سال اول صرف بر قسمت جنوب یاد شاهی جده حکومت داشت و لی بعد از بر همه قلمرو اسرا ئیل غم حاکم گردید و بیت المقدس را پایتخت ساخت .

۶۱۲ ق م :

جایی هانیو را ویران کردند : نینوا پایتخت آشور از طرف بابلی ها و ایران گردید بعد از دو سال ۶۰۵ قبل از مسیح آنها با مصر به جنگ آغاز کردند .

۵۶۲ ق م :

کوتاه معروف به بودا در محلی نزدیک به همالیا به دنیا آمد بعد از سال ۴۸۳- قبل از مسیح پدرود حیات گفت بودا ۸۰ سال عمر کرد و درین مدت سعی نمود بر درها و آلام رو حی بشر فایده آید در این راه شده بعد از رومولوس اساس روم را در آنجا بنا نهاد .

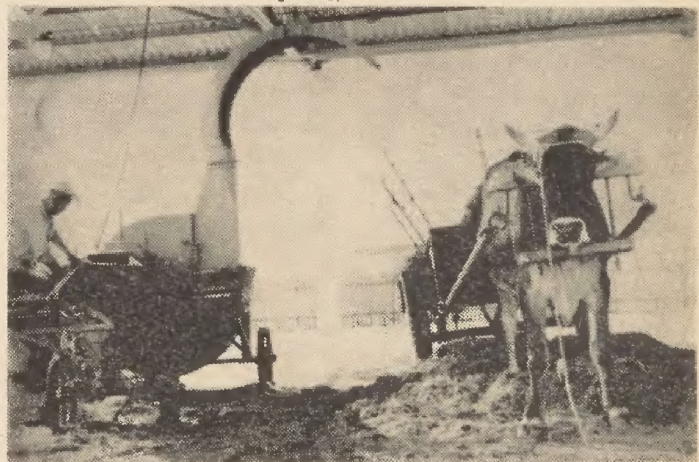
۷۵۳ ق م :

رومولوس روم را بنا نهاد : بر طبق روایات افسانوی تپه های روم قرن هاقبل از طرف روم داران هندی و اروپائی اشغال شده بعد از رومولوس اساس روم را در آنجا بنا نهاد .



ماهیگران و تاجران دریکی از سواحل الجزیره

کونفوسیوس فیلسوف اچته نعی چین تو لد گردید بعد از این مرد بزرگ که آثار بس ارزنده از خود بجا گذاشت و شعاع معروف او (آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران هستند ) تا امروز ورد زبانهاست در سال ۴۷۸ قبل از مسیح از جهان در گذشت . باقی دارد



دربرونده انکشاف وادی ننگرهار علوفه حیوانی مطابق اساسهای فنی ذخیره می شود.



با استفاده از روز های مساعد بهار زمینه برای رونق بازار و کار «دوبی» ها نیز مساعد گردیده است درعکس نمونه «واتر کلین» آزاد در یکی از گوشه های چمن منطقه جشن ملاحظه می شود.





اعلیحضرت ملک خالد بن عبدالعزیز



اعلیحضرت ملک فیصل فقید

## ملک فیصل توسط برادرزاده اش به قتل رسید

ملک فیصل که ۶۹ سال داشت طی مراسم پذیرفتن مهمانان در مجلسی که بمناسبت یزدگردداشت میلاد حضرت رسول اکرم (ص) برپا شده بود توسط برادرزاده اش بقتل رسید، وادیو ریاض ضمن پخش این اطلاع گفت شورای خانوادگی سلطنت عربستان سعودی خالد بن عبدالعزیز برادر کوچکتر فیصل را که ۶۲ سال دارد ولیعهد رسمی آنکشور محسوب می شد، پیاد شاهی انتخاب نموده است.

قاتل فیصل ابن سعود نام دارد فیصل در ۱۹۶۴ بهادار خلع برادر به سلطنت نشست وی آرزو داشت تا قبل از مرگ در مسجد اقصای بیت المقدس نماز بگذارد.

داشت.

جانبین از موافقات الجزایر در مورد حل اختلافات بین کشور های همسایه عراق و ایران اظهار رضایت نموده آنرا پشتیبانی کردند.

دو رئیس دولت عراق و دو جانبه بین افغانستان و عراق و موافقاتی را که تا امروز در ساحات اقتصادی، تجارتی، کلتوری و تخنیکی بین دو کشور امضاء شده مورد مطالعه قرار دارند. ایشان آمادگی خویش را برای توسعه و انکشاف بیشتر ساحات همکاری بین دو کشور مطابق به آرزو مند ی های دو ملت برادر اظهار نمودند.

بناغلی محمداود رئیس دولت جمهوری افغانستان از بناغلی احمد حسن البکر رئیس جمهور عراق و بناغلی صدام حسین معاون شورای عالی انقلابی جمهوری عراق دعوت کردند تا از افغانستان دیدن نمایند. این دعوت از طرف ایشان با تشکر پذیرفته شد.

تاریخ مسافرت ها بعدا تعیین خواهد شد.

امریکای لاتین علیه استعمار، استعمار نو، تسلط بیگانه و سیاست تبعیض نژادی ابراز داشتند.

ایشان از بین رفتن مستعمرات سابقه پر نگال در افریقا و استقلال انگولا را حسن استقبال کردند. ایشان سیاست های نژاد پرستی افریقای جنوبی را که تو هینی بوجدان بشریت است محکوم کردند.

ایشان اشغال غیر قانونی نامیبیا را از طرف افریقای جنوبی و بر خلاف فیصله نامه های ملل متحد شدیداً محکوم کردند. جانبین باین امر اظهار اعتقاد کردند که بهترین وسیله حل اختلافات بین کشور های منطقه مذاکرات و تفاهم مطابق به اصول عدالت است.

جانبین از فعالیت روزافزون نظامی در اقیانوس هند اظهار نگرانی نمودند. نظر جانبین در مورد اعلام اقیانوس هند بحیثیک منطقه صلح و عاری از پایگاههای نظامی کشیدگی به منظور تامین امنیت و صلح کشور های آسیا توا فوق

کردند که راه حل عادلانه در این منطقه تا هنگام رهائی کامل همه سر زمین های اشغال شده عربی واعاده حقوق ملی مردم فلسطین در سر زمین آبائی شان یعنی فلسطین بدست آمده نمیتواند.

جانبین پشتیبانی خود را از سیاست عدم انسلاک که به جامعه بین المللی خدمات با ارزشی انجام داده یکبار دیگر تأیید نمودند. ایشان بر اهمیت حفاظت اتحاد و تساند نهضت عدم انسلاک موافقه نموده و تصمیم گرفتند در راه تامین کامیابی کامل کنفرانس کشورهای غیر منسلک که در سال ۱۹۷۶ در کولمبو دایسر میگردد همکاری نمایند.

بناغلی رئیس دولت افغانستان و بناغلی رئیس جمهور عراق انکشافاتی را در ساحه اقتصادی که مستقیماً بر کشور های در حال رشد تأثیر نموده مورد غور قرار دادند. ایشان از کشور های انکشاف یافته تقاضا کردند روابط اقتصادی خویش را با کشور های در راه انکشاف بر اساس مساوات و عدالت برقرار سازند.

ایشان اعتقاد خود را باین امر ابراز داشتند که کشور های در راه انکشاف به منظور تحقق پیشرفت جامع و سریع و بر اساس اتکاء بخود همکاری های اقتصادی و تخنیکی بین خویش تقویت نمایند.

ایشان تهدیدی را که در مورد اشغال منابع طبیعی بعضی دول صورت گرفته تقبیح نموده و اظهار داشتند که این امر صلح و امنیت بین المللی را تهدید کرده و تخطی از اصول منشور ملل متحد محسوب میگردد در مورد وضع بحرانی اقتصاد دی بین المللی جانبین موافقه کردند که دول در راه انکشاف و مخصوصاً آنها نیکی دارای مواد خام میباشند هیچ گونه مسئولیتی در بوجود آمدن این وضع بحرانی ندارند بلکه مشکلات تورم پولی و رکود اقتصادی موجوده ناشی از سیاست های اقتصادی بعضی کشور های پیشرفته میباشد. جانبین پشتیبانی خود را از مبارزات مردم آسیا، افریقا و

به صورت مثبت در همه ساحات گردد بعمل آمد.

هر دو جانب بر او ضاع در منطقه خود و خطرات ناشی از آن که صلح و امنیت را تهدید میکند غور نمودند.

هر دو جانب عقیده خود را مبنی بر اینکه این او ضاع بحرانی محصول طرح ها و دسایس استعمار میباشد و امنیت و صلح را در منطقه به مخاطره انداخته و مانع انکشاف اجتماعی و پیشرفت مردم آن میگردد اظهار کردند.

جانبین اعتقاد خود را به اصول همزیستی مسالمت آمیز خود داری از استعمال قوه در بین دول، احترام متقابل، متکی بر اساسات تساوی حاکمیت و عدم مداخله در امور داخلی سایر دول و حل مسایل بین المللی با وسایل صلح آمیز و مطابق به اصول حقوق بین الدول و منشور ملل متحد تأکید کردند.

جانبین وضع بحرانی را در منطقه عربی مورد بحث قرار دادند.

ایشان تجاوز صهیونی علیه مردم عرب تقبیح نموده و این اعتقاد خویش را تأکید کردند.

اینش

روزن

رئیس تحریر: محمد ابراهیم عباسی  
مدیر مسؤول عبدالکریم رو هینا

معاون: پیغله راحله راسخ

مهمتم: علی محمد عثمان زاده

تلیفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵

تلیفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹

تلیفون دفتر مدیر مسؤول ۲۶۸۴۹

تلیفون منزل مدیر مسؤول ۲۳۷۷۳

سوجورد ۲۶۸۵۱

تلیفون ارتباطی معاون ۱۰

تلیفون منزل معاون ۴۰۷۶۰

مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴

آدرس: انصاری واپ

وجه اشتراک:

در داخل کشور ۵۰۰ افغانی

در خارج کشور ۲۴ دالر

دولتی مطبعه



# ژوندون

شماره اول سال ۲۷

فن آرایش در کشورمانیزرروز بروز  
اقتصادی تر ساده تر و هنرمندانه  
انکشاف می نماید  
برای عروسان مودل آرایش سال ۵۴  
را چنین برگزیده اند

عکاسی : مسعود شمس



## تقدیم سال نو

هدیه

ژوندون ضمیمه

## این شماره

رایگان تقدیم میشود

لطفاً

از موزع مربوط مطالبه کنید

